



START

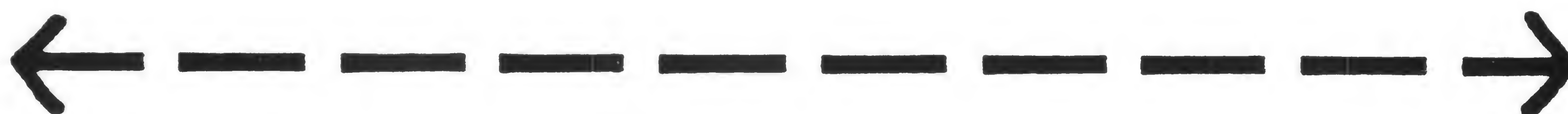


REEL 95



Microfilmed 1990

**University of California
Reprographic Service
Los Angeles, CA 90024-151804**



6 inches

Reduction Ratio 10:1

**National Preservation Program for
Biomedical Literature:**

**Preservation of Persian and Arabic
Medical Manuscripts**

**Funded in part by the
National Library of Medicine
and the
University of California at Los Angeles**

(Contract Number N01-LM-9-3534)

October 1989 - September 1990

**The material on this microfilm
is of varying quality. Portions
of the material may illegible due to:**

Aged paper

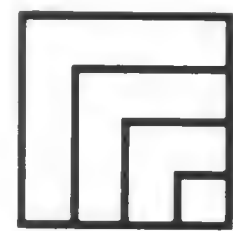
**Foxed, stained, or insect
damaged paper**

Water damaged paper

Glossy paper

Illegible script or faded ink

**Red and purple within the
manuscripts may appear paler.**

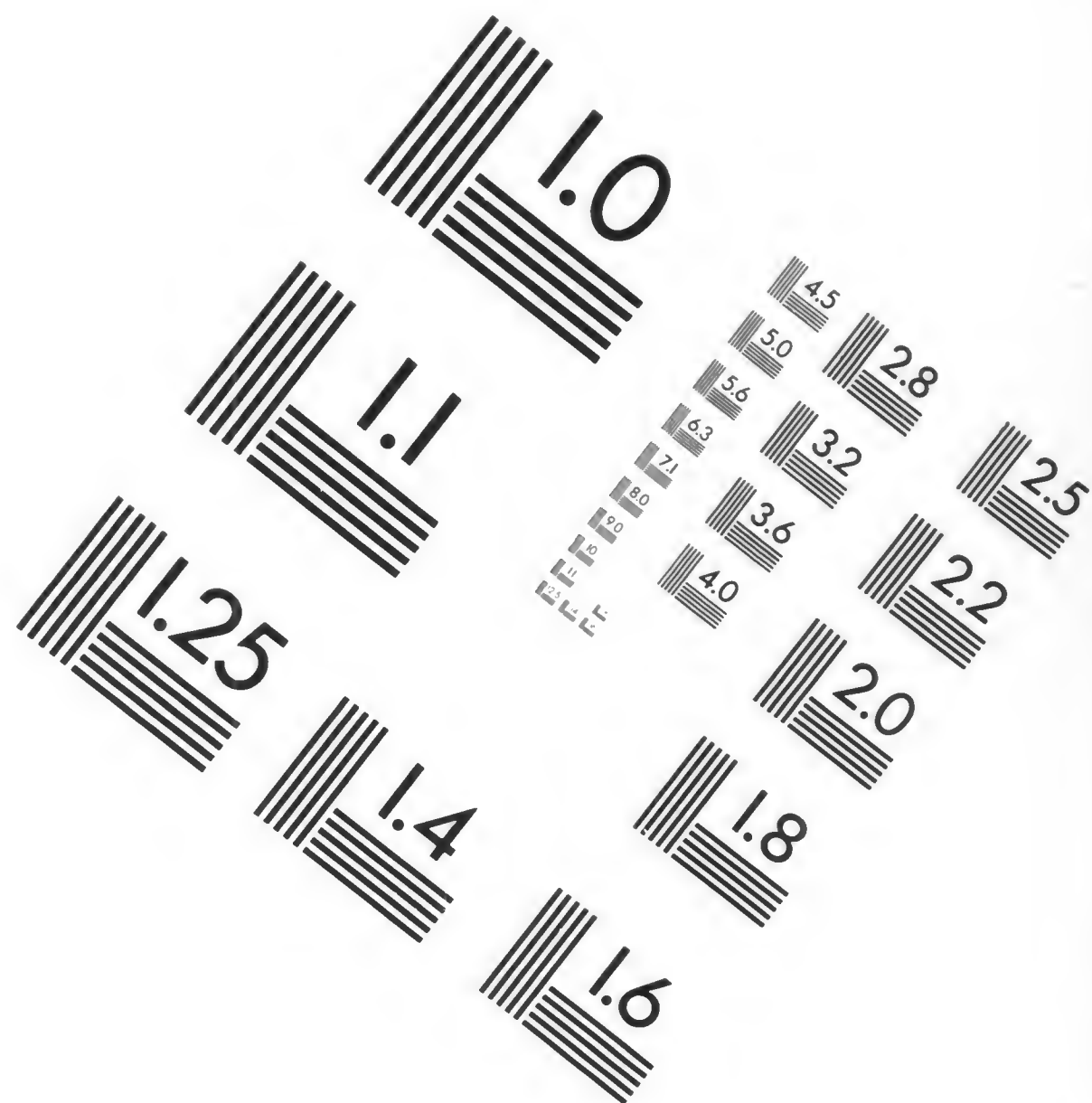
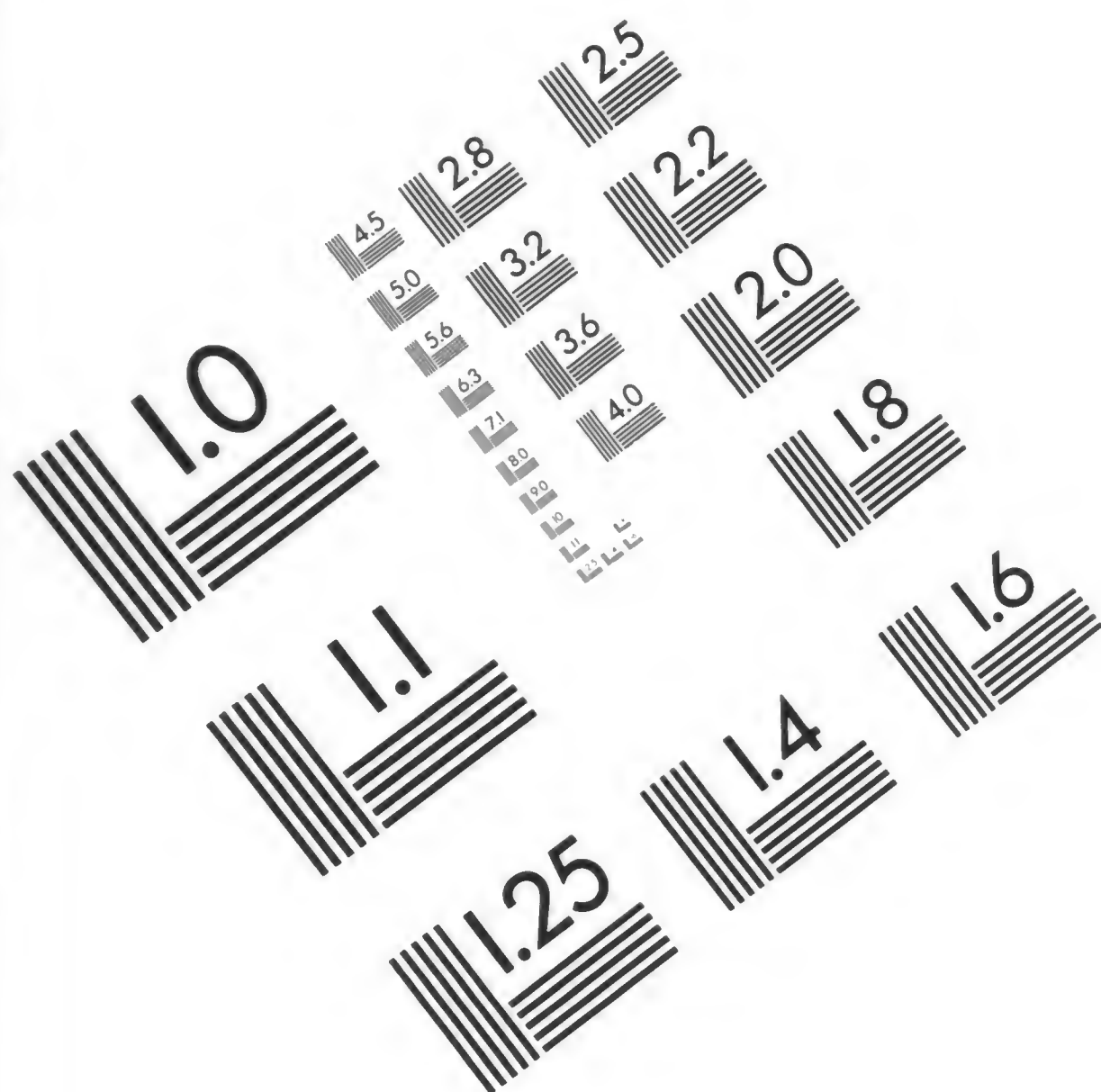


AIMM

Association for Information and Image Management

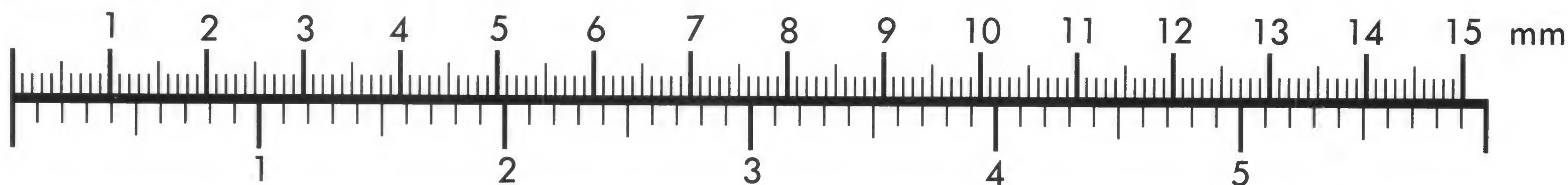
1100 Wayne Avenue, Suite 1100
Silver Spring, Maryland 20910

301/587-8202

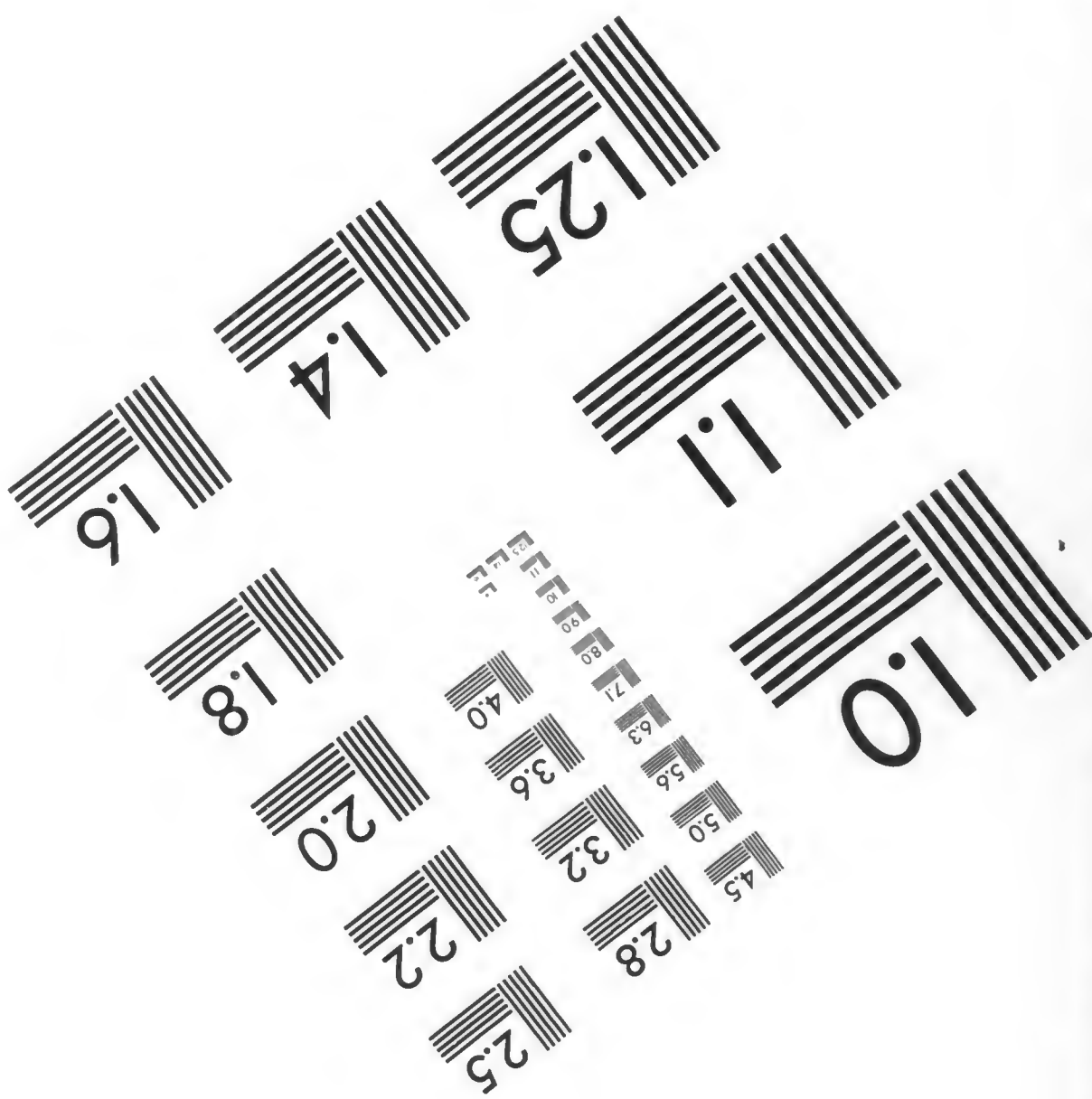
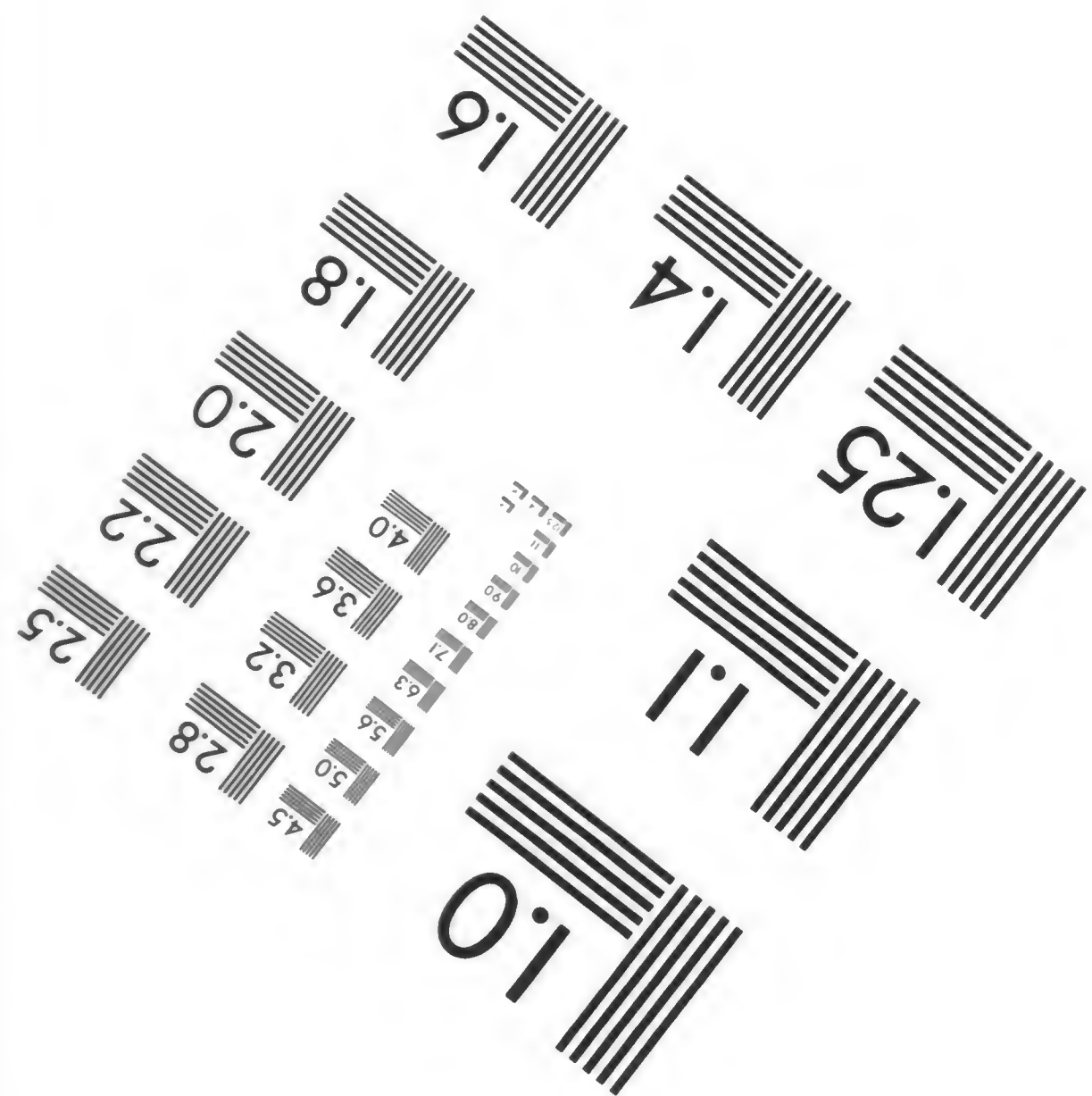
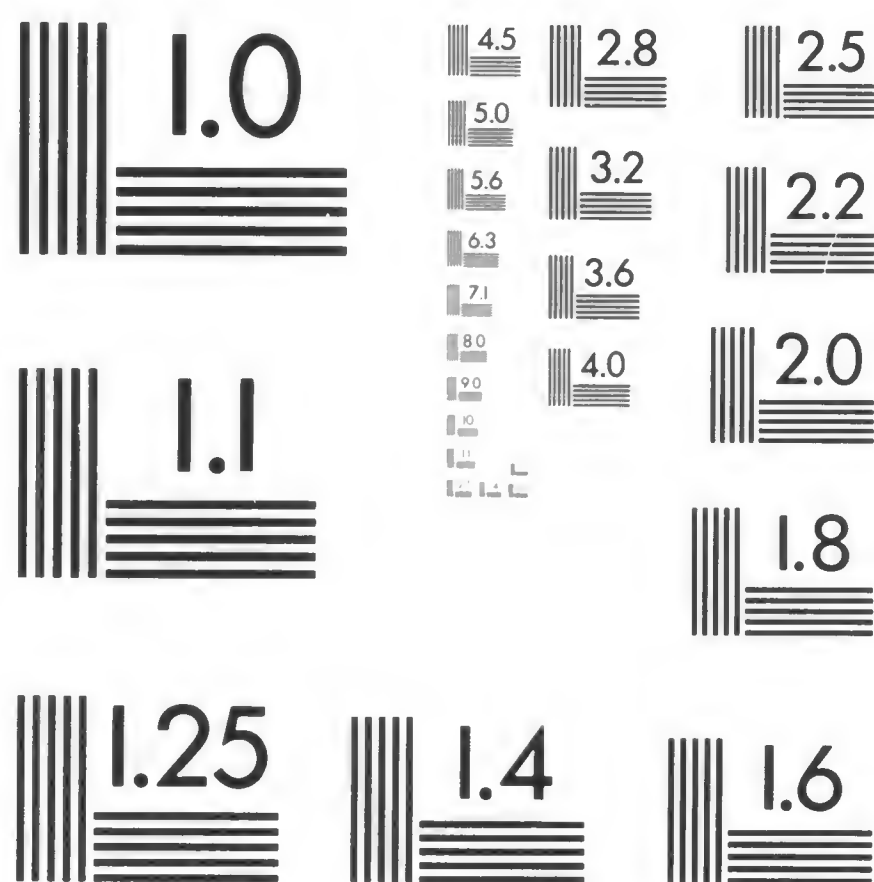


MS303-1980

Centimeter



Inches



MANUFACTURED TO AIMM STANDARDS
BY APPLIED IMAGE, INC.

**Los Angeles,
University of California**

Louise M. Darling Biomedical Library

**History and Special Collections
Division**

Persian Medical Manuscript Collection

(Shelved as Ms Collection 60)

**For permission to publish, or obtain
copies of microfilm, write to:**

**History and Special Collections Division
Louise M. Darling Biomedical Library
University of California, Los Angeles
Los Angeles, CA 90024-1798
U.S.A.**

*Ms.
coll.
no.60
RARE

Persian medical manuscripts. -- ca.
1100-ca. 1900.

150 v. ; 15 x 8-38 x 24 cm.

Entire collection microfilmed as part
of a National Library of Medicine
preservation project: the preservation
master negative is at NLM; the printing
master negative is at the University of
California's Southern Regional Library
Facility; a positive copy is housed in
the UCLA Biomedical Library's History
Division.

Formerly a part of: Near Eastern
manuscript collection, Dept. of Special
Collections, University Library,
University of California, Los Angeles,
and assigned accession no. 1117.

Transferred to the History Division
of the UCLA Biomedical Library in

CLU-M ejf 891113

CLUHsl SEE NEXT CRD

*Ms.
coll.
no.60
RARE

Persian medical manuscripts. ... ca.
1100-ca. 1900. (Card 2)

March, 1986.

Finding aids: Annotated and indexed
list available in library: Richter-
Bernburg, Lutz, Persian medical
manuscripts at the University of
California, Los Angeles : a descriptive
catalogue (Malibu : Undena
Publications, 1978)

1. Medicine, Arabic. 2. Manuscripts,
Medical. I. University of California,
Los Angeles. Louise M. Darling
Biomedical Library. History and Special
Collections Division. II. Series: Near
Eastern manuscript collection ; no.
1117.

CLU-M ejf 891113

CLUHsl

Persian Medical Manuscript Collection

Ms. 96

(Richter-Bernburg No. 220)

Author: Anonymous

**Untitled treatise on alchemy,
magic and therapeutics.**

170 fols., 186 x 132 mm

coll. 7117

MS 96

1

کتابخانه عمومی
رازمقنه



THE LIBRARY
OF
THE UNIVERSITY
OF CALIFORNIA
LOS ANGELES

#

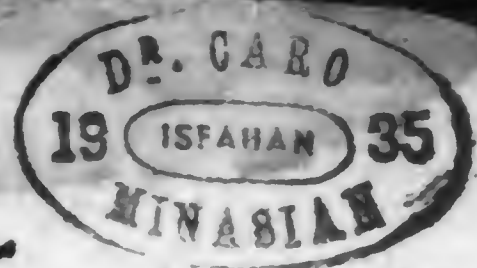
—
—
—
—

2

16

BLANK PAGES

CLUM



درج کرده شد از تصایح و سنین مرصنه تا طالبان زود و مطلوب
رسند و صواب ثمرات و خبرات این مجموعه عجیب و غریب بادشاه
عهد زمان ابرار هم شاه سلطان مندرج باد این رب العالمین
باب اول در معنی کلامها خدا تعالی غرض و نقلش خاتم سلیمان
علیه السلام و صفت ساختن آئینه زرین و زائحه خاصه معنی فتح و ظفر
یافتن بر خصمان و لنگه داشتن خود را اعدایا و در معنی دلائل فتح
و ظفر و نصرت بر خصمان و بر شکست ماران بنوه و ضبط کردن حصار بحکم
امیر المومنین علی رضی الله عنه و در معنی انواع روحانیات و در یافتن
کین و مکرو دشمنان و ساختن دار و از که در گوش کنند ^{باب دوم}
در معنی استیلا و حاکمیت ارسطو الحسین که بجهت سلطان سکندر ذوالقرنین
رومی ساخته بود و داناتن غالت و مغلوب و درین باب فصل است ^{باب}
در معنی سلاحها پوشیده که در غایت بکی و تنگی باشد و هیچ سلاحی

BLANK PAGE

بر آن کار نکند و آب دادن سلاحها که نجاست بر بند که و
 تنیزی باشد و آنچه پاک کننده باشد و مرجم پینه درین باب
 چهار فصل است ^{۳۳} باب پنجم در معنی شکستن و باطل کردن در واری
 آهین نبوی و شکستن آهن و بردن نقش از روی سکه و
 اشرفی بالیدن دست از قوت دار و درین باب فصل است
 باب ششم ^{۳۴} در معنی زیادت شدن حفظ و هوشیار کاوت
 عاقل و راههای صواب و اندیشههای موافق در یافتن کارهای مشکل
 و یاد کردن خبرها گذشته و دیرینه و دانستن آنها که در کدام
 موضع نزدیک یاد و درست بجهت کاویدن جاه و حوض و درین
 باب دو فصل است ^{۳۵} باب هفتم در معنی آتش زدن و بسته
 در مردمان و بر چهار پیمان و گاه و انهای حصار کاوان و مفید
 و فرستادن پیکان و جاسوسان و درین باب چهار فصل است ^{۳۶}

در معنی

در معنی انگه در نظر خلق با هیبت و عظمت باشد
 و زبان همه خلق بر او بسته گردد و مطیع و مستجاب
 گردد و درین باب دو فصل است ^{۳۷} باب هفتم
 در معنی حیوانات دونده و پرنده و نباتات و
 جمادات و خاصیههای ایشان درین باب چهار فصل است
 فصل است ^{۳۸} باب نهم در معنی کیمیا و فیه و نحوه کردن
 جن و انس و اختصار طلا به درین باب سه فصل است
 باب دهم ^{۳۹} در معنی علمهای مروارید و مرجان و رنگ
 کردن سنگ بمرور و عقد زاده و عمل کافور و عملهای
 دیگر و درین باب سه فصل است ^{۴۰} باب یازدهم
 در معنی معرفت اوقات سعد و نحس و اختیارات و محبت
 کردن و قصد کردن و جابه نوییدن و نو پوشیدن
 و درین باب چهار فصل است ^{۴۱} باب سیزدهم در معنی

برت و ژاله و موش و ملخ و جانوران شیه و مار
 و کژدم و جله کننده کان و درنده کان کد او و کرد
 خانه او و گشت او نکرد و باب چهارم در معنی
 پیدا کردن دزد که دزدی کرده باشد با انواع حکمت
 حکایت باب پنجم در معنی غایب شدن از نظر
 خلق و در یافتن و فاطمی حکایت این نوع که
 و البقی خوانند باب ششم در معنی طلسمات و عجایب
 از هر نوع نموده میشود باب هفتم در معنی در و سر و
 سم و زکام و نزله و دراز شدن موی و دفع مریس
 باب هشتم در معنی دیوانگی و ماخو و پاهو و
 و دوران سر و باب نهم در معنی خون بینی باب دهم
 در معنی جشم و باب یازدهم در معنی گوش باب سیزدهم
 در معنی دفع و مل و بخیل جبراحت باب شانزدهم

در معنی در و دندان و محکم شدن بیخ دندان
 باب بیست و چهارم در معنی دفع ناسور و بواسیر
 باب بیست و پنجم در معنی قضیب و خصیه باب بیست و ششم
 در معنی باد صرع باب بیست و هفتم در معنی باد خوره باب
 بیست و هشتم در معنی رشته باب بیست و نهم در معنی همزده
 نوع جنزام و برص باب سی و یکم در معنی سوزگی آتش و
 داغ آن باب سی و دوم در معنی زخم تیر و تیغ و غیره باب
 سی و سوم در معنی دفع زهر مار و کژدم باب سی و چهارم
 در معنی دیو و پری و کفتار باب سی و پنجم در معنی حمل و دانستن
 کیفیت آن باب سی و ششم در معنی نهادن حمل عورت که
 بدروزه مانده باشد باب سی و هفتم در معنی اسقاط و
 حمل و منع حمل و دفع و بیخ عورت که در
 پستان کم شده باشد باب سی و هشتم در معنی گرد آمدن

نور

فرمایند یا از نقره یا از زر سنج که در وی آفرینش
نباشد بزد و زمرودی را انگنی سازد از یاقوت
سنج یا بل شالسته و بر آن خاتم باید که هیچ نقش
و بگر نکند و نقاش نیز باید که مرد صالح باشد و آن روزی
که نقش خاتم خواهد نوشت باید که روزه دارد و در زیر
نکین خبر دیگر نهد مگر مهر نبوت که بر کتف مبارک سلمان
صلوات الله علیه بود اما بر حجریر سفید که مسلمان باشد
باشد مشک و رطفران بنویسد در زیر نکین نهد و
بر انگشتی باید که هیچ نکند و منسیر آورده اند که مهر
بر این چنین کند و او باشد که آغاز آن روز چشیده بود
و چون خاتم برداخته کرد و سر آنرا جفای فرماید از زر
سنج و اگر کس را میسر نکند و از نقره کند و بر محک اندارد
و نقش یعنی نکین چنان باید نوشت که اگر بر جای

[illegible]

تمام کرده
در مرتبه خضر را سر ازین
کند و اب روان خضر را در
میان اب نشسته که بر نزد
و متصل او را حلا می کند
و اب او ان را در میان
اب نشسته که بر نزد تمام
خضر کرده و باک و ترشید
شود و این مرغ در کمال
خوبی بدست آورده الی
در کس نیامده و هر صوفی
بخواهد خضر کند

در او نیز با کد آب انرا صاف کند و از آن آب شسته و در دهان برساند و بمصلح بود. ^{که شسته}

راست بر آید و چون خاتم شود و در خانه خالی پاکیزه
 بیاویزد و در میخی از چوب مور و بار میون با چوب که
 در پلیمان و کشتان و عود و غلک و سداب و قنوی
 خوش و و دکنه و میه ارد و در آن گوشه که بوقت
 سختی چند شب بخواند ن سوره اخلاص مشغول باشد
 و هر شب هزار بار بخواند چون پرداخته شود از احوال
 جان خود غریز دارد و چون در انگشت کند باید که
 با وضو باشد تا خداوند و جمل از برکات انجی تمام سلیمان
 صلوات الله علی بنیا و علیه السلام خلقی جمیع عالم را
 مطیع و مستخو گرداند و هر حاجتی که روی آرد منظور و مقصود
 گردد و سبب و حتمت و ملک دولت دنیاوی و ثمره
 و درجات آخرت باشد باید که حمد و ثنای آفریدگار
 بسیار گوید و صدقات بمسکینان بسیار دهند و قدر

این

این مویت بزرگ بشنود و یقین داند که آفریدگار
 عزوجل دارند این برادر و مقصود برسد و آرزوهای
 کلی و جزوی او محصل و سبب گرداند بهیچ رنجی و آلمی
 مبتلا نگردد پس باید که چون این خاتم نقش خواهد کرد و
 وقت شایسته روز نیک اختیار کند و در نوشتن احتیاط
 تمام نماید و در موضع پاکیزه گفته اند شده است لکهار و
 تا مقصود حاصل شود و صورت نقش خاتم سلیمان
 صلوات الله علی بنیا و علیه وسلم است



این

بدان و تفکک الله بالنیجات که چون کسی خواهد که این
خاتم مبارک را بنوعی از اعمال در کار آورد چون
شغلی از اشتغال بزرگ آمده باشد از ساختن
و نوشتن خاتم پخشینه دیگر که در هفته دوم باشد
بندگان دولت که بصلاحت معروف و اعتماد
موصوف بود فرمان بود که بصیرت بیرون رود چنانکه
آسمان صاف باشد و باد و غبار و ابر نباشد خاتم را
در چوب مورد باز برون یا چوب کهنه یا در کوزه یا
بیاورد و حاجتی که خواهند از حق تعالی خواهند داشت
و اگر در شب پخشینه که یاد کرده شد پس خاتم در چوب کز
یا مورد یا بیاورد و بوی خوش بکند و بعد از آنکه
سبیل و نام کلام خدای عزوجل میخواهند و سوره
اخلاص بر زبان رانند در خانه خالی هر حاجتی و مهمی که

خواهند

خواهند از خدا تعالی بخواهند و این خاتم را شمع آرد
بی شبهه بمولد و مقصود برسد و چندین نوع دیگر که
تشریف لایق است یا دیگریم تا طالبان آن زود
بمقصود برسند و الله اعلم فصل دوم در ساختن
آئینه زرین لب زنده بوزن چند آنکه خواهد و نقش
خاتم را بقلم آهنی بروی لکار و چنانکه مهر در وی
نیکو جای گیرد پس خاتم را لعل را که ساخته باشند
از آب آب پاکیزه بشویند و از آن آب که نقشها را
خاتم را بدان لکاشته بکشد و دست باز دارد و تا
خشک شود پس بدان که آن آئینه لب علیها را
بکار آید و سود دارد و خصوصاً آنچه درین مختصر
شرح داده میشود دانست که چون آن آئینه
بدین صفت که یاد کرده شد ساخته شود و آن

که با خود دارد همیشه منصور و مظهر باشد و هیچ سنگ
بر آن کار نکند و در وقت مصاف و لایل فتح و
نصرت ظاهر گردد و هر صفتی که باشد و هیچ آفتی
بدون نرسد و اگر بر وز خوب آن آئینه بر پشت نی است
بند و مقابله خصمان را اند هر خصمی را که نظر بر آن
افتد دستها روی لرزیدن گیرد و چشمهای او
خیره شود و اندام او سست گردد و از ناخن و ران
فرماند و این اسب در ننگ اسبان دیگر بگذرد و
تا این آئینه بر آن آسب باشد هیچ علتی او را اگر نند
نرسد و از زخم رسیدن و آفتهای دیگر ایمن باشد
ان شاء الله تعالی فصل بیستم در عمل آوردن
خاتم در هر معنی که خواهد چگونه کند بوقت مصاف
با هر وقتی که او را خوف و خطری پیش آید

بکار

بر چهار طاق اندام خود بر کاغذ خاتم اصلی نقش
و بر بند و هیچ زخمی و برنجی بدان نرسد و در امان
خداستغایه باشد و الله اعلم فصل چهارم در لکاهه
خاتم بر زره اگر کسی بر از زبرین تا قلع مهر
خاتم نقش کند بقلم آهنی و دو جای برداشته
زخم نبرد و تیغ او را زبان ندارد و فصل پنجم در
لکاهه داشتن خاتم بر تیغ اگر کسی نقش خاتم بر تیغ
بکار دهر جای که زخم نبرد هیچ او را حجاب نشد
باید که بر مس جای بر تیغ بکار د آورده اند که برود الفقار
امیر المومنین علی رضی الله عنه بر روی و بر پشت و
بر کمره موضع نقش بود پس باید که همچو آن باشد
موضع نقش کند عجوبات او را نظاره نماید و الله اعلم
فصل ششم در لکاهه داشتن خاتم سنان بر نیزه اگر کسی

خاتم را برسان نيزه نقش کند هر چندی که زخم برند
 با سانی بگذرد و خط نشود و خصم مقهور شود و فصل هفتم
 در نگارداشتن خاتم بر سلاحهای انداختن و اگر کسی
 بر تیر و یا بر ناوک نقش خاتم بکارد و بیدار و خط
 نشود و ترس در دل و دشمنانی ظاهر گردد و نامشهر شوند
 فصل هشتم در نقش خاتم بر سپه اگر کسی نقش بر
 کاغذ بنویسد و بر قبه سپهر محکم کند هیچ سلاحی بر وی
 کار نکند و چون نظر بر او افتد مقهور شود و فصل نهم
 آنچه بر عهد داشتن این معنی میشود اگر کسی نقش خاتم
 را بر نقره یا کینه بکارد و با خود دارد بهمه دلها محبوب
 باشد و همه مطیع و دوست او گردند و فصل دهم در معنی
 در همه دلها رختی محبوب بود و فصل یازدهم در
 دفع وزدان اگر کسی نقش خاتم در رخت و خابریهند

هرگز

هرگز رخت وزوان نیاسند و گرد او نگردند و فصل دوازدهم
 در دفع ماران و کزومان و هرگزنده که باشد اگر کسی
 خاتم را بر در خانه یا بر در یکچه بکارد و هیچ ماری و حشری
 زمین در آن خانه نتواند در آمد و اگر کرنده در خانه در آمده
 باشد بگریزند و فصل سیزدهم در دفع جادو اگر کسی را
 از جادو برنجی و یا خوفی بود بنویسد سوره فاتحه بر کاغذ
 مهر زده سوره اخلاص و معوذتین و آیته الکرسی و شهادت
 و در میان همه نقش خاتم بنویسد از او در غلاف یا کینه
 بدوزد و با خود دارد هیچ نوع از جادوهای کار نکند
 فصل چهاردهم در دفع حاجات بحضرت حق تعالی
 اگر کسی را حاجت بزرگ یا مهمی بزرگ پیش آید و
 خواهد که آن حاجت روا گردد و از چهار راه خاک بکین
 بردارد و بر آن نقش خاتم بکند و روزی دیگر بکند و

آن نقش پاک شده باشد آن حاجت زود روا شود و
 باید که بوقت برداشتن خاک غسل پاکیزه کند چون
 از شب یک نیمه بگذرد چنانچه یاد کرده شد بی آرد
 مراد حاصل شود و الله اعلم فصل نهم در معنی
 بزرگ و غیر بزرگ و در نظریه ای اگر کسی خواهد در
 نظر مبارک بادش آن و ملوک آن عینه را باشد مهر خاتم
 پاره شکرتی کند و در وی روغن یا سمنی افکند و در
 وقت حاجت هر دو ابرو بد آن چوب کند و خاتم را در
 دست گیرد و بخدمت آید تا قدرت خدا تعالی بید
 دیگر فصلها از حجت بی کاغذی نوشته شد هر که را مهم
 پیشی آید در طب ابراهیم شاهی سید و الله اعلم
 باب دوم در معنی و لایق فتح و نصرت بر خصمان
 لشکری است و ضبط کردن حصار و نقش علم

امیر المومنین رضی الله عنه و در معنی روحانیات
 و دریافتن کین و مکرو و شمنان و ساختن دار و از
 روحانیات که در کوشش است و شکست که چکار
 بزرگ و نامدار رحیم الله است و حاج کرده اند بر نود و نه
 نام آفریدگار تعالی چهار و در چهار خانه نقش چنانکه
 عدد نه زده هزار و چهار صد و بیست و دو آید و وفق آن و
 خاصیت آن در کتابها بسیار آورده اند و گفته اند که
 چون قرآن سعیدین باشد یا نشد بگوشت سعیدین باشد
 و ماه بفرستد سعید ناظر لوجه این شکل بر تخته مرصع نقش
 و اغماض عمل بر طالع تو کند از برای خیرانه بادشاهان
 تا چون روی بهی بزرگ آید یا گرفتن حصاری و خطبه
 یا قهر خصمی کند این تخته را بر سر علم یا بر سر خیمه و
 چنانکه خصم در مقابل آید و چشم آن بدان خیمه افتد

هم سپاه آن لغمان خدا بیخایه مقهور و منزه می شوند و
 خوف و حواس در دل ایشان افتد چنانکه امکان
 استادن نباشد و در قلعه همین حکم دارد و اگر در شهر
 لغو و بایسد منها و یا افتد این تخت را بر سر بام سرای
 بر سر جوی بنده اهل آن برای سلامت باشد و ضرری برایشان
 نرسد و اگر در خانه بنهد و در خزان بنهد از دروان و آتش
 ایمن باشد و اگر در دروان قصه خانه کند گرفتار نشوند و اگر بر جوی
 دارد از همه بلاها و آفتها ایمن باشد و در نظر ملوک و
 سلاطین عزیز و مقتدر و خبرانی خاصتها بسیارست محترم کرده
 شد و الله اعلم برکات و منفعت بود و نه نام حضرت افریدگار
 لغمان و لغتس صد هزار چند نیست و خاصیت اعداد و تقاضا
 نمرده و چهار صد و بیست و دو است و دارنده این از بلاها
 و آفتها ایمن باشد و مدام منظر و منصور باشد ان شاء الله تعالی

وفق

مطلوب

مطلوب ۱۸۴۳۲ ازین جمله نقصان ۳۵ باقی ۲۵۲
 چهارم حصه ۴۵۵ کسر نگون ۱۸۴۳۲ اجزاء در چهار
 ۲۴۹۰۰ کسر
 که بر این ترتیب کرده است

۴۶۵۵	۴۶۱۴	۴۶۱۱	۴۶۵۱۱
۴۶۱۲	۴۶۵۶	۴۶۵۱	۴۶۱۳
۴۶۵۵	۴۶۵۹	۴۶۱۶	۴۶۵۲
۴۶۱۵	۴۶۵۳	۴۶۵۴	۴۶۱۵

این مربع صحیح است از هر خانه که شمار کنید

۱۸۴۳۲

۱	۹۲۱۳	۹۲۱۵	۸
۹۲۱۱	۷	۲	۹۲۱۲
۴	۹۲۵۸	۹۲۱۵	۳
۹۲۱۴	۴	۵	۹۲۵۹

۱۸۴۰۰

برای پیش فرستادن فرمان خدای غرض آن
حصار رنجین کرد و فتح شود بقدرت خدای تعالی
بدان هر که اسکندر رومی که او را ذوالقرنین گویند
در مغنی حکمت و طلسمات و روحانیات و تنجیسات
همی تمام داشت و خطی قوی از دینارک تبار
ارسطاطالیس حکیم را بخدمت وی رسانیده بود
تا از برای وی کتابها اختیاری بنماید و استخراجها
قوی از هر نوع و در هر معانی ظاهر میکردانند و مشکلات
بزرگ را حل میکردانند چنانکه در حکایت آورده اند
که ساختن مناره اسکندریه در میان دریای موعود
و مشهور است و ازین جمله صناعات او را بسیار است و
افاضل و حکما و روزگار از گفتار او تجوها کرده اند و
کتابهای ساخته اند و اسکندر رومی رحمه الله علیه

کاری

کاری که کردی مشهور است و صواب دید او کردی تا
ملک لوی زمین او را مسلم گشت و با چشم بیقیاس
دو بار عالم تمام بگشت و شصت سال بادشاه بود
او را ذوالقرنین بدن سپید میند که از اقیانوس بر آمدن
تا فرو شدن ده بار برفت چنانکه حکایت او است
است در قرآن و اخبار و بیک قول گویند پیغمبر بود و قول دیگر
از اولیاء بود چنان آورده اند در کتاب طبایع الجواهر
که روزی ارسطاطالیس در کتاب خود ذکر حکمت و حکمت
اولیاء را یاد میکردی و هر چه او گفته و ساخته است از علم
و حکمت و غرائب و عجایب بسنیده و گرفته است
می باید که بجهت من کتابی از گفتار او در معنی طبایع
جانوران منسجم که جمع کینه تا آن جمله بر من روشن شود
و هیچ چیزی پوشیده نماند از قول وی ارسطاطالیس

گفت ای بادشاه روی زمین آنچه محرر حکیم در کتاب
 طبایع حیوانات آورده است او را اوستادی بود
 فطرتی نام و او را کتابها را سرار علوم و حکمت جمله
 روشن گشته بود و در غاری عظیم ز روف و تاریک استهوان
 کرد بود و در آن موضع طلسمی ساخته چنانچه هیچ آفریده
 و در آنجا نمی توانست رفت از قوت باد و تاریکی و
 روشنائی و روی بردن محال بود از بسیاری باد پس
 آن کتابها را همچنان سپید و پنجاه ساله در آن غار مانده
 بود و هیچ آفریده بر آن اسرار واقف نمی شد و بدان
 راه نمی یافت و محرر حکیم گوید که در آن اندیشه دوران
 بدبیر متجرب و متفکر مانده بودم تا حلیت بسیار کرده ام و آینه
 سپید کردم و جراحی در روی کردم که باد را در وی تعلقی
 نباشد و دوران فرورقم نقش من بگرفت نتوانستم که
 آن

آن کتابها را برابرم باز گشتم و از آن هیچ فایده نشود و همچنین
 در آن کار حیران و عاجز گشتم و آن اندیشه و سودا بر
 من غالب بود و هیچ علمی دیگر نشناختم چون آن اندیشه
 از حد بگذشت و دست کوشش در آن نرسید و هیچ خفیه
 بودم خواب دیدم که شخصی بر صورت نیکو تری بیاید
 و مرا گفت ای محرر درین کار متحیر مانده و از حلیت کن
 نو میدگشته نمی دانی که طریق بیرون آوردن آن علوم نهانی
 که کتب اسرار و کلید هر سمارت چیست و چگونه تواند بود
 میخواهی که ترا دلیل و هجرا آن طلسم استخراج آن
 جوهر بیاموزم گفتم آری همچنین است که از حلیت فرموده ام
 و با او در طلب آن معاینه ام پس مرا گفت جبراع
 بر افروز و دورا بکنه صاف بنه تا از باد فارع باشی
 و روشنائی او موجود بود و بعد بکیر و پسته خارشست

و بگذارد از آن روشن روی سوراخها برینی و گوشهای
و لبها خود باله و خوب کرد دست بگیرد و یک مسقال
از آن روغن بخورتا نفس بود در آن چاه غار نگر و پس
از آن غار درونی رود و میان آن موضع بکاو و تازنی
طلسیح خفته از آهن و بدست وی کلیدی از از بر پس
تحت آن کلید را بشکن بآهن چنانکه دانی و تو از آن
آن آدمی که باد از آن ظاهر میگردد و بشکنی و انصورت
را بیرون کنی تا در لقطه آن تاریکی و باد بیرونشای
بدل گردد و پس چون آن باد رفت چهار طرف از چاه
منور گردد و در آنجا نرسد پس بیرون آن چهار کتاب
اسرار یکی بر آن کتفت دوم عید الطیب سوم بدرالار
چهارم کفت الاشبار پس حوس حکیم گوید که من او را
پرسیده ام که تو کیست گفت من طلعت تمام توام کفتم

بج

بج حیلنی باشد که ترا در بیداری به بینم و نتوانم دید گفت
تواند بود چون نامهای من بدانی او آنچه من گویم کنی
مرا بتوانی دید پس او مرا نامها را خود بسیار موخت و
باز نموده که چنین کارها بکن از هر نوع تا مرا به بستی پس
حرس آن احوالها و اعمالها جمله در خواب و بختش کرد
و او در کتاب خویش چنین آورده است که چون بیدار
گشتم بدان صفت و هیات که مرا آموخته بود مشغول
گشتم هم در روز و برامعاینه دیدم که ظاهر و حاضر
و مرالسار علوم نهانی و حکمتهای لطیف بسیار موخت و
بعد از آن همچنان که فرموده بود آن طلسم را بشکست
و میان آن چاه کا دیدم و آن چهار کتاب مخفی از
ضاعتا بیرون آوردم بواسطه آن جمله خبرها مرا
معلوم شد از چگونگی جواهر طبایع اصول مواجید

و اساس عالم کبری و ابدالش کشف شد و از خاصیت
 ارواح جانوران با صفت مختلف تا هر کدام پیدا
 کردم و در کتاب و نظایر و در ابتدای آن حکیم محسن
 چنین آورده است که خدای تعالی بفرمود عالم کبیرا
 از ایش از عالم صغیر بش چون آسمانها را قوت و
 حرکات و سکنت را که در بالا و پست او ثابت
 گردانیده است پس عالم صغیر را بیا فرید و او را خبر داد
 گردانید از عالم کبیرا و ثابت گردانید در سه و پاهای
 چشم و روح هر یک از عالم کبیر است چنانکه هیچ نیست
 در آسمانها از انواع جسمانی و روحانی و جوهر و عرض
 نامی بر جاده که نه از اجمله چیزها در آنها آدمی چنانست
 و بهر چیز دلیل روشنی است که خبر و نای کمال او تواند
 بود و آن خبر و لکها حق متصل باشد که بدل نبودی
 نفس

تعین که آدمی خبر و هست از عالم کبیرا و از جنس ملک
 است و درین عالم مسافر آمده است تا محبت و معرفت
 آفرید کار خود باز داند و درین باب بسیار لطایف است
 و کتب ساخته اند و بر داخه و در شرح بیان هر یک
 سخنها بر داخه و برده اند و آنچه از کتبها نشان
 قبول کرده است و از لطایف و بدایع فراهم آورده شده
 چون این مختصر لطیف اینجا آمد آنرا احتمال نکند این
 مقدار از جهت آن یاد کرده شد که آنچه درین کتاب
 جمع شد همه لطیف کرده شده است از اقوال و افعال
 این حکیمان بزرگوار بوده است و باید که در آن معانی
 خلا هر دو و اگر آن حکیمان تجربه نکرده باشند در کتب
 خود داخل نکردند و هر آینه نرا نشان آن معانی باز
 کرد و گواه بدین معانی تجربه هر یک تواند بود و البته

توفیق دهند و است برای صواب فصل اول در دارو
 هر که در گوش سپید کند حکیم ارسطاطالوس گفت اگر خواهی
 که داری سازد که خاصیت روحانی آنرا در هر
 مفعی بسیار اثر کند و کارها او را بشود خاصیت
 درین موضع بدان حاجت بود که چون او در دست
 شود چنانکه یاد کرده آمد اگر از آن در گوش سپید
 بوقت حاجت و آن اسب در پیش تو که هر طوف که
 غریبت افتد براند و چشم منصور کند هم اندر نظر
 و عقب آن براند آن اسب چنان شود که در هر حسی که
 او باشد شوق و نصرت آن لشکرگاه را باشد و آن
 در مقدمه حرمان باشد و زود رود و دستها بر زمین زدن
 گیرد و بانگ کردن و تعجیل رفتن گیرد چنانکه سوار
 او را بحالت نگاه تواند داشت و سوار هم خوشدل

در میان

و شادمان بود اما وقتی ناوره چنان باشد که شکر
 برکانه مکی و عذری اندیشد باشد با در کس باشد
 آن اسب البته نیکو رود و در سبب از لب کند و هر گاه
 که خواهد باز کرد و سوار هم ناخوش و دلگشود
 چون اینچنین دلیل نیست توقف باید کرد و در ذوق آن
 باید کوشید و الله اعلم فصل دوم پس بدانست
 که ساختن این دارو آن خاصیت موجود باشد بگوید
 و معتبر عالم صفا که در مصفا با در مصفا با در مصفا
 باشد غرض آنست که آنکس امر که لب علیتی و بیماری
 باشد و باز در لوکی و ضعیفی که قوت روحانی او
 در خلل و فتنه داده باشد پس از آن مغز یک مسقال
 بگیرد و یک مسقال کوکرد زردا و اول گفت که آهسته بگریف

آتش بنهند و کبریت بپایان بگویند و در وی افکند چنان
 سازد که آتش نیک و نرم باشد تا نیکو که اخته نشود
 و روغن کشته آن متغیر طاعت نرادر وی افکند تا
 بیکجا که اخته و آمیخته شود پس در شب افکند که آن
 خیزد و دیگر را نیز کار آید پس چون خواهد که او را در عمل
 آرد بگوید چهار مسفال شتر ماده سک در سفال کند
 بعد بر آتش نرم کند و آن خلط مقداری و ذرات سنگ
 بروی افکند تا بیکجا که اخته و مخلوط گردند بعد آنرا
 دو حصه کند و در هر دو گوش اسب فرو بریزد آن
 اسب چنان همیشگی و بر راه شود که صفت آن نتوان
 کرد و ارواح روحانیات در عمل کند آن معانی که
 در اول یاد کرده و دیگر ارواح روحانیات در طبایع
 اعضای آدمی بسیار است و از آن حیوانات دیگر

چون

چون میخیزد و در وی جگر و تنه و سپهر زهر چندی که نظر
 بروی افکند و علت های فراوان را در او و مالک را آید
 بعد ازین آنچه بدان حاجت باشد همه را در باب
 منافع حیوانات آورده خواهد شد ان شاء الله تعالی
 بلعین سیوم و مرغی استخراج حکمت ارسطاطالیس
 بهجت اسکندر رومی رحمة الله علیه ساخته بود و دانستن
 غالب و مغلوب این حکمت استخراج کرده است و تجارب
 اصول شامی و کشف بیان معانی روشن و مبهر گردانیده
 چون میان دو باد شاه و باد و امیر مصاف آغاز شود
 و دولت شکری یکدیگر کنند بگریند تا فتح و نصرت بکند
 اگر لشهري و باحصاری روی آرند تا آنرا فتح کنند
 مسلم و سیه کرد و یا نه طریق دانستن آنست که بر دست
 کس فتح شود و بوجه اشان تر در مدت نزدیک تر مهلت

با تمام رسد و دلیل راجح بدنی مقدمه است و دانستن
 و در عهد آوردن آنکه حکیم ارسطاطالیس را تصدیق
 و محبوبیات فراوان بوده است چنین آورده اند که
 اسکندر رومی رحمته الله علیه چندان غلبت بر هیچ
 چیز ننمودی که بدن کتاب غالب و مشغول نمودی
 و اسکندر بموسسه در مجاری امور و مصالح جهانگری
 بدن حساب و حکمت رجوع نمودی و چون متورک شستی
 و هر طرف که خود بفریجه بایستی رفتی و شالیه آن
 کار کردن بدوی بدان طرف آوردی و اگر او را
 مصلحت نبود و آن مصلحت بدست دیگری بدینی
 مصلحت غالب نتوانستی بودن و بخواهید رسیدن
 آنکس را بدان مهم برگزیدی و بدان جانب نامرود نمودی
 و بی توقف آن مراد برآمدی و آن دیار مسلم شدی پس رومی

باقیم

باقیم دیگر آوردی و مصالح دیگر پوستی تا بقامت
 جمله ملک روی زمین بگرفت پس لطیف آبجیات
 رفت چنانکه این حکایت در کتب مشهور است
 که حضرت خضر و الیاس علیهم السلام آن آبجیات
 را حتی تو را روزی ایشان گردانیده بود و در یافتن
 و خوردن تا قیامت زنده خواهد بود و ذوالقرنین
 و طلب آب چندان رنج برد و خلائی بی اندازه را
 در تاریکی سرگردان کرد و مکر آبجیات دریابد و آنرا
 زلو آخرت خود سازد و حنات دنیا و در حیات
 آخرت حاصل کند چون خدای تعالی روزی او کوفه
 بود چندان کوشش و اضطراب سود نداشت پس
 از آن بفرار پس با جوج و ما جوج مشغول گشت و باز
 در آبکینه نشست بار سطا طالیس و در دریای فرود شد

و از لطافت انگبته خلقان در بایر اجهر صورتی و بهر
 شکلی سپید و فرشتگان را که بدان جانوران
 مالک بوده اند فرمان خدا و جلالت را میدیند
 و بانی سخن میکنند و جواب می شنیدند و زاری
 بسیار در بایر آمد و بهر موضع خلقی دیگر و صفت دیگر
 میدیدند و حمد روزه طعام و شراب در صدوق
 انگبته نهاده بودند و با چشم فرمان داده بودند که اگر
 مدت چهل روز از دریای حل بیرون آیدیم خود کوی
 دولت بچوگان سعادت بحال کاه نجات رسانیم
 و اگر بعد از مدت معیاد بیرون نیامدیم حمد ملوک و سلطان
 و چشم و رعیت را امثال فرمودیم که هر کس با قدیم و حمد
 خود و مواضع و مسکن خود رجوع کند پس چون روز
 بسیار در بایر فرو رفت و لشکر مالد در آن صدوق تلبه

بودند

بودند و دست باز داشته منتظر می بودند اسکندر
 وزیر در قعر در بایر می نشست و مخلوقات حق تسبیح و
 تعالی را مشاهده میکردند و گوهر و مرجانی را میدیدند
 تا بغوشته رسیده اند که از آن فرشته قوی تر هیچ
 چیز ندیده بودند که بر تخت مملکت در بایشته بود و
 چندین هزار فرشته دیگر در خدمت و فرمان او ایستاده
 بودند و هر یک از ایشان بجای نامرد می کرد که فلانی
 جانوران را از فلان موضع دور کند و فلان موضع برسد
 و فلان خلق را از آب در بایر کند و بکشد و فلانوا
 جای وی دهند چون اسکندر بر آن موضع رسید
 سلام کرد آن ملک مقرب حویلی سلام باز داد و
 گفت تو کیستی و سبب آمدن تو در دریا چیست و والی
 گفت من شنیده ام که در دریا عجایب بسیار است بدان

سب آمده ام که عجوبات روی زمین که حق تعالی
آفریده است بسیار معاینه و مشاهده کرده ام و آمده ام
تا لطایف و عجب و دریا نیز معاینه و مشاهده کنم
فرشته گفت یا ذوالقونین ملک روی زمین ترا
پسند بود که اینک دریا محیط کردی ذوالقونین
گفت ای ملک مقرب من اطلب مملکت دریانها
ام اما خواستم تا صفها خدا ی تعالی که دریا است
تا زیادت نعمت و موقوف حاصل شود و مجد و ثنای
خالق جل جلاله مشغول باشیم و بایندگان خدا و اول
احسان و شفقتم کنم چون فرشته این کلمات شنید
و گفت اکنون یک روز فرود آمده و این الکنه شما
که در وی نشسته آید کشیده از شور آب دریا بگذر خفته
است روز دیگر تمام خواهد کرد حشت و شما پانزده روز

می باید

می باید تا بالای آب برانند ذوالقونین چون این
سخن خطرناک شنید و لنگ شد و هیچ خلیت نبرد
فرشته را گفت اکنون مارا بار باش در معینه و مارا
ازین قعر دریا بکنج رسان که باد شده و ریای توپی و
خدا ی تعالی باد کردن گرفته و دعا خلاصی منجا اندند
تا کار بجواب دادن آن فرشته رسید گفت من به
فرمان خدا ی تعالی هیچ کاری نتوانم کرد اگر فرمان
خدا ی تعالی باشد چنان کنم پس ایشان دعا میکردند
و از حق تعالی بجات منجا استند تا حق تعالی
همان فرشته را فرمان داد که فلان فرشته را بگو تا
صدوق ایشان را بر روی زمین رساند که دعا ایشان
با حاجت مقرون گشت و جهانها ایشان را تازه
کرد و اندیم پس آن فرشته را بفرمود تا بیک شبانه

روزان از آن ببالا رساند و جمله سلاطین و ملوک
 نوامید گشته بودند بدین اثنان شادمان گشته
 و صدقات بسیار دادند و در سینه کتاب عجایب الجوی
 ساخته بدین اختصار کرده شد و الله اعلم
 فصل در شرح دانش غالب و مغلوب بدان نظر
 که والد این کتاب در عایت حکمت و ثبات فطرت
 که او را حکیم از سلاطین پیشه دانش در حمت الله
 ساخته در انواع علوم و حکمت منتهی نموده است و
 او در زمان خود بر همه عالم بحال فضل و حکمت
 داشت به بخت بسیار و اندیشهها در از جمع کردار
 معرفت نجوم و وقت ست و پرستیدن هر چیزی
 که مردمان را همه کارهای را بدارند و بخش و آزار
 غالب و مغلوب حلیه حکیمان و عالمان پسندیدند و هیچ

کسی

کس حرفی برین مزید نتوانست کرد و از جمله علمها که
 بدانشیه و بر هیچ چیزی غیرت که بدین علم کردی
 و کسی را نیا موفقی بدان سبب که علم با موفقی ضایع
 باشد و غرض از وضع این هیچ حساب نیست که بادشاه
 و زار و ملوک و امرا چون روی بگردانند و با
 لشکری بطرفی نامزد نمایند باید که اندرین کتاب
 بنگرند و حال از غالب و مغلوب بپرسند و صحت
 ارباب بحفاظت امرای پیش فرستند که نام بدین
 جدول غالب و مغلوب باشد و همچنین خصوصیت که میان
 دو شریک و مولا و بنده و زن و شوهر و یاد و خصم
 که بقاضی روند و یاد و خصم و یاد و شاه افند یا
 آنکه بجز روند و یاد و خصم مرا فنی کنند بدین
 حساب امتحان کنند هر آینه از غالب و مغلوب نشناسند

در جدول

آنچه از نام و لقب معروف تر بود آنرا بکبر و هیچ چیز
از حروف ساقط نکنند مگر آنچه زیاده در آورده
باشند بنفیکند چون بحس الف و لام را اقتضا کنند و
اسم ابراهیم و اسماعیل هیچ حرف ساقط نکنند و اگر
کسی را دو نام باشد باید و لقب هر کدام که معروف
تر است آنرا بکبرند جمله بحساب حروف نهج که وضع
آن روشن کرده میشود آنرا بکبرند و جمله را جمع
کنند و نهگان ساقط کنند و الگانه بنند تا چند
باقی ماند پس جدولها غالب و مغلوب بگردانند تا آنچه
غالب خواهد بود در جدول غالب شود و آنکه مغلوب
در جدول مغلوب باشد دلیل بر صحت حساب است که
اگر کسر کنند و اندیش بکار آرند تا آید صلووات الله علیه
و این یومنا لوضاهند آنکه غالب بوده باشد غالب آید

والله اعلم

و آنکه مغلوب بوده باشد مغلوب آید چنانچه
ابراهیم صلووات الله علیه و تحت الله علیه چنانکه
موسی صلووات الله علیه و فرعون تحت الله علیه
و چنانکه کتاب طایع که حکمی و متقدم تصنیف
کرده اند و استیج آن بیرون آورده تا امروز
بیا مورد اند و حساب کرده اند و بگردانند چنان
که یافته اند هیچ تفاوت نیافته اند و رضای حضرت
چنانکه افتاده است بهمان و هر که در کتاب درین جدول
بگرداند و ابقیوم حجت نباشد از دلش سود
بخش و از تنگ و بد و در سو و خطر و پیش رفتن سلطان
و خصمان و خیران و الله اعلم بالصواب حساب
حروف تهجی اینست ا ب ج د ه و ز ح ط ی ک ل
م ن س ع ف ص ق ر ش ت ث ج ذ ح ط ع
۱۰۰۰ ۹۰۰ ۸۰۰ ۷۰۰ ۶۰۰ ۵۰۰ ۴۰۰ ۳۰۰ ۲۰۰ ۱۰۰ ۹۰ ۸۰ ۷۰ ۶۰ ۵۰ ۴۰ ۳۰ ۲۰ ۱۰ ۰

ا	بر سه و پنج و هفت و نه	غالب است
ب	بر یکی و چهار و شش و هشت	غالب است
ج	بر دو و پنج و هفت و نه	غالب است
د	بر یکی و سه و شش و هشت	غالب است
ه	بر دو و چهار و هفت و نه	غالب است
و	بر یکی و سه و پنج و هشت	غالب است
ز	بر دو و چهار و شش و نه	غالب است
ح	بر یکی و سه و پنج و هفت	غالب است
ط	بر دو و چهار و شش و هشت	غالب است

باب الواحد اگر یکی و نه ماند یکی غالب بود بر نه و اگر یکی و هشت ماند هشت غالب بود بر یکی و اگر یکی و هفت ماند یکی غالب بود بر هفت و اگر یکی و شش ماند شش غالب بود

بود

بود بر یکی و اگر یک و پنج ماند یکی غالب بود بر پنج و اگر یکی و چهار ماند چهار غالب بود بر یکی و اگر یکی و سه ماند یکی غالب بود بر سه و اگر یکی و دو ماند دو غالب بود بر یکی و اگر یکی و یک ماند طالب غالب بود
 باب الثانی و اگر دو و نه ماند نه غالب بود بر دو و اگر دو و هشت ماند هشت غالب بود بر دو و اگر دو و هفت ماند هفت غالب بود بر دو و اگر دو و شش ماند دو غالب بود بر شش و اگر دو و پنج ماند پنج غالب بود بر دو و اگر دو و چهار ماند چهار غالب بود بر دو و اگر دو و سه ماند سه غالب بود بر دو و اگر دو و دو ماند دو طالب غالب بود و اگر دو و یکی ماند دو طالب بر یکی
 باب الثالث و اگر سه و نه ماند سه غالب بود بر نه و اگر سه و هشت ماند هشت غالب بود بر سه و اگر سه و هفت ماند هفت غالب بود بر سه و اگر سه و شش ماند شش غالب بود

و اگر دو و یکی ماند دو طالب بر یکی

نشش غالب بود بر سه و اگر سه و پنج ماند سه
 غالب بود بر پنج و اگر سه و چهار ماند چهار غالب بود
 بر سه و اگر سه و سه ماند طالب غالب بود و اگر سه
 و دو ماند سه غالب بود بر دو و اگر سه و یکی ماند یکی
 غالب بود بر سه باب الرابع و اگر چهار و نه ماند
 نه غالب بود بر هشت و اگر چهار و هشت ماند چهار
 غالب بود بر هشت و اگر چهار و هفت ماند هفت
 غالب بر چهار و اگر چهار و شش ماند چهار غالب بود
 بر شش و اگر چهار و پنج ماند پنج غالب بود بر چهار
 و اگر چهار و طالب غالب بود و اگر چهار
 و سه ماند چهار غالب بود بر سه و اگر چهار و دو ماند
 دو و غالب بود بر چهار و اگر چهار و یکی ماند چهار غالب بود
 بر یکی باب الخامس اگر پنج و نه ماند پنج غالب بود بر نه

و اگر

و اگر پنج و هشت ماند هشت غالب بود بر پنج و اگر
 پنج و هفت ماند پنج غالب بود بر هفت و اگر پنج
 و شش ماند شش غالب بود بر پنج و اگر پنج و
 پنج ماند طالب غالب بود و اگر پنج و چهار ماند پنج
 غالب بود بر چهار و اگر پنج و سه ماند و اگر پنج و
 سه ماند سه غالب بود بر پنج و اگر پنج و دو ماند پنج
 غالب بود بر دو و اگر پنج و یکی ماند یکی غالب بود
 بر پنج باب السادس و اگر شش و نه ماند نه غالب بود
 بر شش و اگر شش و هشت ماند شش غالب بود بر هشت و اگر
 شش و هشت ماند هشت غالب بود بر شش و اگر شش
 و شش ماند طالب غالب بود و اگر شش و پنج ماند
 شش غالب بود بر پنج و اگر شش و چهار ماند چهار
 غالب بود بر شش و اگر شش و سه ماند شش

غالب بود بر شش و اگر شش و دو ماند و غالب بود
 بر شش و اگر شش و یکی ماند شش غالب بود بر یکی
 باب سابع اگر هفت و نه ماند هفت غالب بود
 بر نه و اگر هفت و هشت ماند هشت غالب بود بر هفت
 و اگر هفت و هفت ماند طالب غالب بود و اگر هفت
 و شش ماند هفت غالب بود بر شش و اگر هفت و پنج
 ماند پنج غالب بر هفت و اگر هفت و چهار ماند هفت
 غالب بود بر چهار و اگر هفت و سه ماند سه غالب بود
 بر هفت و اگر هفت و دو ماند هفت غالب بود بر دو
 و اگر هفت و یکی ماند یکی غالب بود بر هفت باب
 الثامن اگر هشت و نه ماند نه غالب بود بر هشت و اگر
 هشت و هشت ماند طالب غالب بود و اگر هشت و هفت ماند
 هشت غالب بود بر هفت و اگر هشت و شش ماند شش
 غالب بود

غالب بود بر هشت و اگر هشت و پنج ماند هشت غالب
 بود بر پنج و اگر هشت و چهار ماند چهار غالب بود بر
 هشت و اگر هشت و سه ماند هشت غالب بود بر سه
 و اگر هشت و دو ماند دو غالب بود بر هشت و اگر هشت
 و یکی ماند هشت غالب بود بر یکی باب التاسع و اگر نه
 و نه ماند طالب غالب بود و اگر نه و هشت ماند نه غالب بود
 بر هشت و اگر نه و هفت ماند هفت غالب بود بر نه
 و اگر نه و شش ماند نه غالب بود بر شش و اگر نه و پنج
 ماند پنج ماند پنج غالب بود بر نه و اگر نه و چهار ماند
 نه غالب بود بر چهار و اگر نه و سه ماند سه غالب بود
 بر نه و اگر نه و دو ماند نه غالب بود بر دو و اگر نه و
 یکی ماند یکی غالب بود بر نه و الله اعلم بالصواب
 باب چهارم در معنی ساختن سلاحها و پوشیدن

که در غایت بسی و تنگی باشد و هیچ تنخ و تیر و نيزه
و خنجر و غیره در آن سلاح کار نکنند و آب دادن
سلاحها که در غایت برندگی و تیزی باشد و آنچه هلاک
کننده بود و مرهم بدین بود و درین باب چهار فصل
است فصل اول در شناختن و دانستن سلاحها
سبک سازد خاصه از برای سلاطین که شالیه بود و

از آب باران و غیره تباه نشود از هیچ نه کاغذ سلاح
سازد و او را باید که ششم از پیر معلوم باشد و آن
ششم را حکم غمراجه بن خوانند صفت ساختن ششم
سپهر طریق است که بکیر و از شیر کاو و در یک توی
سفالین اندازد تا بعضی چیزی او را در خورد و پس
مایه در وی افکند تا سپهر بسته شود بعد از آن تخمه
مثل کاغذ تنگ ببرد و در جایگاه پاکیزه یک ته از آن

سپهر تنگ

سپهر تنگ کرده بنید و بر روی او نمک سودده بکنند
و در هر نیمی که بنمک بر روی باشد بعد سبکی
کران بر روی بنمک چنانکه غبار خاک بر وی نشیند و
بکند از دانه دانه بیت و بکند و پس چون نمک در وی
عمل کنند بعد آن ورقها جدا کنند و چند بار آب گرم
سرد دیگر بار بشوید و نگاه دارد و چون خواهد که آنرا
در عمل کنند بکیر و از آن پیر که شخته است جدا کند خواهد
و آنرا در دیکر کند و با قدری آب بجوشاند تا
که رخته شود پیش از آنکه سرد کرد و هر توی کاغذ
در عمل آورد و سپهر توی کاغذ کنند بر هم دیگر بار
ششم نیز چون سرد کرد و بار دیگر که رخته نشود
پس بکیر در وی سوخته و تو با آب آهن بولاد که فتن
کار کردن آنکه که از روی آهن پوست کالها تنگ

جدا شده باشد هر یکی جزوی و هم چند انگه این
 جمله باشد بمثاله او بطور سائیده و بخته و یکی آمیزد
 و آنرا بر سنگ سلابه اندازد و سر که گفته بر روی
 افکند و می ساید و هر ساعت دست باز دارد و
 سه که اندازد و لب بد تا سه روز و یا پنج روز
 چون ننگ نشود آنرا خشک کند و بوقت حاجت در آن
 داروی که داخته که آنرا از پیر ساخته است بامیزد که
 آن سیریشم اول آنرا بکند و در نیک بامزد و نیک نزد
 و هر سلاحی که خواهد از جوشن و یک چنین و فستق و
 مانند آن بیالاید پنج بار پس روی آنرا چنانکه
 خواهد نقش کند خوب شود و اگر کسی خواهد که از
 کاغذ سلاح پوشیده سازد که در غایت بسکی و نیک
 باشد و هیچ سلاحی بر آن کار نکند لبنا که کاغذ و

از روی موم

از روی هر چه خواهد بردارد چون جوشن و برکتوان
 و غیره و هر بهی از آن کاغذ بدین کاغذ خلاط سلابه
 و بر یکدیگر کشند تا چهار نه کاغذ شود تا غایت
 پنج نه و زیادت از این نکند و هر دو لبنا را طلا کند
 و جایی که سوراخ می باید کرد همان است سوراخ
 بکند که چون خشک شود و سوراخ نتوان کرد بعد
 در افتاب بنهد تا خشک شود و روی آنرا روشن کند
 بر روغن چنین بار روغن سدر روشن و مهر روغنی که باشد
 اگر سلاح که خواهد از آن سازد و هر نقش که خواهد بکند
 بر آن سلاح از کتاب و شاخ و برگ و غیر آن سلاحی
 باشد هیچ تیغ و تیر و نیزه و غیره بر آن کار نکند و لبنا
 بماند و شالیه و خاص ملوک و سلاطین باشد فصل
 دوم در آب دادن سلاحها و دارو ها که تیغ و غیر آن

آب دهند که در غایت تیزی برند که باشد
 و اگر جبراحت شود هلاک کننده و هر نیم نبرد
 و اگر کسی خواهد که تیغ و شمشیر و هر سلاحی که از
 آهن باشد آب دهند تا چنان برنده گردد که هیچ
 چیز را مانع نیاید اگر بر آهن زنند آهن را قسم کنند
 پس بیکر و تخم خنظل و آنرا در آب ترکند چنانکه سه
 چندان آب باشد و سه روز آنرا در افتاب بپزند
 روز چهارم آنرا نیک ببالد و لعاب صاف او را بگیرد
 پس بیکر و نوش در رنگامی و آنرا جل کند و طریق
 حل کردن اینست که نوش در را نیک ببالد پس
 روده کو سفند را مقدار یک کوزه شرع بکشد و یک
 سر او را محکم ببندد و پر باد کند تا خشک شود پس
 یک سر را باز کند و نوشادر در وی اندازد و بپزد

عی

در بیان

و ساعتی در آب گرم بپزد بعد بدست بمالد تا
 حل گردد پس آنرا در جای نیک بپزد پس تیغ
 یا غیر آن آنچه خواهد که آب دهد در آتش تا فواید
 و یکبار از آب تخم خنظل بدو بکبار از آن نوشادر
 حل کرده بدو تا از آن هر دو پیچ و فواید آب بدو
 که از هر یکی پانزده بار باشد پس اندک مایه بالش
 بالش تاباید و بپزد تا سرد شود پس بیکر و لفظ پسند
 و پاره بپند بران ببالاید و بدان آب سلاح بمالد
 بعد آنرا روشن کند و بر هر چه خواهد زد هیچ چیز
 نمیگردد و بغایت برنده گردد و اگر کسی خواهد
 که آب بدمانیک بران شود و جبراحتی که از آن
 شود فراهم بیاید و روی سلاح بپزد و بگیرد
 شاخ بز و در آتش اندازد تا بسوزد پس آنرا بگیرد

کهنه حل کند و نیک بید و بر هر سلاهی که خواهد
 سه بار آب دهد خوب بران کرد و فصل سوم
 اگر خواهد که هلاک کننده آید چنانکه هر حاجتی که از وی
 اندک بسیار شود هلاک گرداند قدری بول آدمی
 بآن داروی اول ببار کند یا بول دراز گوش که چند
 روز در جالکاهی که میان بوده باشد در زیر کین
 است چون زهرشته همان عمل کند زود هلاک گرداند
 و اگر بیکان و باسان را نافته کند و شیراک بکین
 آب معجون کند و آب دهد هر که را بر بند باندک زخم
 هلاک کرد و فصل چهارم اگر خواهد که تنه را بی
 آتش نافته کند و آب دهد نایک بران شود بگوید
 صبر سقو طری و روغن نفت و نوش در یکجا می رسد که
 کهنه مقطر یعنی در قلع استیج چکانیده باشد و آن

نوشاد

نوشاد را جدا گانه در سرکه ترکند و پنه در وی
 نهند و بر وی شمشیر و هر تنگی که باشد ببالد و پاک
 کند بغایت تیز و برنده گردد و در آتش نهادن
 حاجت بنود و بذر و بکر و روغن نفت جرب کند و
 در غایت تیز و برنده گردد و اگر خواهد که سلاهی را
 بولاد و آهن زنک نگیرد و آنرا بر روغن بید یا بخر جرب
 کند هر که زنک نگیرد و از بریفه مرغ بهتر است یا بخر جرب
 در شکستن و باطل گردانیدن و روزه های آهنی
 و نوعی آسان شکستن و بردن نقش از روی اشرفی
 و سکه و غیره ببالیدن دست از قوت دار و درین
 باب دو فصل است فصل اول اگر کسی خواهد که در واره
 آهنی باسان بشکند و باطل گرداند و بر آهن که از آن
 دارو میضکند آنرا بر آندازد و دوزه دوزه گرداند

بستاند بوده و قطران و شخار هر یکی برابر و جلد را
در خمره فروزه کند آنرا ببول کودک نارسیده شفته
کند بعد آنرا در شیشه کند و سه چندان سر که کند
مقطر روی ریزد و سر آن محکم کند و در زیر سر کن
است بازه بپزند تا ده روز پس آنرا مصف کنند و چنانچه
کلاب بچکانند و ورقه استق آنرا بچکانند آبی صاف
از روی بچکه که سپید باشد پس آنرا در شیشه کرده
نگاهدارند هر وقت که حاجت باشد اندک از روی
بگیرند و بهر دروازه که افکنند چون شیشه نازک شود
و با ساندی شکند و اگر سه روز بماند رنگ کبر و چون
زنبورخانه شود و درختین و باطل شدن کبر و چنین
آورده اند که سلطان بین دوله محمود بسکنی انار
الندیر مانده بسیار دروازه های اهنی را بدین معنی

باطل

باطل کرده است و آن حصار را در ضبط آورده فصل
دوم در شکستن آهن با ساندی و بردن نقش از
روی سیم با لیدن و دانگشت و اگر کسی دیگر خواهد
که آهن نیک است کرد و چنانکه با ننگ قوت
شکند بگیرد نو شاد روز نگار از هر یکی جزوی و
یک جزوی سیم باوی بار کند و نیک با بد تا
سیماب آمیخته شود چنانچه نماید پس جلد را در سر که
کنند افکنند و با بد تا جلد حل شود بعد بر آهن مالد
ست شود که بدست شکند و اگر بر سیم مالد و دانگشت بمالد
نقش از روی سیم برود با ب ششم در معنی زیاد
شدن حفظ و هوشیاری و قوت عاقله و راهها
صواب اندلشها موافق و در یافتن کارها مشکله
و باید کردن چیزهای گذشته و میرسد و دانستن آنها
که در کدام موضع نزدیک و باید درست جهت

نکینه نقش کند صورت رو باهی که سر باز بس
 کرده باشد و دنب خود را در دمان گرفته نگاه
 باید داشت تا ماه بحد عطار و رسد با عطار زشتی
 بنوند و نظر مودت یعنی ثلثت باشد پس که نظر
 دوستی باشد پس در آن ساعت آن نکینه را بدان
 انکشتی نشاند و بعلی رومی محکم کند و پوسته با
 خود دارد و حفظه وی بفراید و هیچ چیز روی فراموش
 نکند و از چیزهای دیرینه که سالها فراموش شده باشد
 بیاد آید چون آن انکشتی در دمان گیر و همه چیزها
 او را یاد آید و هر چیزی که بشتود پس فراموش نگردد
 این طلسم عظیم موجب است زیرا که حکم تجربه بسیار
 کرده اند و آزموده اند و الله اعلم فصل دوم
 در معنی افزون شدن حفظ و عقل و هوشیاری و

بیاد آید

بیاد آید

کاودین حوض و چاه درین باب دو فصل است فصل
 اول در معنی ساختن انکشتی طلسم که ارسطو
 طلسم حکیم بجهت حفظ و هوشیاری برای دوالتین
 رحمت الله علیه ساخته بود و آن چنانست که آفتاب
 بدر افروخته درجه در برج قوی برسد آن خانه مشتی
 و اختراش مرغ و حد عطار دست و درین روز بعد
 از بر آمدن آفتاب بفرماید تا از نقره پاکیزه قرار
 انکشتی آغاز کند با هستکی ساختن کبر و چنانکه
 وقت زوال انکشتی تمام شود و هم در رویش
 از فرو شدن آفتاب پاره پاره سازد که دو و پنج
 رنگی دیگر نباشد بکبر و پس بفرماید تا از وی نکینه سازد
 خمشی پنج پهلوی چون انکشتی در پاره جامه سبز سجده و
 در جایگاه پاکیزه نهند تا آفتاب برسد و بگذرد
 از قوس آن وقت هر نویسی را بفرماید تا بدان
 نکینه

در باره چاه و نقره
 در باره چاه و نقره

برآورده

در باره چاه و نقره

و دانستن آنها در صحرای غیر آن بجهت کافتن حوض
و چاه که آب نزدیک بادوار اگر کسی خواهد که کودک
خوردنک حافظ و هوشیار گردد و هر چه بشنود
یا دیکر دلبستاند دل گفتار و بسنی راست وی را
بر باروی راست آن کودک بند حافظ و هوشیار
کرد و دیگر اگر کسی گوشت بز پوسته بخورد و حفظ آن
قوی گردد و هر چه بشنود یا دیکر دیکر هر که زبان
بدهد را خشک کند و با شکر بامیزد و بخورد و حفظ آن
قوی گردد و هر چه بشنود فراموش نکرد و دیگر اگر کسی
خواهد که فراموشی بروی غالب نگردد و حفظ آن بفرماید
شب بیکه را به نزد بخورد و هر چه بشنود فراموش نکند
و دیگر بیکه در قفل و زعفران و مشک و عود و خوالجی
و سبب هر یغنی زنجیل این همه بوزن برابر مشک ششم حصه

بوزن

تکرار این کلمات در روز و شب و در هر وقت که بخواهد بخورد و حفظ آن قوی گردد

بوزن همه نبات یا شکر همه را سوده کرده و هم
آمیخته لکاه دارد و هر روز همین مقدار بخورد و حفظ
زیادت گردد و قوت عافیه و هوشیاری غالب
شود و دندان بر طرف شود و نعلت از طب جمشیدی
و دیگر بیکه تنگاریک سیر زبره کند و سبب آن را آب
ماش بشنود و بجامه پاک صاف کند و خشک سازد
بعد از سه بار دیگر آب جوز تر بشنود و لکاه دارد و اگر
چهل روز هر روز ماهه کرده بخورد و غذای صالح
بخورد و حفظ زیادت شود عقل بفرماید و بطلان پاک
گردد و اگر دو چله هر روز یک ماهه بخورد و کرد
عورت نگردد و سخن بسیار نکوید و اندیشه جنری دیگر
نکند و از مردم نادان حذر کند چون شرط بجا آرد
عقل و هوشیاری زیادت گردد و اگر کسی در خاطر
جنری بگذرانند او را روشن شود و هم کارهای

تکرار این کلمات در روز و شب و در هر وقت که بخواهد بخورد و حفظ آن قوی گردد

او بر صواب بود و هیچ غلط نکند و بطایفه بی
 علت گردد و اگر صد ساله شود رکت و پوست
 او تازه بود و هر چه نوع پیشینی و برص را نافع بود
 و جوهر او چون زر گردد و حجاب بنود از مشرق
 تا مغرب همه زیر نظر او باشند نقیصت از طبیبی که
 از تامل و خاصیت تنگار را از صد یکی باز نموده
 است دانستن آبهای صحرا و کاویدن حوض و چاه
 اگر کسی خواهد که آنها در صحرا بداند که دور است و یا
 نزدیک بگیرد مرغ در آن نعل که بر بلای آب می
 پرود و ماهی میگرد و در روز یکشنبه هر دو چشم او بکند
 و با شهادت زینب بیدار سازد و هر اینه بسته شمارد
 با شهادت مذکور حل کند و در سرمه و آن نهند و لکاهند
 و بوقت حاجت در چشم کودکی نارسیده کند دوری
 و زردی آب پیش آن معلوم شود و او عسل و زردی حکا

باز

بجای کرده اند نیک موجب نفع و حکما تجربه
 چنین آورده اند اگر کسی خواهد که حوض یا چاهی
 سازد و اندک آب دور است و یا نزدیک باید
 که در آن موضع مورچگان را نگاه کند و چگونه است
 اگر مورچگان فریب و سیاه باشد و آهسته روند بدانکه
 قرب نزدیک است و اگر مورچگان ضعیف و لاغر
 باشد و زود رویک بدانکه آب در آن موضع
 دور باشد باب هفتم در معنی آتش زدن نمره
 در مرد بر جوشن و کجی و گاه و آنها شهر کافران
 و مفیدان و فرستادن پیکان و جاسوسان درین
 باب چهار فصل است فصل اول در معنی آتش زدن
 بکبر و کبریت یعنی گوگرد و سدر و کس و زرنج دروش
 و طرآن و گوگرد و کوبند چربی و گوشت عالم صبرا
 اول گوشت و چربی را در آب بجوشانند تا محو شود

پس آن دارو را در صحرارود و دیگران
 باز دو هم را در یک اندازد و بچوشند و بربند
 تا غلیظ شود پس در شیشه کند و دهند و دست
 پای خود را نکاهد ارد که اگر قطره با وی رسد
 زبان دارد و اگر خواهد که بیکانرا از آن دارو
 بیالاید جامه بر سر خوب سخت کند و بر آن بیکان
 بیالاید و بند از هر کجی که آن تیر برسد آتش
 پراکنده شود و جهای فیروز و فصل دوم در معنی
 آنکه اگر کسی خواهد که با خصمان ابنوه نیزه حرکت
 که هیچ کس با او مقاومت نتواند کرد و همه در شش
 او در نهیمت شوند بگردش تا ملک کرک از بانی
 رانت و آنرا بر سر نیزه بند و چون قطره خصمان بروی
 افتد و همه حمله و کنند هیچ مری بوی نتواند رسد
 و همه از پیش او در نهیمت شوند تا آن نیزه بدست وی باشد

بمنه

روشنایی چشم زیادت شود الطاوس اگر مغز
طاوس بکشد آنک بکشد و بگذارد و دو حبه کافور روی
یا کند و دو حبه مغز لط که آخته مار کند هر که را خوردن
دهد دوستی بنماید اگر که مغز طاوس بر زبان کند
بروغن کاوهر که بخورد شهوت از او منقطع گردد
اگر استخوان طاوس بر او بروغن تلخ بر زبان کند
چنانکه هر دو سوخته گردد و هر که را درد کوشش باشد
از این روغن در کوشش او چکانند و در بر طرف شود
و جگر نترسد و اگر که زبان چشم طاوس بخورد
دارد از آفت مار و کژدم ایمن باشد اگر که مغز
طاوس بخورد بسته گردد که هیچ مایه معیت نتواند کرد
اگر در تلخ طاوس بیت و یک فلفل گردانند و چهل و
یک روز در خانه او بزنند لعنه نگاهدارند اگر که مار
گزیده باشد از آن فلفل در چشم او حل کرده کشند

وباره

وباره آب کرده خوردن دهد صحت یابد و زهر کار
نکند زاع سیاه اگر زاع سیاه را لبوزند و میده
کرده باروغن زیت آمیخته هر جا که موی بر آید
آن موی را بر کنند و این روغن آنی ملا کنند و بر
موی برین باید اگر دل زاع سیاه خشک کند و بکشد
و باب حل کرده بخورند در ماه تموز شکی نکرد و چنین
گویند که زاع سیاه در ماه تموز آب نمی خورد اگر که
چشم خیر بکشد زهره زاع سیاه و زهره خرگوش
و حل دو چندان ایشان بکشد و در چشم کشند
تر که بر طرف شود اگر که خواهد که شراب را دشمن
کند و کرد شراب نکند و خون زاع سیاه در شراب انداخته
و چند روز بهار بخورد چنانکه او نداند شراب را دشمن
کند اگر مغز زاع خانگی یک مشتقال و خرگوش و حبه
یکجا کنند که را با طعام خوردن دهد و دوستی قوی

تجی افزاید اگر مغز آب و مغز ک سیاه بکشد
 و قدری دو حبه که را در طعام بدهند تا بخورد و بعد از
 قوی افتد اگر دل زان سیاه خشک کنند و لب بزد
 و با شکر بخورند در متوز نشسته نشوند اگر مداومت
 بسیار کنند تنیک دهنده شود و هرگز مانده نشود و اگر
 که یک چله بدین مداومت کنند که در هر ده روز
 یکبار آب خوردن چنان شود که آهورا بپوشد و اندر گرفت
 اگر خواهد که در خوردن شراب مست نشود و زهر هلاک
 با قدری کافور مخلوط کند و در زنی و ازانی قدر بخورد
 در دهان کند هر چند که شراب خورد مست نکند و کجک
 اگر کجک خانگی تر بکند و بر تا از وی دور کند و رنده
 بر لیسان بندد و در پیش خانه زنبوران بیاورد تا
 زنبوران او را نشانه نزنند و یک شبانه روز بگذرد
 بعد از او را بسمل کند و در میان روغن کاه و تنیک محراب
 بزد و در شب

بزد و در شب نشسته که همدار و چون خواهد که کج
 مشغول شود ذکر خود را از روغن جبر کنند هر چند
 که خواهد جماع کند قضیب است نکند و تا آب سرد
 بر او نریزد اگر کف پای خود را بدان روغن جبر کنند
 تا پای وی بر زمین نهد قضیب قائم باشد اگر کجک
 بخورد شهوت بسیار شود اگر مغز کجک با عسل
 و آب سداب معجون کند و در ناسور جبر کند نیکو شود
 اگر کجک کجک بکشد و لب بند و بلعاب آدمی بر رخ
 طلا کنند بر زرد و برود اگر کسی را ناخن برخواستند یا
 مغز کجک سبب و نیکو شود کبوتر اگر مغز کبوتر
 با بک سداب یکجا بپزند و بر اندام تب کردند طلا
 کنند تب برود اگر خون کبوتر خشک کنند و لب بند
 و با سرکه معجون کنند و کجک طلا کنند زنگ اصلی باز آید
 بر صرا

اگر بیخال کبوتر عورت زیر خود دو دکت که بدرد ده
درمانده باشد خلاصی باید اگر شکسته کبوتر زبان
کند کسی را که در دشت گم و استغفا باشد بدهند
تا بخورد سود دارد اگر بفضه کبوتر در سایه خشک کند
و لباید و در چشم اندازد تا رنگی را ببرد اگر گوشت
کبوتر بخورد شهوت را زیادت کند کلنگ اگر
بیخال کلنگ را با سرکه حل کند و بر سنی طلا کند بزرگ
اصلی باز آید اگر مغز او را بار و غن کل بیاورد و سر
چون کند در دسر بر طرف شود اگر کرده او بریان
کند و خشک کند و لب باند و با سرکه بیاورد هر که را که
چون باشد تا سه روز او را خوردن دهند و هر روز
او را خوردن دهند و هر روز سه بار دیوانگی از وی
دفع شود اگر چیکال راست او را هر که اقولنج باشد

در کردن

در کردن بیاورد و بیکو شود اگر خون کلنگ و باز
بگیرند و بیاورد و بر برص طلا کنند به شود اگر بر مای
او را از ریزی که دشوار از آید دو دکت فرزند متولد
شود اگر تاج خسرو س را لبوزند و کسی که زردش
بول میکند باب حل کرده بخورد دفع شود اگر زهره
او در چشم کشند تا رنگی چشم ببرد و روشن گرداند
اگر زهره خسرو سفید باب بخورد خضای برود
و طبین دل دفع شود و در سنگدان خسرو سنگ
ریزما باشد هر که آن سنگ ریزما را در بازو بیند
باه بگیرد اگر آن سنگ را بر مجنون بیند و بسیار
کرد و دیوانگی بر طرف گردد اگر بفضه مرغ روغن
کشند و نفس پس طلا کنند در دسر و سوخن بر طرف شود
اگر سه ماکیان بکند از بند و با صبر معجون کند و در
آتش بپزد و در گوش چکانند و در گوش نیکی شود

اگر تاج ماکیان را خشک کرده و میده خسته طعام
 بخورد که باینکه بر لبه لول میکند طرف شود
 اگر پس افکنده ماکیان زودتر بگریزد و با یک
 بقیه و پاره ز عوان باریک و بر دمل و هر آگاهی
 که باشد بند و بخته شود و بکشد اگر کسی را
 از باد و دست ببرد و هر بادی که باشد آن سنگی
 که آسمان کون در سنگدان خروس با ماکیان باشد
 آن سنگ را در جای باد بند و نیکو شود اگر در
 کردن صبان بند در خواب و ندانند بد
 نفست از طب مغزیه لطا اگر زهره لطا باروغن
 بنفشه هر گاه صداع باشد در بینی چکاند در دسر
 و شقیقه دفع شود اگر گوشه لطا خوب بکوبند
 و حله کوفته و بچینه و سبل و دار چینی یکی کرده
 بخورند زود سیر نشوند اگر آن استخوان دراز که

در بال

در بال لط باشد و در جانب چپ باشد بگریزد هر گاه
 تب نبوت باشد بر گردن بیا و نزنند تب دفع شود
 لغیر مان خدای لغایه و جمله در دمار اوقع میکردند
 اگر نه مغز لطا تب حل کرده بر سر مالند در دسر
 دفع شود خفاش شب پرک خورد را گویند اگر سر
 شب پرک زیر سر کسی که خفته باشد نهید و یا بر سر
 او بیا و نزن او را خواب نیاید و اگر سر کین شب پرک
 باز زینج و سر که گفته حل کرده جای که موی بر کنده
 باشد طلا کند بر نیاید اگر خون او جای که موی کنده
 باشد طلا کند بر نیاید اگر سر شب پرک را بکوبند و بر
 سر کسی که موی تنگ باشد طلا کند موی اینوه
 بر آید در از شوند مسطوف شب پرک بزرگ را
 گویند که هم غلیظ از باشد اگر زهره او را در بینی
 چکانند موی سیاه شود از آن سروریش و در

وقت چکاندن بینی دمان را بر شیر باید کرد و هرگاه
که دندان سیاه شود و شیر سرون اندازند اگر هر دو
چشم او بگردند و در جامه میزنند و بر تخت کسی بایزند
هر که بر آن تخت بر آید خوابش نباید اگر کسی مختل
وی است و یک جنبه مشک با وی بپزند و بارغن
به فیله در بینی چکانند هرگز نمیشود و اگر کسی اگر زهره
کرکس چشم کشد آب رفتن چشم را باز دارد تا
هفت روز و هفت بار باید کشید اگر سیاه او بگرداند
و در گوش چکاند گوش که گریاش نشود اگر در
پدر اگر چشمهای هدیه بر تخت کسی بایزند
اورا خواب نباید و خصوصیت بر آید اگر پوست
سر مد را بر جامه میزنند و در بازوی خود میزنند
باید هیچ کس خصوصیت نتواند کرد و اگر در دست

بر خلاف که

بر طرف کرد و اگر دل او خشک کرده بخورند باده
بغیر اید اگر زبان او را بر جامه میزنند و بر بازوی
میزنند هیچ کس با وی خصوصیت نتواند اگر دل
هدیه را بر نشیند عورت میزند که در خواب باشد
اگر در دل بود اگر در دهان باشد بگوید اگر با جامه میزنند
اگر با جامه میزنند خود را هر گاه که باشد عزیز و مکرم باشد
اگر استخوان دهد بر کودکان میزند از آسیب بود و بی
ایمن باشد بوم حکما چنین آورده اند که بوم را
بر بیضه های باشد و خاصیت هر یکی مخالف یکدیگر است
یک بر بیضه موی بر داند و یکی موی بر رانند و چون خواهد
که فرق کند یک بر بیضه را شکسته بر اعصاب طلا کند
تا بیضه دوم معلوم شود که موی بر آورد و بار آورد
چشمهای بوم نیز خاصیت مختلف دارد که یک چشم بوم

تتميز بالسهولة

فی سہ ماہی

حق سبحانه و تعالی در کلام مجید میفرماید و آن مبین
الالبیح بحمد معنی آن باشد که هیچ چیزی نیست که در عالم
آفریده شده است الا که مر خداوند تعالی را بیا که یاد
میکند ولیکن شما نمیدانید و در غی بایستد و چون نقل
اشیاء را فرید کار خود را میباید اندازد بر کائنات حق سبحانه
و تعالی در هر شجره و در خاصیتها وضع کرده است تا
بندگان او از آن منفعت گیرند چون حی و سبزه و تعالی
حکما روزگار را عمرها و دراز داده بود و ایشان تجربهها
استی آنها کرده بودند و در کتابهای خود نوشته بودند
تا آیندگان از فایده باشد چنانکه یکی از حکما گفته است
لیر وجه الارض خشیته بالبد الاوفیه خلق الدود
تا بیند آنچه بدین داعی رسیده بود در کتاب آورده شد
منافع سبیل یعنی هر بدانکه سبیل چهار نوع است

و جمله چنبره مار اسود منند است اول سبزی که کلان
و سفید است اگر کسی او را یابد در بهال اورا باید
گرفت و از آب باید کشید و در صدف گرفته بخورد
هر چه در عالم بگذرد همه پیش او روش باشد و دومی
که کل او زرد باشد اگر کسی آنرا در یابد و کل او بکشد
و آب او بکشد و با شیر ماد کا و بخورد و هر هشت عالم در پیش
خود چون کاسه طعایر سبدها او را معلوم شود
زندگانی درازیابد لقمان خدا غر و جل سیوم سبزی
که کل آن سیاه باشد اگر کسی آنرا در یابد و سه ماه مدام
آب آن کل کشیده بخورد و سبدها سال عمر یابد و درین
مدت هیچ علتی کرد او نکند و و این هر سه نوع یکبار
است هر جای یافته نشود مگر آنکس را که خدای تعالی
او را روزی کرده باشد تا این گرامتهای در یابد

همان

همان سبزی که کل او سبز باشد و اینهمه جا باشد
اگر از وی کلاب سازند و ساعتی مسعود اختیار کنند
و صدقه بدهند و بوی خوش بکشند و ببت درم
از آن کلاب بخورند اگر در همه عمر خود بر زمان فادر
نشده باشد و در یک یا سه روز اگر ببت با مرغی ببت
بکنند زهر اش آب شود اگر توست سبزی سبز را
کوفته بمیده بکنند و آنچه در سه انگشت بر آید در
شیر بخوشانند و بخورند با ده بفرایند و آب منی را ببت
کند اگر منع سبزه سبز اندازد سه انگشت در شیر
بخوشانند و بخورند شهوت قوی شود و لقان گمنامی
او را موی چرخ کوبند اگر کسی هر روز مقدار دو
کلاب یا سبزی سبز تا یکماه مدام بخورد و خوش او
شیر برنج باشد چندی دیگر نباشد قوت او چون

هندی

پیل مست شود و عمر دراز یابد این از موده سرانهند
 است که ایشان بواسطه این عمرهای دراز می یافته اند
 لغویان خداوندی که که هر نام گیاهی است در شکل
 بر نیاید و در عین جبهه رشتان بر آید و شاخهای و تنی
 مانند انگشتان آدمی است آنرا روز سجد باید گرفت
 و باشد و بار و غن کا و بیامیزد و بخورد و وقت خوردن
 آینه آکری و بجا رقل بخواند و بر خود و در صدقه
 و غسل کند و از گناهان توبه کند آنگاه بخورد این
 گیاه مقابل آب حیاتیست در وقت نسوزد و در آب
 غرق نشود و تن و تن و تن و تنه در اندام او کار نکند
 و اگر کسی و تنگی از او برود و روحانی شود این
 گیاه در لب کنز آب تا نیمه نام شهر است در هند
 باید طلب که گرامی گیاه است باشد که خدای تعالی روزی
 کند

کند که چندین منفعتهای در روی نهاده است و چندین
 گرامنها ظاهر است و خاصیت این گیاه بدان که
 سبب آورده شده تا معلوم شود که درین گیاهها
 حق سبحانه و تعالی خاصتها افریده است اما مردمان
 این خاصیتها نمیدانند منافعه بسیار که آنرا بر
 برگ گویند گل او سفید باشد بگرد و تخم و گل و پوست
 او بسیار بر منفعت است آنکس که دست دهد حمله اسرار
 روی زمین بر روی آشکارا شود و چنانکه اگر برزنی
 قربت کند اگر زاله باشد باز جوان کرد که هرگز نمیر
 نکند و دوهم بدان جوان ماند اگر لول او در زمین
 نذر کرد و لغویان خدای تعالی باقیامت همچنان رز
 مانند خورشید آنکس دلیده مانک باشد یعنی ماش
 اول که بخورد و فصاحت به نهایت در روی ظاهر

سکه سکه سکه سکه

سکه سکه سکه سکه

سکه سکه سکه سکه

سکه سکه سکه سکه

سکه سکه سکه سکه

سکه سکه سکه سکه

سکه سکه سکه سکه

سکه سکه سکه سکه

و هر سخنی که در جهان گویند همه را روشن و معلوم شود
 اگر روشن چهل درم سنگ از تخم بد کشد و بخورد
 و هیچ از خانه بیرون نرود و خاکستر کلاه به مال
 و بروی نشاند و بخشد و هیچ چیز دیگر نخورد و هفت
 شبانه روز جو زوبه در دهن گیرد و هم نخورد و درین
 هفت روز شیر کاو بخورد و نان نپوشی باشد
 چون بهوش شود مقدار هفت سیر شیر بنانه در حق
 او بریزد چون بهوش باز آید شیر برنج بدین مقدار
 یک پیاله بخشد و شکم براند باز شیر برنج بدین
 بخورد همه علتها ازین او برده نمانده باشد نه نکه
 اگر بکت و بار و پوست و بیج او همه بکشد و در کشته
 جلد میسده کند شاد و درم سنگ روغنی زرد کاونی
 و همزده بل انگیست و سه پله جلد یکی کند و باوند
 میزند

مس میزند چون خواهد که خورد و علم را او بخشد
 را طعام بند لاس کوردانی مقدار که سه انگشت
 تواند رفت بر کشتراکاه تمام بخورد و اندام او محکم و مانده
 گردد و همراود را زرد و آتش نماید چنانکه صندل را
 خشو و تواند کرد و دیگر هر چند که بر مانده نشود و سیر
 بروی کار کند اما نشه را انکه خود را با نبره دارد اگر کسی دارد
 را با نبره کاو بخورد و حمله علتها ازین او برود اگر معیوب است
 بشکون شود اگر عینی آرد با نبره کوفته زرد و در حق روان
 مقداری که سه انگشت آن روغن چون در هضم تمام شود
 موی و با حین و دندان همه بریزد و ببرد بعد از آن
 دیگر بخورد و عینی دارد و را غرق نشود و در شش و آلتراس
 برایش مالی زرد و لغمان خدای تعالی اگر عینی دارد و را با
 روغن ششور بخورد و حمله علتها از او دفع نشود و آتش افزانده

و خوشی چون بل مست خود گیرند آلوده نشدند
 اگر زبانی بندی بودند معصوم ترند و الله اعلم بالصواب
 فصل چهارم در بیان جهاد و جهنم که در عباد و از کار که علم هر
 که حاجت دارد به دست نرسد و بیهوده و زرد و سرف
 رخ و آسمان کون و بیکون است منافع هر یغی و کفر
 بقدر آبی و آفتاب و برون آید بلکه باز نیست
 هر که او را بخود دارد و هم در تنگویی باشد اگر آسمان
 کون برون آید هر که او را بخود دارد و در غربت نماید
 اگر آب و آفتاب و برون آید باز هر که است منافع هر یغی و کفر
 اگر هر سه آبی و آفتاب و برون آید باز هر که است منافع هر یغی و کفر
 هر که هر سه آبی و آفتاب و برون آید باز هر که است منافع هر یغی و کفر
 و اگر آب و آفتاب و برون آید باز هر که است منافع هر یغی و کفر
 او زیادت کرد و اگر آب و آفتاب و برون آید باز هر که است منافع هر یغی و کفر

در بیان کون

اگر آب و آفتاب و برون آید باز هر که است منافع هر یغی و کفر

در میان مردمان هر چند منافع هر یغی و کفر
 زرد و آبی و آفتاب و برون آید باز هر که است منافع هر یغی و کفر
 ما خود دارد و در میان مردمان هر چند منافع هر یغی و کفر
 و ملوک هر حاجتی که بخواهند باید و هر که از این بخواهند
 دارد و همه حاجت او را آورده شود و در تمام طغیان و از
 جمع حراستها و پشیمانان خود را از آبی و آفتاب و برون آید
 هر که او را بخود دارد و در نظر بادشاهی هر چند
 اگر آب و آفتاب و برون آید باز هر که است منافع هر یغی و کفر
 مکرر باشد منافع هر یغی و کفر اگر هر سه آبی و آفتاب و برون آید باز هر که است منافع هر یغی و کفر
 آن رخ برون آید هر که او را بخود دارد و در نظر بادشاهی هر چند
 اگر آب و آفتاب و برون آید باز هر که است منافع هر یغی و کفر
 بیاید اگر هر سه صورت یکسان باشد و هر که از این بخواهند
 برون آید هر که از این بخواهند و در نظر بادشاهی هر چند
 از خلفای حاجتها بر آید اگر آب و آفتاب و برون آید باز هر که است منافع هر یغی و کفر

در میان مردمان هر چند منافع هر یغی و کفر

آنرا با خود دارد در زمان او که دوست و اگر ندو
 از خلقان حاجتها بر آید اگر آب آسمان کون بیرون
 آید هر که آنرا با خود دارد و در روی کار نکند
 و از هیچ چیز ترسد اگر آب آن بیرون بود حاجتها از
 پیش بزرگان رود اگر آب او سبز بیرون
 آید اگر کسی آنرا با خود دارد و در حرب زخم بخورد
 و در نظر خصم همچو پیل مست نماید منافع مهره آسمان
 کون اگر این مهره لبی و آب او سفید بیرون
 آید هر که آنرا با خود دارد و مدام شادمان باشد
 اگر آب او سیاه بیرون آید هر که آنرا با خود دارد
 در نظر مردمان عزیز باشد اگر آب او سبز بیرون
 آید هر که آنرا با خود دارد و منی او زیاد شود
 اگر آب او سفید بیرون آید هر که او را با خود دارد در
 نظر

نظر سلاطین و ملوک غیر زو مکرم باشد منافع مهره بیرون
 اگر مهره بیرون را آب سی و آب او بیرون بر آید
 چون او را سهره کنی و در چشم کشتی بنام هر که کرده باشد
 مطیع و مسخر شود اگر آب او زرد باشد هر که او را
 با خود دارد و در نظر خلق غیر زو مکرم باشد اگر آب آن سبز
 بیرون آید هر که آنرا با خود دارد و مرادی که از بزرگان
 طلبید اگر آب او سیاه بیرون آید هر که آنرا با
 خود دارد مال افزون شود اگر آب او سفید بیرون
 آید هر که آنرا با خود دارد و بار درخت او نرود از باران
 و باد محفوظ است اگر آب او سبز بیرون آید هر که آنرا
 با خود دارد چون بر دشمن رفو مطلقه و منصور گردد
 مقهور شوند لغوای خدای تعالی منافع مهره آن
 شاه بدانکه کوهر آن شاه نام سنگی است که او هفت

رنگ دارد و هر یک بلونی باشد هر که او را با خود دارد
 بپوشد و زینکوی و خوش دلی باشد و هر که آنرا بیند
 و در حق او نیکوی کند و هیچ آفریده او را بد نخواهد
 و آنچه از بزرگان طلبند بید و هر که خواهد که او را
 بکشد دست او خشک شود و تنگ از دست او بقیه
 و او سلامت ماند تا آن مهره را از وی دور نکند
 کشته نشود و حکما این مهره را بسیار عزیز داشته باشند
 و دارند این مهره همیشه عزیزتر باشد و هر که میخواهد
 منافع مهره شود و عمر این سنگ را بشواید گویند
 سفید است مانند بلور اگر آنرا در قهوج آب اندازی
 و باره از خاک گهته در وی افکندی و هر که آنرا بخورد
 عاشق تو گردد که یک لحظه گدازد اگر عاشق
 دل از دست بدی لصلاح تو باز آید منافع سنگ زهر
 اله

راه فلک از نور کند

اگر سنگ بای زهر را در آفتاب داری از وی خون
 چکیدن کرده نیک است زهر داده تا وی گرفته را
 بشویند و بخوراند نیکو شود اگر آب او با خوی او
 بر پیشانی مالند از جهت دفع تب و درد چشم که
 آب رود نیکو است منافع لاژورد اگر آب را
 کسی را دهی که درد جگر داشته باشد بر طوطی
 و اگر او را آب سی و بر انگشت افروخته بهی زبانه لاله
 منافع بسیار گوهر را بر آن سبند و آبکینهارا هم
 هر که آنرا با خود دارد از در و اما این باشد منافع
 سنگ بلور سنگ بلور و نوح باشد بکلی روشن و
 صاف دوم گردناکت هر که آن روشن را با خود
 دارد در دندان در ساعت بر طرف کرد و هر که
 این بلور را با خود دارد و خواهر یا بر بزند اگر عورت

ماخو دارد و بارنگد نوع بلور است که چون برابر
افشای بباری قدری برشعاع بنشیند یا سه کنی
نهی آتش کرد آنرا بلور شمشیری گویند و دیگر آنست
که اگر پیشی ماهتاب داری آب از وی جکیدن کرد
آنرا بلور قمری خوانند اگر زهر خورده و یا مارگزیده
از لک یکقطره خوردن دهد دفع شود منافع مشک طبع
شک طبع شکست که در آتش نسوزد اگر او را سه
هفته در سرکه که نه بداری مثل موم نرم کرد و چون
او را با فلهی ضم کنی کداخته شود و مر و اید و نوزان
سخت از برای چهار منافع مشک مقناطیس
مقناطیس آهن را بخود کشد اگر او را بر آهن آب
نارسیده در ساعت آتش کبیر و اگر شک مقناطیس
را سیر با بی خاصیت او برود و آهن نتواند برود
و لای

شکست
شکست

چون باز از سر که بشوی خاصیت او باز آید و زیادت شود
و هر که او را با خود دارد و فقر سر را ببرد اگر بر زبان
ببندد ولادت برایشان آسان شود و شک شود
بر سه نوع است یک آب حیات زهر بود دوم آب او
سفید است یا زهر بود و تسلیم آب او سرخ است و
زمانی با روغن بر سر اندازند موی سر اینوه تنود
منافع شک مسانه سکنت که جراحان از خورد آن
بیرون کشند اگر از آب سی و در چشم کشند سفیدی
چشم را بر طرف کند و الله اعلم بالصواب یا فیم
در معنی فقر و مسخر کردن جن و احضار طلایه درنی
باب سه فصل است فصل اول روایت کند امام
جعفر صادق رضی الله عنه از پیغمبر صلی الله علیه و
آله وسلم که اگر ای فقیر هر بار از پیغمبر صلی الله علیه

والله وسلم سوال کردی و از فقر نهایی پیوسته
 والله وسلم آن اعراب را با لغو از برای معیت
 همراهی که غره او چهارشنبه بود اول ماه سه روز
 روزه دارد و چهارشنبه بخشنه و آذینه حاجه پاک
 پوشد و درین سه روز با کسی سخن نگوید و هم
 درین سه شبانه روز چهار رکعت نماز کند و در
 هر رکعتی الحمد یکبار و سوره بروج سه بار بخواند و بعد
 از سلام روی بقبله بشیند و بحضور دل صد بار
 سوره بروج بخواند و منتظر تا آخر شب باشد اگر هوا
 پاک و آلودگی برآید نترسد و دل قوی دارد که ناگاه
 فرمان خدای تعالی مار یا شیر یا گریه یا حمزه بیدار کند
 سلاحی موجود در پیش نهی در ایام بدان سلاح
 نرسد تا زکریا کرد اگر صورتی جانور دیگر باشد هر چه
 از وی

از وی برود خواه دست خواه یا بغیر بر فرمان
 خدای تعالی غرض از روز دیگر همچنان درست شود
 و این را جای بعلی توان آورد که مقام پاک و
 خلوت باشد و دو در داشته باشد یکی جانب
 دوم جانب راست چنانچه اگر چیزی بپوشد
 آید از جانب راست بجانب چپ رود و از جانب
 چپ بر است آید اعراب همچنان که حمزه بیدار شد
 بدان زخم زد و هم زکریا درین هیچ شک نیست
 که بسیار عابدان آزموده اند نوحه بکفر لغت
 از شیخ کبیر نظام الا اولیا رحمت الله علیه اگر کسی
 خواهد که کجی بدورسد حمزه روز حیوانان بخورد
 و غیت کبی نگوید و کرد عورت نکرد و از هیچ وقت
 نماز فرضیه نماز قضا نکند و در شب جمعه چهار رکعت

برای

اردی

از دینی و دنیای باید که روزی بعد از ادای
عصر هم بر مصیبت نشسته باشد و بگوید یا الله یا رحمن
یا رحیم تا عند الغروب بعد سه سجده هفت و یکبار
یا ربی یا ربی تا آن زمان که نانک نماز شام گویند
سه از سجده بردارد و هر حاجتی که از خدای تعالی
نخواهد دعا کند و دعا او مستجاب گردد فصل دوم
در معنی منم کردن جن و ارواح در شب چهارم
ماه درون خانه خالی که کسی مطلع نشود و آدمی را
نزدیک او نباشد در آید و از انگشت سیمانه شده
دایره کشد مقداری که خود بفریاد می کشد و وقت
کشیدن دایره سه مرتبه چهار قل و آیه الکرسی بخواند و
کار دو یا تیغ برهنه بر پهلو خود بزند و خود را غفلت نام
کند و سه بار سوره یائین و آیه الکرسی و چهار قل
بخواند و بر خود دمد هزار کرت این دعا بخواند بر چهار

止

۴

مرغ سیاه یک رنگ و بسمل کند و از خون او ریمان
خام ترکند و ریمان مذکور در نول مرغ سیاه و
و یکجانب بگرد و میان دایره بدارد و از دست راست
منقار او بگیرد و خط بکشد و ریمان و منقار درون
دایره بدارد و بر خف محی فطت تمام کند و سه و بس
و چهار قل و آتیه الکسی و شتی و سه آیت و این دو
غظیت بخواند انیت لبم الله الرحمن الرحیم لبم الله
هل شان الرحمن ابر شان الرحیم حیث شان غرمت دوم
او ام امر نام که کلا که ارحا ترجی او ام مطهت
سوا ما و این غرمت هزار و هفتصد عل دارد و اتفاق
جمهور حکا اما خاصه عل او برای محی فطت راست آید
بر خود دارد و خود و غنیر و صندل لبوز و هزار کرت
این غرمت بخواند از هو لها نترسد و دل قوی دارد

بجواب این محافظ

و هر حال از دایره بیرون نیاید که زبان صعب دارد
و چون شاه پریان بپاید و بر تو سلام کند جواب
بیا تو اضع بگوئی و در غنیمت خواندن مشغول باش
تا او خود بگوید که چه میخواهی و ما را بچه همت رخنه
داشتی بگوید چنان خواهیم که چند جن منسخر گردان
تا در سفر و خطر و خلا و ملا ملا ذم من باشد و هر چه بایم
بکنند آن شاه اجابت کند و چند جنی بروی منسخر گردان
و باین عهد و سوگند ناکند که تا او زنده باشد
و منسخر او باشد غنیمت انیت علیکم یا یکتا نوش الملک
العرب و العجم و محبتی ابو عمر ابوک و بخی ابو جمهورش
انخوک و بخی اسام الملک انیک بچیا که هورا که هورا
فرود را عجل یا یکتا نوش اگر کسی خواهد که جن را
منسخر کند باید که یک چهل روز حیوانات نخورد و غنیمت

کتاب

کسی نکوید و غیر حق در دل نگذارند و هیچ وقت نماز
فرضیه قضا کنند و چون شرائط مذکور یکا اوره باشد
چهارشنبه و پنجشنبه روزه دارد و شب جمعه در مسجد
جامع و باد مقام خای که پاک باشد برو کرد و کرد
خود دایره کند و در وقت کشیدن چهار قل و آیه الکرسی
نخواند و بر خود می قسط کند و در درون دایره بنشیند و
عود و عنبر و صندل بسوزد و صد بار سوره جن بخواند هنوز
چهل بار بخواند باشد باید که دل قوی دارد و نترسد
که ایشان هیچ نتوانند کرد چون بادشاه چنان خود
باید و سلام گوید جواب اسلام با لواضع و اکرام
بگوید و در خواندن مشغول باشد چون بادشاه بگوید
که چه میخواهی و ما را بهر چه رکنه میداری بعد بگوید که
چنان خواهم که چندی جن مستخر من کرد ای نامر افغان

بردار باشند آن بادشاه اجابت کند و سوگند بخد
رسول و ملائکه مقرر کند بعد از آن اجازت دهند
که باز گردانند و بجای خویش روید و آن جهان بخت
او مسخر باشند و هر چه بخواهند ببرند و هر جا که بخواهند
بروند و آن کاری که فرمایند بکنند و الله اعلم بالصواب
احضار و عایشه اگر کسی خواهد که احضار و عایشه
کند چهل روز حیوانات بخورد و خود را پاک دارد
و شرايط که مطهر است بجای آورد و چهارشنبه و
روزه دارد و شب جمعه در جای خالی رود و دایره
و در دایره خود بنشیند و بر خود محافطت کند و بخورد
و در صد بار این دعا را بخواند و از هر هفتاد
رایات پاوش می پدید آید چون بادشاه بخود بیاورد
و سلام گوید ملک با تو اضع بگویی و بخواندن دعا را

مستوفی

مستوفی باشد چون بادشاه گوید ای صاحب دعوت
مطلوب چه داری و چه میخواهی جهان خولم که چند
نفر اهل جن مسخر من گردانند تا در خدمت من باشند
و مرا فرمان بر داری کنند آن بادشاه اجابت کند
و چندی از اهل جن بدو مسخر گرداند که در خلا و ملا
با و باشد و اطاعت او کند و عار و شتم نیست
بسم الله الرحمن الرحيم اللهم يا شمس يا شمس يا شمس يا شمس
مواشطلون اللهم يا ذوالنورین تو و سموتون اللهم
یا از عرش بخوا از عرش از عرش اخلافون اللهم
از عرش از عرشون اللهم یا حیوا من نور انفس دار
ارزش دار علیون اللهم یا اهل شرا میا دونی اعیان
احیا و ثون اللهم یا دهمش و هیلون مصطرون اللهم
یا نور از عرش از عرشش لغتون اللهم یا شمس الهم

اسما عا شمعون اللهم يا ملكوتنا يا ملحقا ملحقون اللهم
 يا علام اعداد عابر لئون اللهم يا منسج منسج منسج
 منسج موم بن الكاف والنون انما امره اذا
 اراد شيئا ان يقول له كن فيكون فسبحان الذي
 بيده ملكوت كل شيء واليه ترجعون اسالك
 بحجتي منده الاسماء ان تشهد علي عليها اني بآب
 العالمين وصلي الله علي محمد وآله واجمعين يا زعيم
 در علمهاي مرواريد و مرجان و رنگ کردن و رنگ
 بلور و عقد زاله و عمل کاغذ و عملها و دیگر درین باب
 چند فصل است فصل اول در معنی حل و عقد مروارید
 عمل بیارند بعون الله تعالی مروارید ریزه آن
 مقدار که خواهند منقأ کنند و منقأ کردن او باین طریق
 است که بیارند مروارید ریزه و بزرگ که در پوشیدن
 و استعماله کردن و غیر آن بی آب و بی رنگ شده

باشد

باشد هر مقدار که باشد و در کرباسی گره کنند و در
 میان دلبسته نخود یا ماش اندازند و در دیگی گره
 و بپا ره آب انداخته بآتش نرم بپزند چنانکه دلبسته
 پخته گردد و در ظرفی بریزند تا نیم سرد شود بعد
 این مروارید را بیرون آرد و یکشنبه روز در شب
 بر کرباسی که او را حبت گویند بدارد و بدست
 بمالد و بشوید بپسیده برنج سفید شب ترکند و صبح بپسیده
 کنند و این مروارید را در میان این برنج مرده گرده
 انداخته بهر دو کف دست بمالد و هر زمان این آب
 برنج بشوید زردی و بخار است و بزرگی مروارید
 همه بر او همچنان شود که امروز پیدا شده باشد از
 صدق بیرونی آورده اند یا گنیزه و منقأ گهوه
 پس مروارید ریزه را بچوب کیند و آب بشویند و در سلاب

اگر بکنند با ایند بید و با شیره ترنج و زمرجه که آتش کنند
و هفت روز پختها بپزند هفتم روز غلوه سازند و در
میان لیمون نجته بپزند و هفت روز در میان کدوی
شالی بپزند بعد بپرون آرند در سلابه اگینه تا بشوند
تا بخارات و غرائز جلد برود و سفید و صاف و براق
کرد و در روز در میان شیره ترنج و سلابه بگذرد
بدارند تا حاصل پاکیزه کرد و قدری سریش ماهی کنند
مروارید بسپارند و مقدار نخود کالبد بلور سازند و
غلوه کنند و کالبد بلور آتش بپارند بلور آتش
که در وی آفتاب آتش از وی جدا کرد و کالبدی کنند
فروغ بالا و چون مروارید درون کالبد بنهند و کالبد
بر هم بپزند چنانکه بنشیند که هیچ فرجه ظاهر نگردد بعد
در جبهه متور شده بایه آهن بر آفتاب بدارند و پیاله از آهن

را بکنند

راست کنند و بزرگ کنند و این کالبد بلور در درون وی
بپزند تا بپست و بکرو ز از نقش آفتاب و خاصیت سنگ
بلور لغو مان خدای تعالی غلوه مروارید عقد شده باشد
مروارید خوش آب است بپزند و سفید کنند و بپزند هر روز
در کاره شفاق کرده با شیره ترنج که جیت سفید گرداند
تا خلطان و براق گردد و چنانکه جوهری و نافرق نتواند
کرد و از جلد علها مروارید حکا این عمل را پسندیده اند
نوع دیگر اگر مرواریدی که بد رنگ و زرد شده باشد
و خواهند که پاکیزه کنند چنانکه آب در و سفید و روشن
کرد و بگرداند و چمن کنند و بگرداند مروارید در میان
خمیر نهند و بالا مروارید کافور زنند و غلوه کنند بعد
همه مروارید را هم برین نوع در خمیر غلوه سازند جدا
جدا بکند و روغن زرد بادرت و بر او سرکه بپزند

را بکنند

که نیک ترش باشد برابر در دیک کسند و بکفک آهین
 میس که قلعی کرده باشد چون جوش آید بکاهند
 و آتش را نیک ترم کنند تا غلوهها خشک شود و بعد
 فرو و آند سر و شود و بیرون آرند و در کار شهر باشد
 باندازند و بدست بمانند نو و پاکیزه و براق کف
 گویاک از صدف امروز بیرون بدر آمده است
 زنگ کردن یا قوت و لولو اگر کشتی بزرگ
 زنگ کند بکشد و شکوف رومی خوش میسده کند
 و از او لا بکذر اند و با خون بز حل کنند چنانکه تیره و
 غلیظ کف عجب در با قوت طلا کند و در آتش
 تا خشک شود و بعد بشوید پاکیزه و براق گردد و چنانکه
 بهر از اول کرد و فصل دوم در مینجی راست کردن
 مرصع علی که هیچ جوهری فرق نتواند کرد و بیارند

ترش عجب

تراشه عجب و با صدف در آب اشخی و لاهنگ کهنه
 نیم سیر اشخی نیم سیر لاهنگ هر دو را خوب
 لب بند و شش سیر آب بکشد و این اشخی و لاهنگ
 مسیده کرده و در میان آب اندازد و یکس روز بدو
 تا آب صاف گردد و بعد به تراشه عجب را
 شبانه روز در میان این آب اندازد تا خوب نرم گردد
 بعد در سلاب بید و در لغار کند و آب براد بد
 تا سورش اشخی و لاهنگ و بخارات تمام در روی
 آب آید و کفک آب را بر داند و آب دیگر نیم سیر
 نوع بشوید تا پاک و صاف گردد و بعد از آن در سلاب
 آگینه اندازد و چهار حصه او شکوف رومی بیامزد و
 سخی کند و از آب کاره روی حل کنند و بهر از اول
 کند تا همه ملغم گردد و در بیجا را بار یک که جاگاه است

دو دکنه و نیک محکم بر سازند و نار این بالیمون میانه
در آرند تا شستن حاجت نباشد و در جای هند که
مخل با و نباشد تا بیت یکروز بعد به بیج با کار و بار
کرده و در کت مقدار بسته بر بر کاله پاکیزه کند و آن
نار این از میانه بیرون کند مهره سازد و در رشته
پس عملها پاکیزه کرد و فصل در ساختن زیر چرخ
و چوب و لعل حقه از و راست کند و چوب بکشد از
سنگ بلور که آید از باشد در و حقه کند سه پوش
حقه هم از چوب سازند یکروز شیره بر یک بکند
بدهند و یکروز کاره بر یک خنایند و در جامه نرگه
حقه در طاقی لکا هد دارند همچنین شستن ماه متواتر
باید کرد و اگر از منقل حقه بر نشود از بالا و در
کند شیره و یکروز بدهند بعد از کشتن مدت یکشها

در لقمه

طه صفات حاجت نال



از حقه بیرون آرند و با آب بشویند همچو زیر چرخ اصلی
کرد و و جوهری در انافرقی نتواند کرد و در سینه حقه
لکا هد اند و بوقت حاجت مرصع و غیر آن بکار آید
تعلیق از طب اشکند ریه فصل در مرغ عقده
شراله بکیرد سگ لبان در جامه بکند و بدست کشند و
لحاف او بکیرد و در جامه ناریک سفته ترکند و
خشک سازد و همچنین ببت و یکروز بها و نه بدهند
و شیره باد همین که بزرگ و پخته و سیاه شده باشد
خشک کرده آن جامه را لکا هد اند و وقتی که زلاله
افتد درین جامه گرد آورند به بخت و بالا را و
از آنکس ماش خمره کرده بکیرند و در حال در میان
روغن کتان با ماهی هر کدام که باشد در رنگ
کند و بچونشان بعد از این جامه زلاله گرفته و در اندرون

روغن در دیک اندازند و آتش کنند چند آنکه خمیره
 سوخته شود و وسایه شود و لغیرمان خدای تعالی را زاله
 بسته کرد و از دیک بیرون آرند خمیره سوخته و
 جامه نیم سوخته دور کنند در سنج و آیداری ها
 شده باشد در گوشوارها و موضع هر گشی که داند
 کار بندد و در باب عقد زاله شیخ سالار خرمی
 در رساله خود گفته است رباعی گویند که زاله و
 آنکه ماشین هم کرد و بجز غلوه سازند و هم
 در دهن کنان اگر بچوشتان زود وری کرد و
 خلاصه این بار و حجم فصل در معنی عمل رغوان
 بیازند کل معصوم یک سیر و رغوان تازه دانی
 و یا کلاب و یا آب سینه و درین کل معصوم
 هفت بار آب بدهند و در سایه خشک کند و یکدک
 رغوان

رغوان دیگر با کنند و بدست قدری بالند
 هم رغوان اصلی کرد و چنانکه هیچ آفریده و فو
 تواند کرد و در بوی و رنگ ریختن در دیک بهیچ
 رغوان خالص باشد ساختن آفتون بگرد و پوست
 خشکیش و تخم او دور کنند آن مقدار که تواند بود
 چهار حصه پوست آب اندازد و بچوشتان تا نصف
 شود بعد فرو آورده زیر کرده گذرانند و آب
 صافی او بگیرد و با این آب در دیک آخته نیک
 بچوشتان تا خواب بقوام رسد بعد فرو دارد
 تا سرد شود از آن غلوه ها سازد با قرضها که با او
 و در کار بند و نقلت از عین انجیات فصل در
 مفعی عده مشک بگیرند مشک با یعنی موزه خوب
 مسیده کند و از حجامه سفید بگذرانند و اگر نیم سیر

مشک باشد یک تول انگشت که خوب سوخته باشد
بگیرد و با کلاب بهم بید تاسیه گردد و بعد
تول مشک خالص داده بید و کلاب بهم دانه کند
و در پوست کوزن یا نافه خالی بر کند و پوست کاله هم
پوشند و در سایه خشک کنند همچو نافه اصلی پاکیزه آید
و در بوی و مزه بهیچ کسی فرق نتوان کرد فصل در معنی
عمل روغن زرد بیاړند یکمن روغن کبچد و یکمن جبرش گاو
یا کوسفند هر کدام که باشد هر دو را بچو شاند تا جبر
که اخته بار روغن بکذات گردد و فرود آرند و بجا سالانید
و لکاهد آرند تا شیر کرم شود و بعد با شیر خوات تبسته
اندازد و کفچه زنند تا همه بکذات شود و در وقت
بچو شاند چون مسکه بچو شش آید و صاف شدن
یک در شملیت بریان کرده و سوده و برک زرد جو به و شاف

شاهی

بر روی اندازند تا خوش بوی و صاف گردد و
کفها فرو نشیند بعد فرود آرند و بیا لایند روغن
ستور یعنی زرد دانه دار و پاکیزه گردد و نوع حمل
روغن ستور حضرت شیخ سالار رحمت الله علیه
در رساله خود گفته است قطعه به هم شک روغن
کبچد در کنار آن تو بر سر الش باز باینر بخور
بهم تا چون مشک گردد و دلکش گردید یکی کنی
و هر یک خوشی روغن دانه دار کفو خوش دیگر
علمیات آورده شد در طب ابراهیم شاه طلب کنند
باب دوازدهم در معنی موفقت اوقات سعد و نحس
و اختیارات و حی مت و قصد و غسل کردن و مجامع
بر بدن و پوشیدن درین باب هیچ فصل فصل اول
در معنی اختیارات اوقات سعد و نحس چنین آورده اند

که روزی امیرالمومنین با روضه رشید تحت شش
روی سموی وزیر کرد و گفت بجهت ما کتابی از اوقاف
و ساعات و اختیارات ایام بر و از که تا از روی
آن کتاب عمل کنیم پس وزیر گفت مرا چهار ساله
مهلت بده امیر او را مهلت داده وزیر قاصدا
آنها با طرافت عالم فرستاد تا هر کسی حکیمان و منجمان
باشند همه را حاضر گردانند و بگویند تا گناهان نجوم
بسیارند چون حکیمان را با گناهان حاضر گردانند
از میان گناهان این کتاب تصنیف کردند اختیارات
ایام نام نهادند و نزد خلیفه بردند این کتاب بسیار
خوشش کرد و یکساعت از خود جدا نکرد و هر کاری که
کردی از روی این کتاب کردی که درین کتاب رتبه
بسیار است اگر کسی خواهد که کاری کند درین کتاب

نظر کند

نظر کند و اگر ساعت سعادت آن کار کند
و اگر نحس است نکند و کل کافه مومنین و مومنات
بدین حکم کار کنند آسمانی نام هفته شمس یکشنبه
قمر و دوشنبه مریخ شنبه عطارد چهارشنبه
مشتری پنجشنبه زهره جمعه زحل شنبه و در روز
یکشنبه اول نیم باس شمس راست و یکشنبه زهره
دویم و نیم باس عطارد راست و دو باس قمر راست
و دو نیم باس زحل راست و سه باس مشتری راست
و سه و نیم باس مریخ راست و چهارم باس شمس راست
و در شب یکشنبه اول نیم باس عطارد راست یک باس
قمر راست یک نیم باس زحل راست دو باس
مشتری راست دو نیم باس مریخ راست و سه باس
باس شمس راست سه و نیم باس زهره راست

نقطه میگوید چه پایانی از شنبه میگوید که در وقت سحر است
در وقت سحر است و در وقت سحر است و در وقت سحر است
میگویند فرموده است

چهارم باس عطار در است روز دوشنبه
 اول نیم باس قمر در است یک باس زحل در است
 یک و نیم باس مشتری در است دو باس مریخ در است
 دو نیم باس زحل در است سه باس زهره در است
 و نیم باس عطار در است چهارم باس قمر در است
 و شنبه دوشنبه اول نیم باس مشتری در است
 یک باس مریخ در است یک باس قمر در است دو باس زهره
 در است دو نیم باس عطار در است سه باس مشتری
 در است و نیم باس زحل در است چهارم باس
 مشتری در است روز شنبه اول نیم باس
 مریخ در است یک باس مشتری در است یک و نیم باس
 زهره در است دو باس عطار در است دو نیم باس
 قمر در است سه باس زحل در است و نیم باس

گفتی

مشتری در است چهارم باس مریخ در است در
 شنبه اول نیم باس زهره در است
 یک باس عطار در است و یک باس قمر در است
 دو باس زحل در است دو نیم باس مشتری در است
 سه باس مریخ در است و نیم باس مشتری در است چهارم
 باس زهره در است روز چهارشنبه اول نیم باس
 عطار در است یک باس قمر در است یک و نیم باس
 زحل در است دو باس مشتری در است دو نیم باس
 مریخ در است سه باس مشتری در است و نیم باس
 زهره در است چهارم باس عطار در است و شنبه
 چهارشنبه اول نیم باس زحل در است یک باس مشتری
 در است یک و نیم باس مریخ در است دو باس مشتری
 در است دو نیم باس زهره در است سه باس عطار در است

سه و نیم پاسبان فمر راست چهارم پاسبان زحل راست
 روز پنجم شنبه اول روز نیم پاسبان مشتری راست
 یکپاسبان مریخ راست یکپاسبان شمس راست
 دو پاسبان زهره راست دو نیم پاسبان عطارد راست
 سه پاسبان فمر راست سه و نیم پاسبان زحل راست
 چهارم پاسبان مشتری راست در شب چشنبه اول نیم پاسبان
 شمس راست یکپاسبان زهره راست یک و نیم پاسبان
 عطارد راست دو پاسبان فمر راست دو نیم پاسبان
 زحل راست سه پاسبان مشتری راست سه و نیم پاسبان
 مریخ راست چهارم پاسبان شمس راست روز آدینه
 اول نیم پاسبان زهره راست یکپاسبان عطارد راست
 نیم پاسبان فمر راست دو پاسبان زحل راست دو نیم پاسبان
 مشتری راست سه پاسبان مریخ راست سه و نیم پاسبان

نظمی ادب

شمس است و همچنین بایس زهره رات و شنبه
~~بایس~~ اول نیم بایس قمر رات یکبار
 زحل رات یکبار بایس شنبه رات دو بار
 رات دو نیم بایس شمس است و شمس زهره رات
 سه و نیم بایس عطارد رات چهارم بایس زحل رات
 در شب شنبه اول نیم بایس مریخ رات یکبار
 شمس رات و یک و نیم بایس زهره رات دو بار
 عطارد رات دو نیم بایس قمر رات سه بایس
 زحل رات سه و نیم بایس شنبه رات چهارم بایس
 مریخ رات چون ساعت بایس شمس است
 همه کارها خاصه سفر کردن جانب هفت تنگوست و
 تجارت کردن و عقد و نکاح و طلب شغل و عمل و
 دیدار ملوک و سلاطین تنگوست و آغاز کارها

اول ساعت زحل
دوم ساعت زحل
سوم ساعت زحل
چهارم ساعت زحل
پنجم ساعت زحل
ششم ساعت زحل
هفتم ساعت زحل
هشتم ساعت زحل
نهم ساعت زحل
دهم ساعت زحل
یازدهم ساعت زحل
دوازدهم ساعت زحل

بزرگ و نیازی عمارت کردن نیکوست و جامه نو
پوشیدن و بریدن و آب خوار شدن و نیکوست و انداز
کردن وزن خوار شدن و خانه آوردن نیکوست و
اگر اندرین ساعت فرزند تولد شود مبارک بود و
در از عمر و خداوند دولت و صاحب دانش و
خوب روی و برادر و پدر مهربان باشد و نیک روی
شود و کارهای بزرگ کند و اگر بیمار شود و شفقت
یابد و اگر اندرین ساعت بنده بگیرد و بخیل باز آید
و هر کاری که کند مبارک بود چون ساعت نهم
رسد نیکوست خاصه سفر کردن جانب جنوب نیکوست
و جانب شمال و مغرب میانه است تجارت کردن
و عقد و نگاه و خرید و فروخت و طلب شغل و عمل
و دیدار ملوک و سلاطین نیکوست و انعام نیکوست

و عمارت

و عمارت و جامه نو پوشیدن و بریدن و وزن خوار
و خانه آوردن و شرکت کردن همه نیکوست و اندرین
ساعت فرزند تولد شود مبارک بود و در از عمر و
سفید پوست باشد عالم و دانا باشد و خوب روی
و صاحب دولت و با مادر و پدر مهربان باشد و اگر
درین روز برده بگیرد و نیکوست و چون ساعت
بهرنج رسد نیکوست مرهمه کارهای بزرگ نیکوست
نیکوست هیچ کاری نباید کرد و جای نباید رفت
و اگر درین روز فرزند متولد شود بیمارگون باشد
و بخوبی و ظالم خلق آزار باشد و نیک او
سرخ بود و مال مردمان بگیرد و اگر بیمار شود و هم
باشد و اگر درین ساعت برده بگیرد و باز نماند
و هر کاری که نیکو نباشد چون ساعت یوطلو

رسد از همه کارهای پیرایه اندام و اعیان کردن و دارو
 خوردن و کردن نیکیست و اگر درین ساعت فرزند
 تولد شود ساعتی و برادر و ساهره نمود با عزیزی بسیار
 و محبت بسیار کند و نمود رنگ باشد و اگر درین
 ساعت برده بگریزد و نباید و هرکاری که کند محمود باشد
 چون ساعت غشتری رسد نیک است مرهم کارهای
 بزرگ مثل بایع و بوستان و اسباب و کید خدای ساقی
 و خواستن و نجانه آوردن و جامه پوشیدن و بریدن
 نیکیست و اگر درین ساعت فرزند متولد شود مبارک است
 و در از عمر و خوب روی و منجم بود و سبزه رنگ باشد و بر
 مادر و پدر مهربان باشد و اگر درین ساعت برده بگریزد
 زود و نباید چون ساعت برحل رسد از همه کارهای پیرایه
 باید که وزیران که ساعت نخست است و اگر درین ساعت فرزند
 متولد شود در از عمر باشد و سیاه رنگ باشد و اگر درین ساعت
 بنده بگریزد و نباید و عزیزی بسیار کند فصل دوم
 در مفسر حقیقت فرمودن و ناخن چیدن هر که

نیک است

نیکیست مرهم کارهای پیرایه صفا کردن و تجارت
 کردن و عقد و نگاه و خرید و فروخت و طلب و
 شدت کردن نیکیست و بنای عمارت و باغ و
 بوستان و نهال نشاندن نیکیست و جامه نو بریدن
 و پوشیدن و زن خواستن و نجانه آوردن نیکیست
 و اگر درین ساعت فرزند متولد شود مبارک پی بود و
 در از عمر و خوب روی و منجم بود و سبزه رنگ باشد و بر
 مادر و پدر مهربان باشد و اگر درین ساعت برده بگریزد
 زود و نباید چون ساعت برحل رسد از همه کارهای پیرایه
 باید که وزیران که ساعت نخست است و اگر درین ساعت فرزند
 متولد شود در از عمر باشد و سیاه رنگ باشد و اگر درین ساعت
 بنده بگریزد و نباید و عزیزی بسیار کند فصل دوم
 در مفسر حقیقت فرمودن و ناخن چیدن هر که

روز یکشنبه ناخن چسبند و سوره ناک کرد و بگویند
 و هر که روز دوشنبه ناخن چسبند بگویند و ناک کرد
 هر که روز سهشنبه ناخن چسبند تحت لب بزنند هر که روز
 چهارشنبه ناخن چسبند کار بد بسته در هر دو جهان
 تونکر کرد و هر که روز پنجشنبه ناخن چسبند کار بد بسته
 کرد و بگویند هر که روز آدینه ناخن چسبند در هر
 دو جهان تونکر کرد و در هر دو سر و عمر و جاه او نیک کرد
 در باب اختیارات هفته که کدام روز رحمت و کدام
 روز سعادت روایت میکند انس بن مالک رضی الله عنه
 که گفت رسول صلی الله علیه و آله و سلم پرسید که روز
 شنبه چه روز است گفت روز شنبه رحمت است و
 روز دردناک و اندوهناک است گفتیم یا رسول الله
 روز یکشنبه چگونه است گفت روز دوشنبه
 روز

روز خواب است از برای سفر کردن و بازگشت
 کردن نیک است زیرا آنکه شعیب بن یحیی صلی الله علیه و آله
 و علیه السلام درین روز سفر کرد و گفتیم یا رسول الله
 روز سهشنبه چگونه است فرمود که روز خوب است
 زیرا آنکه درین روز قایل مرثیله را بکشت و کشتن
 میان خلق اوست نهاد گفتیم یا رسول الله روز چهارشنبه
 چگونه است فرمودند که روز چهارشنبه روز نحس است
 زیرا آنکه درین روز فرعون علیه اللعنه نوح شد و فرود
 علیه اللعنه هلاک شد اما دار و خوردن نیک است گفتیم یا
 رسول الله روز پنجشنبه چه روز است فرمودند درین روز
 حاجات روا شود زیرا آنکه حضرت ابراهیم خلیل الله
 صلوات الله علیه و آله و علیه السلام درین روز فرمود
 عین که خان رفت و حاجت وی روا شد گفتیم یا
 رسول الله روز جمعه چه روز است فرموده اند روز

نیکو است مریه کار ما را خاصه زن خواستی و نکاح
کردن نیک است زیرا آنکه حوا را با دم داده اند و هم درین روز
نکاح کردند و رسول صلی الله علیه و آله درین روز
مردی که را نکاح کردند و این سنت است فصل سوم
در معنی اختیارات غسل کردن هر که روز یکشنبه غسل
کند نیکو شود بیمار و اندوه کین شود هر که روز دوشنبه
غسل کند همالون و خجسته باشد و اقبال بروی روی
نماید هر که روز سه شنبه غسل کند مشک آنرا بیماری
رسد و روز او متبر شود و هر که روز چهارشنبه غسل
کند نیکو بود و خواسته باید فراوان بر دشمنی فرود گردد
هر که روز پنجشنبه غسل کند غمزد و مکرم باشد و میان
خلق و پراغرت فراوان باشد هر که روز جمعه غسل کند
سنتی آورده باشد و همه خلق روی مهربان گردند
و همه زحمت از وی دور شود هر که روز شنبه غسل کند

النه

النه اورا نقصان کرد و فصل چهارم در معنی اختیارات
جامه بپوشیدن حکما چنین گفته اند هر که روز یکشنبه جامه
بپوشد نامبارک بود و او را غم و اندوه رسد هر که
روز دوشنبه جامه بپوشد مبارک بود تا آن جامه روی
باشد هیچ غمی بدو نرسد و هر روز چیزی بپوشد که بدان
شادمان شود هر که روز سه شنبه جامه بپوشد نیکو
و آن جامه را دزد بدو یا کم شود هر که روز چهارشنبه
جامه بپوشد و فرخنده و میمون و مبارک بود تا آن
جامه روی باشد و پادولت و اقبال و شادی
رسد هر که روز پنجشنبه جامه بپوشد و فرخنده بود فضل
و علم و جاه زیادت شود هر که روز آدینه جامه بپوشد
از غمهای بیرون آید و چون آن جامه بپوشد
دولت و اقبال بروی آید و هر که روز شنبه جامه
بپوشد چون آن جامه بپوشد و سوسه ناک شود و نیکو شود

باب سیزدهم در معنی دفع برف و زاله و طبع و منش
و گرم و جانوران و حله کنندگان کرد او و خانه او
و کشت او نکردند این شکل را بر دو شراب آب نا
رسیده بنویسد و بر چهار گوشه خانه و یا کشت خود
این هر دو شراب بر هم ریخته فرو بردن سی و نه بار
او را و کشت او را و خانه او را حله آنها بکند و
و جهت دفع باده بنویسد و در گردن کودک بندد
با دمای دفع شود و آید خشک کرد و با مراد تعالی
شکل بزرگوار است

۱۸	۲۲	۱۱	۱۰۱۲	۱۴۲۳	۱۸	۲۲	۱۱	۱۰۱۲	۱۴۲۳
۲۴	۳۱	۷۷	۱۱۱۸	۲۴	۲۴	۳۱	۷۷	۱۱۱۸	۲۴
۵۱۶	۹۹	۱۱۳۳	۱۴۲۳	۵۱۶	۵	۹	۱۳	۱۷	۲۱
۶۲۲	۱۵	۱۹	۲۳	۶۲۲	۱۵	۱	۱۳	۲۴	۲۰
۳۱۲	۱۹	۲۳	۲۴	۳۱۲	۶	۱۵	۱۹	۲۳	۲
					۲۲	۱	۱۹	۲۴	۱۱
					۱۷	۱۵	۲۳	۲۴	۸
					۳	۱۴	۲۴	۲۴	۱۷

جمع و تفق اعداد فوق جدول
جمع و تفق اعداد تحت جدول

جمع و تفق اعداد فوق جدول
جمع و تفق اعداد تحت جدول

و یک این نامها بر زکوار بر شراب آب نارسیده
بنویسد و در چهار گوشه خانه و یا کشت خود
بر طریق اول فرو برد از برف و زاله ایمن کرد
و نامها بر زکوار انیت یا فوسا یا سلوسا یا سلوسا
همو ساجی آهیا شراییا بجای که میسوس حقیق علاج
دفع پشه و کبک بگردن کرک و از خشک کرده
لکهار و در مقامی که پشه باشد قدری از آن بر
آتش نهند و دو و کند دفع کرد و از جهت سلاطین و اکابر
تنج کرک را بر ستونها طلا کند از پشه و کبک ایمن باشد
دفع شیخ سالار رحمت الله علیه در رساله خود گفته است
رباعی هر چوب که از برف بیاید حسنه و زان چوب
بکن دایره سه بسته به نشین در آن دایره ایمن باشد
هرگز نزد پشه درون رشته بسیار نذ چوب و خست
که برف زده باشد شایخی که سوخته بود باره ببرد

با خود بخوابد و در محلی که نشسته باشد ازین
دایره بگذرد و مقداری که خوانده بجهه ورون دایره
برود و نشسته و زور و ن دایره نتواند رفت و نتواند
گزیه دیگر و نشسته بر در خانه بند و هیچ نشسته
لیک در آن خانه زود باب چهاردهم در موضع
کردن دزد که دزدی کرده باشد با انواع حکمت حکما
مقدم هر یکی تجربه کرده انواع دیگر گفته بر هر حکم
گوید اگر کسی را چیزی کم شده باشد و نداند که چه
گرفته است بگوید شک و اول تاره که در آستان
در آید چشم بدو دارد و سوره بس بخواند و برنگد
و در کاسه نو کرده بالا و سر بایه متعلق بدارد و تا نظر
تسارات بدو افتد شب بخیزد و وضو کند و دو
رکعت نماز بگذارد و در رکعت اول فاتحه و والضحی بخواند
و در رکعت دوم سوره والعصر بخواند چون سلام دهد

بیکبار

یکبار و دیگر سوره بس بخواند و در یک مذکور بود
و بعد از ادای نماز فجر یکبار و دیگر بخواند و برنگد
بدند و بعد از ادای نماز عصر هر که گمان دارد و
اورا بخوراند و باوقد ری آب خوردن دهد نیم
ساعت نماندشته باشد که انگس را و روش کم کرد
و بقیه را کرد و تا چیزی که گرفته باشد نهد از درد شکم
خلاص نشود مجرب است دیگر باری و مان شک و دست
کرت این آیه بخواند و برمان بدند و در نظر سیار است
بدارد و بعد از نماز فجر بخت و یکبار و دیگر بخواند و بر
ک فک گمان باشد خوردن دهد و خود این آیه
بخواند و کسی که دزد باشد در حال صلی بگوید خدا که
کام و زبان او خشک شود و تحفص دزد همان باشد
انیت لبم الله الرحمن الرحیم قلوا لا اذاعت الحلووم
و اتیم چند بطون دیگر جلال حکیم گوید اگر کسی

بخری کم شده باشد برک که کجای دارد نامهار
 این آن جدا بنویسد و بالا هر نام این آیت بنویسد
 و در موم کبر و بالای او خمیر بکشد و در پشت بر آب
 اندازد همه غلوهها در زیر آب بماند و کسی که دردی
 کرده باشد نام بر بالای آب بماند آن غلوه شکند
 و زیاده که نام گیت همون در دبا شد آیت نیست
 یا مقلب القلوب و الااله بارکعی ایاک نعبد و ایاک نستعین
 دیگر بار و شب کشیده آرد و بکند و صد بار این
 آیت بخواند بر آرد و مد و لکها در دوشب کشیده دیگر
 صد بار دیگر بخواند و بعد از ادای نماز فجر صد بار دیگر
 بخواند و بر آرد و بدو بر هر که طمان باشد مقدار سه
 مسفال بر کف دست ایشان بدهد و بگوید که بالعاف
 خمیر کند کسی که در دبا شد از دهن او تلف بیرون
 نیاید و آن آرد هرگز خمیر نتواند کرد و بوقت آرد

آوردن

تا و بدون این آیت بخواند نیست ضم بکم عمر فیهم آیت
 جعونی بقی هند الاسما و خداک رقی عمل عمل در آید
 سنا حکیم گوید این عمریت غشک و زعفران بپزند
 با طهارت بخشد و زرد را در خواب بند و نشاند
 عمریت نیست بسم الله الرحمن الرحیم مالک لوم الدن
 ایاک نعبد و ایاک نستعین یا و ط ما و ط اسم الله
 لا حول و لا قوت الا بالله العلی العظیم و دیگر اطلال
 حکیم گوید اگر کسی بخری کم شده باشد در حال درخت
 کم شین هزار بار این کلمات بگوید و در چهار جانب
 بعد از تفحص کند امید که یافته شود کلمات نیست بسم
 الرحمن الرحیم و دیگر محمد ذکر یا حکیم گوید بار چهارم
 بی کام آهنی و سونوار بر سونوار بند و دو کس را بگوید
 که سه دو پانزشتید و بگوید و برک که طمان دارد

بگوید تا دست درون تیر نهند و خود با طهارت بشوید
 و سوره بایسن بخواند و ده آیت بخواند باشد
 که تیر ببرد و ببرد و باز آرد و از آن نانی بزند فی تک
 بعد از آن آیت کرد و بر گردن آن بنویسد و برک نماند
 کمان داشته باشد لکان نان خوردن دهد که
 دزدی کرده باشد خلق او بکشد که نان را نتواند خورد
 موجب آیت انیت افراطیون ان یومئذ لکم و
 قد کان فرتی منهم یومئذ کلام الله ثم تافون من بعد
 ما قتلوه و هم لعلمون از حکیم فارس آورده اند
 که هر که اجزری کم شود بگوید قدری رخ در شکشینه
 باب ترکند و در نظر تارانت همد تا بامداد شود و بر
 ک نماند که کمان باشد همه را حاضر کند بعد از آن هفت
 بار این کلمات را بر رخ بخواند و بدو عید لکان نفرستد
 تا بگذرد

و تف بیرون اندازد و کسی که دزدی کرده باشد و من
 او بر آرد و در دو آب از دهنش بیرون نماید اما باید
 که نه از آب عمل درست آید موجب کلمات انیت
 بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله علی جمیع قدرته و
 الحمد لله کما بلغ بغیرت سلطانه للشارق عجل عجل البته
 خلق او خشک شود لا شک فیہ عبد الله هلال بصری
 رحمه الله علیه روایت میکند از کعب الاحبار رقی الله عنه
 اگر کسی را اجزری کم شده باشد و در طلبشاید و این
 که کسی گفته است بار خروس و سه روز سه دانه
 بدو عید برک نماند که کمان داشته باشد حاضر کند
 و دعا بشنود و در کاغذ مهر زده بنویسد و در گردن
 خروس بندد و فراوان ذکر کند الهی بخت دعا بشنود
 که دزد را پیدا کرد آن خروس را در زیر پند
 بدارد و عید لکان کسی بگوید تا دست بالا سپند

بجودی که دزد دست برسد بهند خروسی بکشد لفتنی
 کرد که دزد بهمنی است و در عالمی در باب دهم
 نوشته شد اینی احتیاج نیست و الله اعلم بالصواب
 باب یازدهم در حجاب شدن یعنی غایب شدن
 از نظر خلق و در یافتن و فانی و حکما بهند این
 انواع را الگوپ انجن خوانند و درین باب دو
 فصل است فصل اول در معنی الوپ انجن سازند
 پنج بدنه یعنی پلاس سفید و اک سفید و کتر سفید و آب سفید
 و در ترغوطا کند و پلسته سازند و باروغن زیرین و یا ماو
 شب یکشنبه در کاره سر آدمی دوده بکشد و در سه
 دان کرده لکا هار دو بوقت حاجت در هر دو چشم کند
 از نظر خلق غایب گردد و چنانکه که او را بیند نوید
 بکشد و روغن بینه دانه چهار جزو دود و روغن انگوره

سهم نوز

پنج جزو در منازل بکشد از که یعنی جای که هند و را
 بسوزند در کار جل سپاه کند و پلسته از بینه اک سازد
 و در کاره سر کرب سپاه دوده بکشد و در چشم کند
 از نظر خلق غایب گردد و در صفت کل حکمت بهند و کلی
 که کلال از و کوزه می کنند نمی کلد پوست شالی نیم خام
 و نیم بریان کرده و اندک موی بز و برک لکرو انگشت
 سوخته و سنی بریده یعنی کتب که رسیان می سازند و لته
 کهنه پاره پاره کرده درین کلد اندازد و مخلوط کرده
 تا سه روز لکا هار و تا کند شود و بعد در سندان آهنی
 مانده نیک بگوید تا هیچ اثر نشود و غیره می نماید
 این کل را کل حکمت گویند و راست کردن کل حکمت
 برین نوعیت نوع دیگر در شکم کبوتر سپاه بکشد و
 در و سمرمه اندازند و در کل حکمت کبوتر و در یک کبوتر

یعنی هندوی کم اصل یا زن کم اصل مرده باشد و او را
 بسوزند این کبوتر کل حکمت گرفته را در اندرون او
 اندازند تا بسوزد و از شکم او سمرمه برود و میده
 کند و در سمرمه دانه لکاه دارد و چشم هر که گذرد
 نظر خلق غایب کرد و نوعدیکر بکیر و زر حبه و
 نقره شش حبه و مس خراطین دوازده حبه این هر
 سه را جدا جدا ورق نیک کرده لکاه دارد و وقتی
 که ماده کاو کوساله مرده از شکم بیرون اندازد چون
 در زمین افتد چشمت که فرو در زمین باشد بکیر و
 خشک کند عجد در ورق زر بکیر و بالار او یک
 نقره و بالار نقره یک مس خراطین بکیر و چون کسی
 درویش بکیر و در زمان از نظر مردمان غایب شود
 این نوع الوپ انجن را یکی از حکما دهند از چه کرده است

برنج نغم

از هزاران جان بکیر و
 بده لکاه از طلوع آفتاب

یعنی نظم کرده این است بیت یمن همیشه جوی بار باره
 ناک ایک کهور بهن مالکالدجن مکه یا من موی
 حور نوعدیکر بیارد کریمه بکرنک روز یکشنبه
 بکشد و کاسه سر او بکشد و در میان مغز او کل تازه
 اندازد و عجد بکشد آن تخم کدوی که تخم او تلخ باشد
 در آن کل نهید و در زمین فرو برد و چهار طرف او
 کل اندازد و خون آدمی سه روز یا هفت روز بدهد
 و اگر خون به تمام مسب شود خوب تر باشد و اگر نه با
 خون آب آمیزد و در وی ریزد و چون نهال بر آید
 و بار گیرد بکند او که تا بار همه در درخت خشک کرد و
 عجد از آن گذرد و آبش کاف و همه تخم را یکی جمع کند
 و یکان تخم در دندان بکیر و در وی خود را در آید
 لکاه کند و اگر خود را در آید نه سب آن تخمها را

جمع کند و در رشته دخترک نارسیده که باز کونه رشته
 باشد روی کشیده نگاه دارد و در زمان حاجت
 در بازو بندد هر کجا که برود او را هیچ کسی نمیدانند
 مغز درون کدو که خشک شده و در کدو چسبیده
 است آنرا بکشد و در میان لغین بدوزد و در پای
 کند و بر روی آب برود چنانچه در خشکی و هیچ قدم
 او نر نشود و اگر تخم همین کدوی تنج بکارند و آب
 دهند در حالت روید و شاخ و برگ کند و بار ببرد و اگر
 در همین کدو که تخم و مغز را بیرون آورده است
 ششبار و غنی بکشد آن برکت و صرف سازند و
 باز سمر است کند و پر شود تا آن تمام رسد نقلیت
 از طب اسکندری نوع دیگر بگوید که سیاه روز
 یکشنبه بوقت برآمدن افق یکشد و هر دو چشم او
 بگوید.

او بگوید و در زمین غناک در هر دو چشم او دو تخم
 بید بخیزند و کور کند و خون آدم بدهد تا ببرد
 و تخم آونخته و خشک کرد و دو همه تخمهای یکی جمع
 کند و روز یکشنبه بنشیند و کرد خود دایره کند
 و آینه بدست چپ بگیرد و لیکن لیکن تخم در
 دمان اندازند و روی خود را هر بار در آینه بیند
 هر چرخ که بدین کند و خود را نه بیند آن تخم را در
 زیر ناف بگذارد و در بازوی خود بکار دارد و وقت
 حاجت در روغن کبر و غایب شود و در نظر هیچ آورده
 ظاهر نکند و نوع دیگر بگوید چشم راست شکر گز
 را که چشم راست شکر بزرگ که خفاش
 خوانند و چشم کفار و چشم گریه سیاه آب هر چهار
 چشمهای راست در روز یکشنبه که ناه در

۱۳۵

عقرب باشد و شراب به هم حل کرده بلبته سازند و یا
روغن انگوزه یعنی انگوزه یعنی هیک فرود کاسه
یک سیاه و مالاکات کریم سیاه داده و دود بستانند
و در چشم هر که گشت از نظر مردم غایب کرد و نوبت
اگر کسی چشم بوم با چشم کریم سیاه یکی کرده در روغن
مادکا و سیاه بچوشانند و آن روغن در چشم کش
آنرا که نه تنیده نوبت دیگر اگر کسی چشم زانغ سیاه
و چشم کوئل یکی بید و بطریق سرمه در چشم کش
بچکس آنرا نه بیند نوبت دیگر ببارند موش و شش را
و نزدیک دل لشکافد و سنگ سرمه در میان او
و کور کند هشت روز بپزد و آنرا در سه روز با شیر
هر هر سپد که او را افتاد است بکوبند و در
سرمه در آن نگاهدارد و بوقت در چشم هر که کش

کمی آرد

۱۳۶

که او را نه بیند و از نظر خلقان حجاب کرد و نوبت
بکری و دیده آهسته و دیده کریم سیاه و در پوست
خمدوز و دور باز و بند و بچکس او را نه بیند نوبت
بکری و پیه ماکیان سیاه و پیه بز و پیه کریم سیاه
همه را یکی بگذارند و با سرمه لب بید و در چشم هر که
کش از نظر خلقان حجاب کرد و فصل دوم در ریاض
و فانی بکری و روغن پسته دانه یکم و در روغن انگوزه
یکم و در روز یکبار که یعنی جای که هند را می سنورند
خواه زن باشد یا مرد بکاسه سر آدمی دوده بستانند
و در چشم کودکی و انا و فراهم باشد و هیچ کزنده
او را انگزیده باشد و در آتش نشوخته و از عبت
او همه اعضا را بخالی باشد چون سرمه بکشند
همه نهانهای روی زمین بروی کشف کرد و نوبت
بکری و پیه آدمی سیاه و پیه بوم و پیه آبی پانی

اندازد و بگذارد و قدرش به زمین باوی بار کند
 و در چشم نازاد بکشد نهایی زمین روی ملک شفته
 کرد و نوع دیگر و چشم بوم و در چشم سرکه و دو
 چشم کودی که نول زرد دارد آن را شش
 چشم یکی کند و در شعر بهرام سنی کرده پسته سازد
 و با شهید زمین دوده بند و در شعر ابی جریج باز
 کونه در چاه کولال دوده بگرد و لکا هدار و بوقت
 حاجت چشم نازاد بکشد و فاین زمین روی کشف
 کرد و از قول جوکار تن دل بگرد و شغال شکر کشید
 لکا هدار و بوقت بر آمدن آفتاب هر دو چشم
 اول بستاند چپ و راست را فرق کند خشک کرده
 جدا جدا باند و از ریشمان نیلوفروفتی که کرده
 در و بند و در کاسه آدمی فرود و بالاداده جدا
 جدا و دلبستاند و در چشم نازادی زخم و از



همه عیب بری باشد دوده چشم راست
 در چپ کشد و دوده چشم چپ در چشم راست
 و نهنگان برک به بند و با جامه هم حمله و فاینها
 روی زمین روی کشف کرد و نوع دیگر بگرد
 شیر ماده سگ سبزه که هیچ جای او سفید نباشد
 بزبان خراسانی ماکس بگرد و جغزات سبند و
 از روی مسکه بستاند و روغن بگرد و از شاخ
 نیلوفر که رگ در او شاخ شکل می باشد کشند
 و از و فستق سازند و آن روغن بهم این فستق در
 جراح بکشد و بپزند و زرد و در کاسه آدمی دوده
 بستاند و چون در چشم کودک نارسیده فهم سبیل
 کشد جمله و فاین زمین را و شیاطین و روحانها
 نرا معاینه بپزند تا این دوده و در چشم او باشد

نوع دیگر سیه زان سیاه و سیه او هر یکجا بکشد اردو
 روغن صاف او بکشد و بوزن او برایشه زنی
 بیامیزد و در حقه سرون کا و میش لکها در وقت
 حاجت از آن درشت نمازاد و در میان دوا برقی
 آنکه کند یعنی خط بکشد اگر سویی بالا کشد هر چه
 در هوا باشد همه بند و اگر سویی فرو کشد هر چه
 در زمین است بروی ظاهر گردد و محراب نموده
 نقلت از طب عین الحیات باب شانزدهم
 در طلسمات و عجایب از هر نوع بقول حکماء
 پیشین اگر خواهی که دو صورت کنی بر شکل آدمی
 که یکی از آن چراغ بکشد و یکی بار افروخته و شکل
 آنست دو صورت لب زد و هر یکی بر نو شاور
 سوده کند و از آن و از آن دیگر پیر از کو در کند

سوده

سوده و چون خواهند که چراغ بر جای باشد
 تا افروخته شود پس آن صورت که در دمان
 او کو کردست بالا را او بدارد تا چون بدان کله
 افتد چراغ افروخته شود و خاصیت این هر دو این
 ادویه چنین شده است بقدرت الله تعالی
 نوع دیگر اگر کسی خواهد که برفقه مرغ را بر هوا کند
 برفقه را سوراخ خورد کند و سفیدی و زردی او
 تمام بیرون آرد و قدری سیاه در آن اندازد
 و دو سوراخ او را بعلک و یا مصطکی محکم کند
 و در آفتاب بخورزند چون تنگ گرم شود هوا
 بر شود و از چشم ناپیدا گردد و کوی هوا را
 بخود کشد و مجرب است نوع دیگر اگر کسی خواهد
 که برفقه مرغ بی آتش ببرد بگرد آهک آب

0000000000000000

智:

چون بست و بکروز بگذرد و هر مضیه که در جنبش آید
سروی لبثکاف تا جوجه بیرون آید و لبه کجیها
باش بد و شب در خانه گرم اندازد و بعد از آن
سه و چهار روز از زن بد مدت بزرگ شوند نوید
اگر کسی خواهد که در مرغ یا کبوتر نقشها را غیر داشته
باشد بگیرد و بیض مرغ یا کبوتر بعد به بار و بیلادرو
نوشاد حل کند و آب این مرغها را در هر نقشی که
خواهد بکشد و در زیر مرغ یا کبوتر هبند هم بر آن نقشی
که کرده است صورت میندود و پدید آید نوید بزرگ
که خواهد که بیض مرغ را چنان سازد که هر طریقی
که بخلطانی لبه بالینه می باید که شکافی خوری
بکند و هر چه در میان وی باشد بیرون بکند بعد
دو مسقال سیاه روی باید ریخت و قدری موم
هم در زمانی که سبز نکون کرده باشی این عمل باید کرد

بعده برتغ آتش باید نهاد تا موم که خفته شود
 و روی سیاه را فرو گیرد و سرد باید کرد و بوی
 و بر این طریق که غلطانی بر زمین یا بر دست لیس
 بالیند و هیچ سویی دیگر فراز نکند و نوع دیگر اگر
 کسی خواهد که سر کوفته‌ای بریده بانگ کند و سر کوفته
 بخت کرم و غوک در دمان وی اندارد و محکم کند که
 بیرون نیاید و این سر را بر خوانی بهند و سرهای
 کرم دیگر بر بالای وی بهند چون حرارت بر بخورند
 فریاد کنند چنان دانند که سر بریده بانگ میکند
 نوع دیگر اگر کسی خواهد که رگ‌ها را از آب چیزی ببرد
 که سیاه پیدا آید بکشد آهک و زاکه بید و قدری
 آب بزند ارد و نیک ببالد و ازین آب هر چه بپزند
 خط سیاه نماید نوع دیگر اگر خواهی که خانه یا حجره را
 سیاه نماید بکشد و روغن بید یا بجز در حجره اندازد

و بفرزد

بفرزد و نسل سوده در وی اندازد دیگر اگر تخم
 مرغ را از آب زاله هر صورتی که کند با هر چه بپزند
 و بکشند همان نقش در بعضی ظاهر گردد و دیگر اگر
 نوشادر را آب کرده بمی همراه ساخته بمطربند
 تا بخورد و از آواز بماند و چیزی نتواند خواند اگر سگ را
 در فریاد نتواند دیگر اگر از مس حیران دان یا سارند
 و از پوست مار فستید سازند و روغن بخت در وی
 اندازند و چهار چرخ در چهار گوشه خانه بهند
 خانه پر از ماران نماید دیگر اگر لعا کفیا بر میل این
 باز بخرمایه بدست حلقه شود و اگر بر جویز بندی
 ببالد بدست کشند دیگر اگر شک آب را بکیری
 و در جامه سنج به بچی و فستید سازی و در حجره اندازد
 نهانده بفرزدی هر که در آن خانه در آید بریده شود و نهان

که خانه بر آست دیگر اگر روز یکشنبه چوبکری و
 گردش یعنی بر کلمه کلبی زنی تا دم از و جدا شود
 پس در آن وقت باید که برهنه شوی و جامه از خود
 دور کنی و پای کوفتن گیری و دست زنی گزنی و
 اندام بجنایه تا آگاه که آن دم از طیدن باشد
 لعبه دیگری و در جامه باریک بر پیچ مثل فستله
 و در چراغ نیز و پیروز و هر که در آن خانه در لید
 چون آن چراغ را بنید پای کوفتن گیر و اگر آن
 دم گردش خشک کنی و با جویز مقابل و بر آتش نهی
 تا دو در آید در میان جمع عورتان همه بر خیزند و
 پای کوفتن گیرند و از خنده بهوش شوند چون
 از روغن کا و بستی ایشان چرب کنند بهوش
 باز آیند و اول نیمی خود هم از روغن کا و چرب کرده

دیگر اگر از روغن تخم انکور هر تخم که چرب کنند و بکارند
 در حال بر وید و کل کنند و بار بگرد دیگر اگر کوکورد زرد
 سوده باشد که با منرد و در شیشه اندازد و در شب
 روشنی نماید دیگر اگر مردانیک در آب تر کنند
 و در روی کس مانند سیاه شود دیگر اگر زهره طلا و
 کس را خورون دهند دیوانه گردد و دیگر سنگی که
 سوی مسک اندازند اگر آن سنگ را بگردند و در
 خم شراب اندازند هر که از آن شراب بخورد در
 عریده افتد دیگر از خون آدمی از رک یا حجت
 بتند یا مغز آهو مخلوط کنند و در جگر اندان
 آهنی کنند و پیروزند هر که در آن مقام باشد
 با یکدیگر مثل آهو بیند دیگر اگر از کشته بر آهنی زد
 و از سیاه پر کنند و در آفتاب بپزند و رفتن گیرد

دیگر اگر خواهند که طایف سانی با کیوتران دشت را بکنند
 و گوگرد و زرد را با کسدم یا جو کچو نشاند بعد از خشک کنند
 آنجا که همه وقت دانه می چسبند پس دارند چون بخورند
 بهوش شوند و بمقتد پس بکنند و روغن زیت در
 دمان همه کنند بهوش باز آیند اگر از آب سباز
 بر کاغذ هر چه بنویسند و پیش آتش دارند خط سبزه
 پدید آید دیگر اگر فسیل را از خون خمر کوشن بمالند
 و در جراح نهند و بمغز و زنده هر زنی که این جبرایع
 سیند بای کوفتن کمر دیگر اگر خمر مرده را در خانه
 کور کنند در آنجا هیچ آدمی را نخواهد دید دیگر اگر
 اگر خواهند که خانه پر از گز دمان نماید هفت مایه بپزند
 بار و روغن زیت حل کرده و در جبرایع انداخته و آنرا انداخته
 رانند و بمغز و زنده همه خانه پر از گز دمان نماید دیگر
 اگر

اگر از روغن زیت بمغز و زنده همه خانه پر آتش نماید
 دیگر اگر دندان گز در پوست شتر حد و بر
 کردن اسب بندد آن اسب از همه اسبان بدو
 بگذرد و دیگر اگر کسی که خواهد که مدتی بی آفتان
 بگذراند باید که چند روز قیام کند پیش از آنکه این
 عمل بکند شیر کاه و در پنج در روز یک شنبه شمر پنج
 به بزد و در آوندی کند یعنی دیکی و سه شنبه فقیر
 مهر کند و در زیر آب کور کند تا بوقتی که مدت
 نیت تمام شود بعد شمر پنج از آب بیرون آرد و
 بخورد و در ذاب و به بنشیند و تا مدت نیت کرسنه
 داشته نشود و دیگر اگر تخم بادنجانی در عسل و روغن
 بهفت روز پرورده کند بعد از آن در سر کتی تانند
 و خشک کنند و در میان پته خود نشکافند و باندازند

چون پسته بزرگ شود تخم بیرون آرند و لکارند بکاف
 بمقدار پسته بزرگ شود دیگر هر که دندان کرک با
 خود دارد زبان همه روی لبسته شود و بیکس روی
 بیدی نتواند کرد و دیده غلیو از همین خاصیت دارد
 دیگر هر که دیده کبوتر با خود دارد هیچ دشمنی روی
 طفل نیاید و دیگر اگر دندان خیل آبی با خود دارد غمیز
 و مکرم باشد دیگر اگر سه کین زانغ سیاه و زرخیر
 ببالاید و حال بکشد دیگر در شب که شود آتش
 چون ستاره از آسمان جدا میشود از جای بجای
 می پیوندند پیش از آنکه پیوندند در لته جامه بالسمان
 که زندلس آن کره را بر در خانه یا در کشته یا در
 چهار جانب گشت آن کره را در چوبی یا در چوبی
 بهند چون کسی خواهد که در آن سخانه یا در آن گشت
 در آید

فیل

در آید خواهد که چیزی بکشد و سبهار همچنان لبسته
 بماند بدان حالتی که باشد همچنان بماند آن قدر
 کسی که باشد همچنان لبسته باشد تا آن زمان که خضم
 بیاید و آنرا دور نکند دیگر اگر خواهد که خفته بدار
 نشود این آیت بخواند و بر خاک و مد و آن خاک
 بپوزند بیدار نشود بفرمان خدای تعالی است
 و جارت سکت الموت بالهی ذلک ما کنت منه
 تجدد و بیک این حرفها بنویسد و بر پهلوی خفته بید
 نشود بکشد بیدار نشود بفرمان خدای تعالی
 عشته عشته حیر حیر م فشری
 ست آهوا بکنزه ببولید در
 نه خفته باشد بهند هر کاری
 بند از کدشته و آینه خبر دهد

اية انيت لبم الله الرحمن الرحيم رفته الدحابت ذوالنور
 يلقي الروح من امره على من يشاء من عباده لشهد
 يوم التلاق يومهم بارزون لا يخفى على الله منهم شيء
 لمن الملك اليوم لله الواحد القهار اليوم تجزي كل
 نفس ما كبت لا ظلم اليوم ان الله سريع الحساب ودين
 ارواح زهره كریه سیاه وزهره وحشتم کلاغ سیاه وزهره
 وحشتم ماکیان سیاه این همه باید و در سیاه خشک
 و در چشم بربان را معاینه بیند و اگر کسی که
 خشک کند در افتاب باید و اگر کسی که
 همه عیها بیند از ارواح
 که بیم هلاک باشد دیگر تنگی
 هول بیند دیگر دیده
 چشم کشد جمله روحها را

پریان را معاینه کند و اگر زهره کریه سیاه وزهره
 ماکیان سیاه وزهره کلاغ سیاه خشک کرده همه را
 یکجا حل کرده در چشم کشد عیها بیند اگر چشمهای
 کریه سیاه در سیاه خشک کند و حل کرده در چشم کشد
 عیها بیند و پریان را معاینه بیند اگر زنی
 باشد که او را فرزند غریب باشد بکیر و خون کریه سیاه
 در پنبه و شافه کند و بر خود بدارد تا سه روز و
 چون سه روز بگذرد مرد با وی نزدیکی کند حق
 سجده و تعالی او را فرزند روزی کند بفضل و کم
 خویش اگر زنی را حیض بسته باشد پاره سرکین
 کریه سیاه در زیر خود دو دو کند و اندام خود را از شمر
 بز سیاه چرب کند در ساعت حیض او بکشد اگر
 میان دو کس جدایی خواهد پاره آب دمان کریه

سپاه بر جایه دو کس بیاید در میان ایشان خدای
دست ناعمر ایشان باشد اگر شبهه کریمه بر روی
و اندام خود مالده انگس از رنگ بگرد خنانکه
اگر کسی نشناسد اگر زبان کریمه سپاه در نقش و
نقشین بند جمله دوکان از شیر و بلنک و کرک و مار
که باشد مسخر آن کس گردد و اگر خلد
در صحرای و در پشت شیر سوار شود برو هیچ اتفاقی
نرسد اگر مفر کریمه سپاه بر روی کودک یک روزه
باله سخن در آید جمله صلاح و فو و باز گوید اگر موی
کریمه سپاه در نقش مهند در دل خلق شیری نماید و جمله
دوست او گردند اگر کسی خواهد که در نظر دوستان
و خلق غایب شود چنانچه او را هیچکس نبیند و
قدرت خدای تعالی و انگس همه مخلوقات

三

دوقت فیج

به بند بکبره در کبره سیاه و زنج کرون سه بار این
 افسون بخواند افسون انست بدمنار کنش کبره
 بعد سر کبره را برود و دانه بید را بخیر بارود
 بکدانه در چشم راست و بکدانه در چشم چپ او
 بند و در زیر زمین مناک کور کند و هفت روز
 خون آدمی دهد و بعد از آن آب دهد تا نهال بر آید
 و شمره بخته کرد و آن به تخمها که حقیقت باشد بکدانه
 و آنچه لیکانه باشد آنرا بکبره دو لکها هدایه هر وقت
 که خواهد در دمان خود گیرد و هر کجا که خواهد برود هیچ
 کس او را نمیبیند بقدرت خدای تعالی روایت
 دیگر تخم بید را بخیر در چشم راست کبره بند و در
 زمین کند و خون آدمی دهد تا آن درخت بار گیرد
 و در زیر آن درخت بنشیند و آینه بدست گیرد و

بیکان دانه در دهن کبر و در آینه نگاه کنند هرگاه
 که خود را نه بیند آن دانه نگاه دارد و دانه های
 دیگر کار نباید اگر از پوست کربس یا کلاه ساف
 و بر سر خود نهد و در وقت فرو شدن آفتاب
 بصبحه بیرون رود بطرف ستوران چیراگاه
 که فرو شدن آفتاب بخانه خود باز می آید پس نشان
 باشد و به بند که بر سر شاخ کاو و یا کاو میش
 دیوی نشسته باشد چون آن در نظر در آید همه
 دیوان را به بند و آن جمله مطیع وی شوند و فرمان
 بردار او گردند بقدرت خدا عز و جل و ستوری که
 بر آید عقب هم بر آید مقدم دیوان بر سر او نشسته
 باشد جامه او بستانند چون عاجز شود و بکشد
 که از بهر وی تحفه آرند و خود را بد و نماید و کاری

نخه زن

سخت که باشد بفرماید بکشد و در تخت فرمان او
 باشد نقیبت از طب قمری نوعدیکر که آسان تر خواهد
 بکشد و کربس یا کلاه و سه روز گرسنه دارد بعد از
 سه روز روغن زرد کاو یا کاو میش بد و خوراند
 بعد پانزده روز در هوا کند و پیش دمان وی
 طایفه هفت جبهه روغن که خورده باشد باز اندازد
 بعد آن روغن را در جگر خندان سبز بسوزد و
 دو بر تخته مسین بکشد و آن دوده را بشیر زین
 که فرزند نرینه اول بار آورده باشد بپزند و در
 سرمه خوب آهنی طلا کنند و در چشم کشد و هر کجا
 خواهد برده که او را نه بیند و او را نه بیند
 موجب است اگر خواهی که خفته در سخت آری باره
 خاک از آنجا که کربس یا کلاه خفته و یا نشسته باشد بکشد

و بر خفته باشد و هر چه در دل دارد جمله باز گوید
و آنچه بر سر ازان جواب گوید اگر خون گریه سیاه
در بینی چکاند اگر عمر لصد ساله موی سفید
نکند و اگر پس گریه با سینه غوک بر دست نالد و
در آتش کشند هر گز نشوز و آتش سرد گردد و
اگر دمنب گریه سیاه را لبوز و آن خاکستر مار عین
در سر مالد هرگز موی سفید نکند و اگر چه عمر او
صد ساله بر آید نعلت از طب قمری الغرض است
را گویند اگر سبب است لبوز و تا خاکستر نشود
بعده ممیده کرده باشد شافه ساز و هر زنی که دیر آید
وز حمیت سینه بر خود کبیر و در حاله باره بند اگر چه
بچه در شکم او مرده باشد بیرون آید اگر دندان
اسب بر کودک سبند و دندان با ساینه بر آید و

نخ

رنج نه نشد اگر دندان اسب بر کسی سبند که در خواب
بهوده میگویند و خرداک میکشد بر طرف نشود
البغل استمر را گویند اگر عرق استمر لبنازد و در
پینه شافه ساز و عورت بر خود چینه دفور داند
هر گز بار نکند اگر رسم استمر در خانه دود کنند
جمله موشان ازان خانه بگریزد و روست دیگر اگر
سم بای چوب استمر بکند و در خانه دود جلد موشان
و با بمیرند و هیچ موشی در آن خانه نماند محبت است
انجار و راز گوش را گویند اگر سر کین در از در چاه گوش
اندازی و بشیلی و ازان آب در بینی ریزی رفتن
خون با سند اگر سر کین خشک خنر لبوزی و با
سر که تر کرده در هر دو جانب بینی طلا گینی
خون با سند اگر سر کین تر خنر لبنازی و آب آن

بر کبری باب انار تر میشی یا مری و کی را که صرع
 داشته باشد بخوراند از وی دفع شود اگر پوست
 خرمابه بر صاحب صرع بنویسند بر طرف شود اگر
 نسبت او حلقه انگشته ی سازند و مصروع در آن
 کند صرع بزودی برود اگر شیر ماده خمر گرم کرده
 مضغه کند در دندان بر طرف شود اگر رحم یا
 امعاء بیرون آمده باشد شیر خمر گرم کرده بخورد
 بجای خود باز آید اگر کسی را زهر قاتل داده
 باشد شیر خمر بخورد زهر را دفع گرداند و حلال شود
 کور خرا گویند اگر مغز کور خرا بپزد و هر که
 بر لبه بول میکند او را بخوراند کمتر کردن بر
 طرف شود اگر سم کور خرا انگشته ی سازد و روانه
 یا مصروع در انگشت خود کند نیکو شود و اگر سم

اورا

و چون خشک شود بید و مقدار فلفل که در غلوه کند کرد
 در عین سرما در دهن گیرد سرما دفع شود و حوی کرانی
 در عهد آنکه از شراب اندک مست شود بکشد
 کل چرخ که گشاید حدی می شود و در دفع شراب
 اندازد و بخسند و بید چون بخورد و در حال مست
 شود در عمل آنکه هر چند شراب بخورد مست نشود
 یکتا رموی از دهن گرفت و بقول هر مس حکم نکند
 رموی از دهن خمرس بگیرند و بران این است بخوانند
 لا اله الا الله و لا اله الا الله و لا اله الا الله و لا اله الا الله
 کوش را است محکم کند و چند آنکه خواهد شراب بخورد
 مست نکرد و دیگر دفع بوی شراب و دانه جو بخاید
 و فرو برند بوی نیاید دیگر در دفع بل مستی بیهوش
 بروی مالند بیهوش نکند در عمل محبت هر که خواهد

که او را دوست دارند و بی او صبر نتواند کرد
 تحصیل از برای خود که غیر از زن او هیچ کسی
 را نخواهد بگردموی که در وقت سرشانه کردن
 می ماند آن موی بسازد و لبوزد و خاکستر او
 بر دگر طلک کند و جاع کند زن دیوانه او کرد و
 بجزر سخن او سخن کسی دیگر نشود و دیگر تلخی کوفند
 و تلخی ماکیان یکی کند و در قصبه یالده باز جاع کند
 آن زن عاشق و شقیه او شود و دیگر بگردش
 قطره خون کربه و بامنی خود بیامیزد و با شیرینی بهم
 هرگز خوردن دهد دوست او شوند و بی صبر نتواند
 کرد و دیگر خون دهد بامنی خود یکی کند هرگز ابد
 و طعام همان سست دوست شوند و بی او صبر نتواند
 کرد و بجزر سخن هر دو دوست و بای خود گرفته لبوزد

و آن

و بیان عمل فاحش
 بدکاره و منع کردن

و آن خاکستر را با شیرینی هرگز ابد دوست
 در عمل زن فاحشه اگر خواهد که زن فاحشه و طراز
 فعل خود باز السند و از و بر طرف شود حکم چنین
 گفته اند که بگوید که بگردموی که گفته رو خنک کند
 و میده کرده در طعام بدید چنانکه او نداند این
 فعل بد باز ماند و دشمن کرد و کرد زنا نکرود دیگر
 اگر زهره گفت رد و درم در طعام با در آب با زن بدکاره
 بدید تا بخورد شهوت فجور از وی برود و بعد از این
 زنا را دشمن دیگر اگر سوره قصص موبد و در
 پوست آهو پاکیزه بر زن بدکاره بند و شهوت
 فجور از وی برود و زنا را دشمن دارد و عمل دالین
 زن صالح و فاسق اگر خواهد که بداند که زن بدکاره
 یا خانیه بگیرد دندان کرک و در روغن زیت اندازند

چون خواهد که جمیع کند قضیت را بدان دندان روغن
 طلا کند و جمیع کند و بچسبد آن زن تمام ماجر او خود
 بگوید دیگر اگر دل بوم در کف دست حب زن
 بهند او در خواب هر چه کرده باشد از خیر و شر همه
 را بگوید و او را هیچ خبر نباشد دیگر اگر زبان شوک
 در باره جامه کتان سفید بچسبد و در سینه زن بهند
 که او در خواب باشد هر چه در غیب کرده باشد
 همه بگوید در عمل شراب خواره که شراب دشمن دارد
 بکند و در دم سر کبی شیر خشک میده کند و در
 شراب کرده بخورد شراب خواره شراب را دشمن دارد
 دیگر شراب بخورد دیگر اگر زهره زان را در حنری
 کرده شراب بدهند که اثر آب یک ساعت صبر نمواند
 کرد چنانکه بداند او شراب را دشمن گیرد و کرد او
 نکرد اگر سوره مومن را بنویسد در شب بر

جامه

از خفته خرافات

جامه سفید و بر جامه شراب خواره بند و شراب را
 دشمن گیرد دیگر اگر خواهی که کسی هر چه کرده باشد
 پیش تو معلوم شود چنانکه از خیر و شر بگوید
 و او را هیچ خبر نباشد اسما بنویسد و در زیر بالین
 او بهند هر چه در عمر خود کرده باشد همه بگوید و او را
 هیچ خبر نباشد اسما را نیست یا مملکت یا متجانی
 یا طهوا یا شفیقو یا یا مالمینوس یا دعینوس یا مشرویا
 مسکت یا معیقلون یا متفولون یا شعابارث یا سلم
 یا سلم یا سماء بیت و صلی الله علیه و آله اجمعین
 اگر کسی خواهد که مانده نشود و در پیاده رفتن خفتن
 نامهار را نوشته بپوشد خود بند و هر چند که راه رود
 مانده نشود دیگر اگر خواهی که دوست و دشمن را از یکدیگر
 جدا گردانی همه نامهار را آب بشوید و بخورد و

دنان بخته بدید تا بخورد از هم جدا کردند و اگر خواهر
که خواب کسی را بیدار آن مقدار روزی که خواهد
بگیرند کاغذ بریده دراز دید آن کاغذ بنویسند این
آیت را بنام هر دو فریق آیت خذوه فغلوهم بحکم
صلوه ثم فی سلسله زرعهما سبعون در اعافا سلسله
و این آیت را تا پایان کاغذ بنویسند پس الکاغذ
آن مقدار شست که خواهد خواب بسته شود عمل غایت شدن
اگر تخم کدو را بجای لکارت و آنرا بدله آب خون آدمی
دهند تا هفت روز اگر بیشتر میسر شود بهتر بود و
بعده آب بنهند تا بزرگ شود و بار گیرد نوبه
بنکنند که اول کدو گرفته است آنرا نشانه کند
تا بزرگ و بخته شود بعد بریده خشک کند و
سه شش ببرند و همه تخمها را و بیرون آرند و آینه
در رویت گیرند و لیکن تخم در دمان اندازند و روی

لکودر لکودر

در آینه نظر کنند و اگر تخمی که در دمان گرفته است
در روی خود را در آینه نمی بیند آن تخم بگیرد و
هر جای که خاطر خواهد بود و اگر آن کدو را و
لکها دارد و هرگاه که خواهد در دهن بگذارد و صراحی
سازد و از هر تخمی که آن صراحی برکت از شراب و
غیره تا در آن خم شراب باشد از کدو کم نشود و آن
تخمها را دیگر اگر لکارت و آنرا دهند در حاله سر وید و
بار گیرد همان است دیگر اگر کف دریا بدست نالد
و پیش چرخ گیرد و روشنای چرخ برود دیگر اگر بیه
ماهی را بگیرند و با کل بیاورند و لکها دارد و چون
سرمایکند و این کل را در طشت آب اندازند و بخت
بماند ما هیان حوز و بیدار شود بفرمان خدا تعالی
دیگر اگر پوست کرک طبل سازند و آنرا بنوازند از آواز

و هر کسی که دف و وهل و طبل باشد همه پاره پاره شود
 در منی بستر شدن مرد و زن اگر خواهد که زن و مرد
 در وقت جماع چون سکان بسته شوند و در روز نشینند
 چون دوسک بسته شده باشد در وقت جفت شدن
 بیک در لبان از سر سگ زنی بماند تا سر سگ ماده نعلبه
 هر دو جانب را که زن و در خانه هر که نهد چون در آن
 خانه جماع کند هیچ سگ بسته بماند اگر خواهد که آن
 مرد و زن گشاده شوند از هم آن ربهان را از خانه
 بیرون آرند که ده شوند دیگر اگر خواهند که کوسفه را
 سگ نماید بکیند تخم لیس نفع کند و در کار سگ ساه
 بکارند و آب دهند تا بخت شود و نعلبه از پوست او بماند
 سازند و آن ربهان را در کردن کوسفه بند و در نظر خلق
 سیاه سگ نماید و اگر این ربهان دور کند کوسفه نماید

دیا

دیگر اگر نمی که باشد بکارند در زمین و روشن تخم انگور بالا
 اندازند و در حال بر وید و کل کنند و بار بکند و بفرمان خدا
 عز و جل در عمل آنکه مانده نشوند در راه رفتن چون غلبه از
 برفه نهاده باشد در برفه او سه و نیم درم ز تیغ نفع سیاه
 بماند از دو برابر برفه بدارند و در استبان او کوشش کنند
 تا غلبه از بر برفه نشسته باشد چون بیکان بروی کرد
 آن برفه که در آن سیاه انداخته بکند و شکند آن
 سیاه چون سگی شده باشد آنرا اهل منزل نکند گویند
 و این گویند را در دهن گیر و و صد فرسنگ اگر خواهد روزی
 سرفه او را هیچ ماند که نبود دیگر اگر سرفه از حیرت کند
 نتواند دوید اگر سرفه چهار با سگ چیر کند نتواند
 تا بکند کرد و اگر طوقی در کردن حیرت کند
 بایک نتواند کرد دیگر اگر زبان سگ در میان دهن

سیاه سگ

زیق

خود بدار و پوشیده هیچ سگی روی بانگ نتواند کرد و عمل
 رنج نیدن کلال بگردن شاخ پنج بامست است صاحب اک که
 یکی ازین هر که گام که تیراده کلال اندازند جلد کوزه و غیره
 باطل شود رنج نیدن چرم اگر سر کن شوک را در تیار
 چرم اندازند همه چرم کنند شود رنج نیدن روغن کرکند
 سکستان و در حور روغن کراندازند روغن نشود و دیگر
 بگردن حمره دورک که سر کن غلوه کرده سیامی بر دواترا
 مسیده کرده غلوه سازد و در پیش کاوی که در حوراری گردد
 باندازند کرد تا آن غلوه بر نندارد و رنج نیدن طبخ می اگر
 خواهد که طبخ می را بر ناند بگردن مرد اسنک در تنور افکند
 نان همه کند شود و بوی بد آید دیگر اگر باره از زیر
 در و یک افکند گوشت نه پزد و رنج نیدن بدان آب که
 فقا عی قعاع را تر میکند انگوزه را در آن آب کاند و حل
 کند

ع

لج

کندن آن آب قعاع را کنند منجم را هم کشاده شود و شربت
 بر رو رنج نیدن باغبان باره کو کرد در جامه کرده کند
 و در سر جوی آب در کوشه بپزند تا آب بروی بگذرد
 هر کجا که برسد سبزی باطل شود و دیگر اگر زرنج و انجیر
 در کره بپزد و در جوی آب بپزند این آب هر کجا که
 برسد باغ خشک گردد و دیگر کو کرد و صابون در
 جامه کرده کرده در جوی آب بپزند این آب هر جایی
 که برسد همه سبزیها خشک شود و رنج نیدن مطرب
 اگر نوشادر در شراب یا در نان یا در آب کرده هر گرا
 بخوراند آواز او بر طرف شود و دیگر اگر خواهد که هنی
 شکسته باغیر و بر او حل کند چنانکه دیگر جدا نشود و گردد
 اهنک خشک باب سفیدی بیضه حل کند و برین آب
 وصل کند محکم شود چنانکه باز جدا نشود اگر خواهد
 که بلبشک نوشته پیدا آید بگردن موم را و در روغن

در این آب
 چغندر شکسته

کچھ بکارتند و ہرچہ با و نقش کنند و ست روز بکارتند
و بعدہ لبر کہ برش نشویند نوشتہ پیدا آید چنانکہ
اگر ہزار بار نشویند زود اگر خواہد کہ در غلہ گرم نہند
اگر در چاہ یا طرف غلہ انکوزہ دود کنند یا در کاه
انکوزہ دود کنند و در میان غلہ ہند در غلہ گرم نہند
و اگر انکوزہ در چوب طلا کنند چوب را گرم بخورد دیگر
کرات الکرسنی در سفالہ آب ناز سیدہ بنویسد و در
میان غلہ ہند در غلہ گرم نہند و برکت شود نوعدہ کرات
برای فقیر بکیر روز چہار شنبہ کروشے کہ دودم داشته
باشد و آنرا بکشد و دودم او را لگا ہمار دود و آنکشی
سازد از طلا یکی از برای دست راست و یکی از برای
دست چپ و این غرمت بنویسد و در میان انگشتی
نہد بسیار عجیب و غریب سیدہ دست راست اینست
بسم اللہ الرحمن الرحیم صبر بر ہر کہ این انگشتی باشد



ورق این صغیر در رخت
ورق بعد از این
صغیر واقع شدہ

از غرمان

دیوانہ شود در عمل آتش بسنی بکیرند بہ عورت
بہ باخہ یکی کردہ قدری در کف پای دوت
طلا کردہ اگر آہن گرم در دست کیر و نشوز و دیگر
اگر کلی سنج را در دود کو کرد و دارند سفید نماید
در نظر و باز نشویند سنج دیگر اگر روز یکشنبہ
ما پی آبی را بکیرند و در سایہ خشک کنند و مہدہ
کردہ در جامہ کرہ کنند ہر وقت درون آب بود
آن کرہ در دہن کیرد او را ہیچ ضرر نکند و دم
گرفتہ نشود و دیگر اگر تخم ابانک یک مشت بخورد
سیردہ روز کر سنہ تواند بود در عمل رفتن بالا
آب دو نعلین از چوب بلہ زرد و آنرا بار دشت
ارجی بکشد باز سر پوشش آن چوب بلہ زرد و
چون در پا کشند بالا آب تواند رفت دیگر از
درون شکنہ نیک سنگہا بیرون می آید اگر آن

۱۸۲

نکند را در دهن گیر و در دریا رود هیچ ضرر
نکند دیگر بگرد و روز یکشنبه چشمها را با آب و
چشمهای باخته و تلخه ننگ همه را حبه سازند
و در ورق زرد گیرند عجد در ورق نقره گیرند و
عجد در ورق مسی گیرند و در دهن کنند و در
آب برود هیچ ضرر نکند دیگر جانوران ای مسخر
اگر دو و کیفیت باز گویند دیگر استخوان حید و استخوان
بوم در خون طایسی سموده و آمیخته کنند و عذوله
سازند هم در ورق زرد و نقره و مسی چنانکه مذکور
شد بکنند و در دهن گیرند چنان شود که چهار صد
فرسنگ تواند دیگر اگر مغز ساق کرک را در هر دو
گفت طلا کنند همین حکم دارد در موی لبه شدن مردود
بازن در وقت جماع اگر خواهد که زنی و مرد بطریق
سک لبه بنهند بگرد پوست مار که آنرا بپزند و بی
کلی بپزند

۱۰۶

۹۴

کبچلی گویند درست که جای ناقص نباشد و غوک خورد
بگردند و این پوست مار در دهن او بکنند و دهن او
بدوزند و لکها دارند چون بخوابند که مرد و زنی در
جماع لبه مانند بوقتی که مرد زنی جماع کند بر جخانه
الثنی بپاویزند هر دو لبه مانند تا آن پوست که
طلسم ساخته اند و در کنند را نشود در موی کین
عورت نابدا شود بگردند سو سمار جکلی هفت روز
کر سینه دارند عجد گوشت بخوراند و سر کنی او بگردند
و لکها دارند بوقت حاجت قدری در دست نگه کنند
یعنی خط کشند و هر عورتی را که بنماید و مشت بپزند
و زیر بغل کنند او در نظر آن عورت پستان او نابدا
کرد و اگر مشت بکشید و دست بشوید پستان ظاهر
آید مجرب و از موده است و الله اعلم بالصواب
هفتاد و ششم در علاج درد سر و نیم سر و کام و نزله

وسوس و افزونی و دراز شدن موی و در پیش
و بر آمدن موی در علاج درد سر زخمی و فتنه
بآب حل کرده بر سینه بریزند و در شاکنی شود دیگر
اگر کسی را درد سر باشد گشنه خشک را با کلاب
حل کرده بخورد در درد سر دفع شود دیگر بپنج بجز
و باز بخیل آب حل کرده بر پیشانی طلاکت نیکو
شود دیگر کلونچ چینه در آتش اندازند تا گرم شود
بعده تغار بر آب پیش خود دهند و بالا خود لغانی
پوشد و لیکن کلونچ در تغار آب سینه از دما گرمی
آن در سر سرب است کند در درد سر و در شقیقه نیکو
شود دیگر سر موشی پوشیده شد بر سینه بپند
و بر سر بپند در درد سر و در شقیقه دفع کرد دیگر
اگر کسی را درد کند بجز را در سر که ترکند که برآمده
شود تا سه روز چهار بخورد نیکو شود دیگر اگر کسی را

نوروزی

پیشی

سر فروس له بود شراب بخورد دفع شود دیگر هر که را
زکام و سرفه باشد ریم و رحمت و مسقال چهار
بخورد نیکو شود علاج زکام سوره الهکم الکاتر
بر صداع و شقیقه بخواند و بدم دفع کرد و دیگر
سریشانی را نیک کرم کند چنانکه خوی کند دفع
شود و مجرب است دیگر وقت خفتن بر کال نبات
در دهن کند و بخشد نیکو شود دیگر اگر جوز لویه بخورد
زکام دفع شود دیگر از برای دفع زکام در وقت
خفتن دو دکاند در پیشی بگرد و دیگر زنجیل در دهن
گیرد زکام بر طرف شود دیگر چون زکام آغاز شود
تا سه روز چهار ده پیل کرد و درست فرو برد
بآب شیر گرم بر طرف شود علاج زکامی که دیر مانده
باشد و نزله رسیده باشد بگرد آرد و کند و مسقال
آب سوس و ده مسقال جفتی نشانی آنرا میدهد کند

در وقت خفتن
بر کال نبات

تجا با آب حل کرده سالاید و باک سوس کوشاند
تا بقیه ام آید بعد از دو مصلحت نبات و کینه
ز عطران در روی اندازند و مثل جراح نکند تا
نخسته شود و فرو د آرند و شکر گرم بخورند صحت یابد
مخبر است علاج سوس مفضل گردی و عطران
و و جنر و با آب سالید و روغن کینه سیاه و دانه جنو
یکی کرده بزنند و آن روغن را با سالید و در سر بماند
هر سوس که محکم شده باشد فرو ریزد علاج بر آمدن
و افزونی و درازی موی بکشد آب هکمه یعنی زهره بلور
آب در کند و مقدار آب روغن کمی کند و بکوشاند
چنانکه آب هم بر طرف شود و روغن بماند و در شسته کند
و هر شبی در سر مالید چنانکه چرب شود و در اندک روز
موی بر آید و دراز و سیاه شود دیگر مکی را بکشد و در روغن
بکوشاند و آن روغن در سر اندازد موی بر آید و دراز و

سیاه

سیاه شود دیگر بکشد و خون شکر خشک کند و لباید
و بر سر سالاید موی بسیار آید و دراز شود دیگر
بکشد و خون شکر خشک کند و لباید و بر سر سالاید
موی بسیار بر آید و دراز شود دیگر بکشد و زان سیاه
را و لبو زرد و باروغن زرد کاهوی بیاورد هر موضع که
موی رفته باشد طلا کند و رو بر آید و نیک دراز شود
دیگر موشی که خورد بکشد و او را در آب بزنند چنانکه
تمام آب شود بعد از این آب در روغن اندازند و بپزند
چنانکه تمام آب بر طرف شود بعد از این روغن جای
که موی نباشد مالند موی بر آید چنان شسته ام از او
معتبر که اگر بر کف دست اشیر این روغن مالند موی بر آید
علاج ریزیدن موی بکشد و اشخی روز پنج و آهک در ساله
تر کند و بر موی مالند همه بپزد و دیگر اگر موی زیاد و
که در مژه بر آمده باشد بسیار و دوجه یعنی شک که در

معتبر

آب که در چشمها و وسیه آنها می باشد با سرکه هم در شیشه
 کند و چهل روز بر سر کنی آن آب کند بعد بذر آرد و
 همچو مسکه شده باشد و آن مویرا از آنجا برکنند و این
 مرهم آنجا ببالند بپنج او را بسوزد و دیگر برین بید و دیگر
 بریضه مویرچه را با باروغن کبچد ببالند و در آفتاب بدارند
 و از هر جای که موی برکنند آنجا طلا کنند و دیگر بریناید دیگر
 زرنیج و شکک گرفته با سرکه حل کنند و در جای که موی باشد
 طلا کنند موی بریزد و اگر بعد از آن از روغن تخم معصف
 بر آنجا ببالند و دیگر موی بریناید علاج بر طرف کردن
 موی که دیگر بریناید بگرد شکک آسی و در شکک ببالند
 و در آفتاب خشک کنند و با کزب بند و اول مویرا دور کنند
 بعد در آن موضع ببالند هرگز بریناید و اگر خون خمرش
 در چشم کشند که در روی موی زیاد نی باشد برکنند شود
 و بریناید نوع دیگر بگرد زهره کا و یا سفید بریضه مرع بپزد

و از هر جا

و از هر جای که موی برکنند باشد چنانکه از سر برکنند
 شود آنجا ببالد تا سه روز دیگر بریناید نوع دیگر از هر موی
 که موی برکنند باشد زهره کلنگ در آن موضع ببالند
 و دیگر موی بریناید نوع دیگر خون شب یک را بروی و
 خایه کود که ببالد نشده باشد ببالند موی بریناید
 هر چند کلان شود با آب شتر دهم در دیوانکی و مانجولیا
 و دوران سر و بهوشی اگر شود اخیال باشد ناس
 شیر کو سفند و روغن ماد کا و بدهند و اندام بر روغن کا و
 و شیر حیرت بکنند و مدام ناس شیر و زنجیل و عسل بدهند
 نافع آید و رحمت سودا دفع آید اگر صفر اخیال باشد
 ناس روغن پاچه و روغن کدو و شیر عورت بدهند
 شفا یابد علاج دفع دیوانکی زنجیل و قند و شیر
 کو سفند بکجا کنند و ببالند و دیوانه را دهند دیوانکی بگو
 و دیگر اگر یک هفته دیوانه را گوشت کوزن خوردن دهند

نیکو شود دیگر در سنگه ان خمر و سسکی باشد مانند نور
بر کردن و با رنگ آسمان کون این سنگ هر کردن دیوار نشیند
نیکو شود دیگر بکبر و نیش گزوم و ناخن مسکی ساه و ناخن
باخته هم را در جرم است بر دوزخ و بر کردن دیوار نشیند
نیکو شود باب نوزدهم در علاج خون بینی بکبر
کافور و آب حل کرده در بینی چکاند خون بالیند
دیگر اگر کاغذ لبوزند و به پیچند در بینی ریزند خون
بالیند دیگر سر کین کا و خشک سوخته و خاکش
در بینی و منند خون بالیند دیگر خون بینی که بهیج
دار و نالیند بکبر و آرد و ماش نآب اناله کند و طارک
سه طلا کند خون این اناله در سه خشک شود خون بینی
بالیند دیگر سر کین کا و کرم در پیش نه طلا کند خون بالیند
باب بیستم در علاج چشم و مردمه آنکه رگنی از ارکان حکمت
والتی منافع چشم است زیرا آنکه حکم را و از ریس اعضا

گویند

گویند او همه را اعضا موعظه و مهمل می مانند از نبی است
که رسول صلی الله علیه و آله وسلم او را بلفظ اکرم یاد
فرمود و گفت من احبکم عنیه فلا یکتی العصر و در ملائمت
اکتیا له لیسار جاب و صیت کرده بقوله علیه الصلوات
والتسالم من اکتله یوم عاشور الم تر مد عنیه ابداء علاج
رمد بینچ کید باب سوده در چشم کشند در حال درد
ساکنی شود اگر مار دآن در چشم کشند در چشم ساکن
شود اگر انکور شفا بشیند و آب در چشم کشند آب از
وی برود و درد ساکن شود اگر بر کار سر مردم که سفید
شده باشد شیره عورت در وی سازند و لب بند نامحج
جلا ب شود و در چشم کشند درد نیکو شود علاج موی
زیاد و نه که در چشم باشد اول موی زیاد را از یک
چشم بر کند بعد خون دهد با دیوچه آبی خشک شده
در چشم کشند دیگر زوید موجب است دیگر اول موی

کریمانه

زیادتی را بر کند بعد خون دهد در چشم کشند و بگریزد
و آب دویدن را باز دارد علاج کل چشم بگریزد
گوشتن با شیر عورت بسازد و در چشم کشند کل چشم
قدیم و جدید برود و دیگر شیر زن که تخت کج لوله
آورده باشد با نبات بپزد و در سه روز در چشم
کشند سفیدی که نه را که در چشم باشد ببرد و دیگر سرگین
خفته که روزی که باشد با غل آغشته در چشم کشند
کل که نه دفع شود مجرب است دیگر اگر کسی را کل در چشم
باشد بگریزد و کفک دریا بار و غن پنبه دانه حل کند و در
چشم کشند کل بر طرف شود و دیگر هر که را چشم درد کند
آب کشنیر سه قطره در چشم کند و در دفع شود و دیگر اگر
کسی را از چشم آب رود و سر مژه را با کف دریا در چشم
کشند نیک شود از برای شب کوری بگریزد سرگین کینک
و با آب باران حل کند و در چشم کشند بر طرف شود دیگر

بکشد

بگریزد مکی را و در لته بپزند و در گردن او زنند و در
چشم بپزند و دیگر بگریزد زهره رو باه در چشم کشند شب
کوری بر طرف کند دیگر هر که را چشم درد کند و نفقش را
با کلاب بگوید و در چشم کشند و در و اما سی را دفع
کند دیگر هر که لاله را بسیار بیند چشم را روشنی کند
دیگر هر که پودینه بسیار خورد چشم را روشنی گرداند و دیگر
هر که خون خروس در چشم کشند که در وی موی زیاد باشد
باشد بر کنده شود و بر نیاید و دیگر خون موش بهین حکم
دارد و دیگر لول کودک و زعفران و نبات به حل
کرده در چشم کشند سکو شود و کل قدیم و جدید دفع
شود علاج دفع پرده چشم فرقل خوب مسده کرده
و از جامه گذرانیده در چشم بگریزند نیکو شود و دیگر شیر زن
که تخت پسز آید باشد با نبات حل کرده مداوم در
چشم کشند و بالا چشم لته بپزند و در چشم بگریزد

کشد برده دفع شود دیگر بیکرند سرکن باز و اینکین حل
 کرده در چشم کشد روشن شود دیگر بیکرند زهره کس
 با اینکین حل کرده عسل در چشم کشد روشنایی زیادت
 شود علاج تاریکی چشم بیکرند صندل و جوز بویه نایب
 و در چشم کند تاریکی دفع شود دیگر بیکرند بیا سنج
 و آب اولسند و با عسل خالص حل کرده بمسلی در چشم
 کشد تاریکی چشم را دفع گرداند دیگر بول بوزنه در
 چشم کند تاریکی چشم را ببرد علاج ریش چشم ببرد
 زهره خوس با عسل بماند و در روز اول و دوم
 و سیم تا پنجم تاریکی چشم را دفع کند علاج سفیدی
 کل چشم بیکرند خون زغن که زراع سبزه کلان باشد با شیره
 زن که تخت بچه آورده باشد بیا میرود و در چشم کشد
 شب کوری و سفید را دفع کند علاج شب کوری بکند
 یکس آن مقدار که خواهند و چند دانه فلفل گرد و شیر

لوت

از مردمان نترسد و اگر خواهند که کروکند انگشتی
 دست راست را اگر و کند باز بماند اگر دست
 را اگر و کند انگشتی دست راست هم ایجا ببرد
 و این طرفه عمل است از حکیم سلیمان بن یونس بیکرند
 دو تخم بزرگ که نول او دراز باشد زنجور
 تر بود و ماده بزرگ تر و بر بالا را این خط
 سفید بود و در وقتی که هر دو حقیقت شوند و یک
 نوهندی بیار و عبده در دهن تخم بزرگ مهرند
 و یک مهر در دهن ماده بماند و هر دو مهر را آن
 کند عبده در میان سه راه روز یکشنبه در زیر رتن
 فرو برد و در یکشنبه دوم آن دیگها بیرون آرد
 و آن هر دو مهر بیرون آرد و مهری که در دهن تخم
 تر بوده باشد هر گاهی که بیدهند باز آید بر آن مهر
 دوم از برای راه رفتن اگر کسی بای نازک باشد

تخم بزرگ
 و ماده

و در راه رفتن نتواند بگیرد و پیش زان و پیه شمال هر دو
را یکی کند و در کف پای ماله پای او در زدن کند و اول
نشود و جهت یافتن و فانی بگیرد و شمال است چنانچه
او در شب بکشد و بار و زو وقت بر آمدن او باشد
چون راست را نشانه کند و خشک کند و بسیار
و از زبانی نیکو و فرسوده است که چشم بسته بوده
بیا لاید و بچرخان دان آهن نهند و بروغن ماد کاو
چون راست علاحه لبوز و دوده هر یکی جدا
جدا است باند انگاه دوده در چشم چپ آدمی که یک
بلوغ رسیده باشد بعد از گذشتن یک سال بکشد
و بالا چشم هفت بر یک پیل بند و پس هم فانی
بروی کشف کرد و دیوانه کردن آدمی بکشد و مغز
سرخ و در میان شراب بدهند بهوش نشود و دیگر
ریخ کوشن خمر که یکروزه که را با شراب خوردن و
دوانه نشود

عورت در باده مس بالند ما هیچ مرهم نشود و بعد
نماز شام در چشم شب کور کنند نیکو شود و دیگر بکنند
زهره خروش و زهره ماهی هر کدام که در چشم کنند
نیکو شود و شب کور را دفع کنند و دیگر ببار و فلفل کرد
و فلفل در ازوز بخیل و زرد چوب هم سیده کنند و
از خانه سفته بگذرانند و با شیر عورت چه مقدار باشد
سازند و در سایه خشک کنند و در چشم که ناخنه باشد
نیم یا غلوه بار و غن ماد کاو حل کنند و در چشم کنند و
چند روز مداومت نمایند ناخنه دفع کرد و دیگر اگر
موی بکهار رخته باشد دار و زرد کور با کیمز ماد کاو و مالند
در چشم کنند سرخی کنار با چشم برود و موی بر آید دیگر
اگر شب کور باشد همین دار و زرد کور با کیمز کوسفند حل
کرده در چشم کنند شب کوری دفع شود و بعد
داروی ناسنای و روشنای چشم بکشد و شیر ماد کاو آن

در چشم که ناخنه باشد
در چشم که ناخنه باشد

حبه

مقدار که خواهد بود در یک انداخته بچونشانند نافه
 بماند بعد از این شیر را در سبوی نو اندازند و یک بار
 سیاه تازه و هفت گرم در شیر اندازد و دهن سبوی
 محکم با کبر پوش بکشد و بماند تا یک ماه بعد هر سبوی که
 و هر استخوانی که در شیر باشد بیرون اندازند پس
 شیر را اجزایات بنند و از او مسکه بگیرند بعد
 یک خمر و کس بپارند و بای او بنند و دو حبه
 نیل خمر و کس را بخوراند تا شکم او براند و پاک شود
 و الگاه روز دیگر این مسکه با آرد همراه کرده غلوه
 سازند و خمر و کس را بخوراند و هر چای که بعد از
 خوردن مسکه اندازد بگیرند و در خفه اندازند
 نگاهدارند هر که از این چای در چشم کند چشم او روشن
 گردد کس روشنی گردد و هر علتی که در چشم باشد از
 تاریکی و نابینا همه دفع شود بسیار فایده مانده است

برای

تجربه کرده شده است و دیگر بگرد سپید مار ساه و در
 چراغدان بیض و زرد و دوده بگیرد و از آن دوده
 چون سرمه در چشم کشد تاریکی و نابینای و آب
 رفتن و چهره چشم را دفع گرداند ابيض شفاف صفت
 اسفنداج از زروت کینه نشسته افیون
 همه را کوفته بشیر عورت با سفید مرغ نشسته سازند
 و نگاهدارند بوقت حاجت بشیر عورت با آب حل
 کرده در چشم کشند هر دردی که باشد برود صفت
 و روت جهت تسکین درد از زروت بدر بشیر عورت
 نرم سوده بانبات مصری کوفته در چشم باشند درد
 را فرو نشاند خفیف شفاف ابيض اسفنداج حفره چشم
 نیم خمر و افیون عشر خمر و شفاف ساخته بوقت حاجت
 عمل نماید در و را صفر بگیرد و درم زعفران و نیل
 یکدرم و صبر یکدرم و مرود یکدرم همه را نرم کوفته در

چشم باشد شفاف احمر بکنند سادج عسسی قه
 عربی کنیزان نحاس سوخته که با اسفند آج تبه
 سحرقت خون سیاوشان زعفران این را سوده
 بشراب یا کلاب یا آب شفاف سازند دفع ناخنه
 که غلظت و دریا نده شده باشد علاج او بر دارند
 اگر مانع باشد که نتواند برداشتن علاج او بروی
 و قلعها بگیرند بکنند سادج و قلعها سیم و نیک بندی
 و بوره ارمینی و زنگار و دار فلفل از هر یک گرم
 فلفل و کف دریا از هر یک و دو درم صبر و سنبل
 و قلع از هر یک نیم مسقال زنجبیل و آمله ربع درم
 زعفران ربع مسقال نوشادر ربع درم هم ادویه
 نرم کوفته سازند بوقت حاجت لکار بریند ناخنه
 را و جمیع علتهای چشم را سود و از دیش اسود
 بگیرند اسفند آج آفاقا سنبل زعفران همه را

نرم کوفته

نرم کوفته باشد سازند در محل حاجت چشم
 کشند نافع آید انشالله تعالی باب سیم و یکم
 در علاج گوش و این چند نوع می باشد یکی آنکه از
 گرمی باشد علامت او گرمی روی و سر اندک
 درد سر و راحت یافتن از هوا سرد و علاج او
 روغن بنفشه با دوام و بنفشه و کدو و ازین شیر کرم
 کرده در گوش چکانند به شود دیگر سستی درم سر که
 و ده درم روغن کله بهم بچکانند تا سر که طواف
 شود و روغن باند ازین روغن و و سه قطره
 شیر کرم در گوش چکانند به شود و اگر دردی عظیم
 باشد شفاف ابیض یا فیونی حل کرده چکانند به شود
 و شیر عورت چکانند نیز فایده دارد علاج چندی
 دهن و اگر دهنی بچه کان بخته باشد بگیرند زیره
 مقدار یک درم طفل را با آب حل کرده بخوراند و دفع شود

علاج چشم

دیگر بگوید باز و وزاک و دار فلفل و پوست انار
و بنفشه را بر آب میپزد کرده در آب بخوشاند و خاک
آب بنامد صاف کند و هر روز و هر زمان مضغه
کند بخاک و دهن به شود و پنج دندان می کشود
و در دانتش اند مجرب است دیگر بگوید یک سنگ
باشیر کوه سفند سیاه حل کند و در بینی جگاند هر روزی
که باشد نیکو شود علاج بوی دهن بگوید هلد سیاه
قافله خود مصطکی زعفران مشک گل سرخ
صدبر که همه را میپزد کرده باب سرد و چهار سازد
بوقت حاجت او خفتن یک حبه از آن در دهن کند
و بخشد بوی دهن بکلی دفع گردد علاج زبانی که
در روی وی مثل خشنی نشوید میپزد که باشد بگوید
زنجبیل و فلفل و دراز و فلفل کرد و زرد و چوبه از هم
یکی بگیرد و در سفاله بریان کند و میپزد و سازد و بگوید

نبی جان

ثلث درم

ثلث درم آهک همه را با آب حل کرده تا سه
روز در روی زبانی طلا کند و لذت صبح تا بیکاه
بدارد و نیکو شود دیگر بگوید زنجبیل خشک پنج درم
در دهن انداخته و شیره او فروزد و نیکو شود
علاج حلق و اولدی که گرفته باشد بگوید انگوزه
با آب حل کرده بخورد حلق و اولد صاف شود و بگوید
بگوید آمله و نبات میپزد کرده باشیر ماد کاو بخورد و
گرفتگی آواز را ببرد و چشم را روشن کرد و اندو
علاج ناسور و خنجر یعنی فلفله بگوید شاخ و سبب
و کفش کهنه بسوزد و میپزد کند بعد بگوید روغن کند
و در دیک اندازد چونی بچونش آید بعد بگوید شام
را بر سر و در روغن چوبش آمد اندازد و این هر سه
خاکستری میپزد نیز در دیک اندازد و چوب شام
ا بر سر سوخته شود و دیک فرو دارد و روغن
لغها دارد تا یک هفته هر روز در موضعی ناسور

کامر سدر

علاج گرفتگی سید و آواز

فلفل

ماده

704

و خنجر طلا کند اگر با سینه رسیده و خنجر شده باشد دفع
 کرد و موجب است دیگر بر موضع خنجر این شکل بنویسد
 نمک شود و محراب است انیت ^{لش} ^{الوجه} علاج
 غرغره و غیره خون وقت غروب آفتاب شویو کاسه
 بر آب کند و کار در بولاد بکشد و این دعا تهفیت مار
 بخواند و در خواندن بر آب بدمد و کار در آب
 بر غرغره مالیده بکشد اینچنین کند لغویان خدای تعالی بر طرف
 شود و دعا انیت بسم الله الرحمن الرحیم اللهم ذب
 هذا الرج من السحاب النور و بقرت الله تعالی و من کل
 وارد داخل او جلد و لحم حتی سلمان بن داود بر جملک
 یا ارحم الراحمین اگر کسی را غمنا آید در کلوسه اشود
 این دعا را بنویسد بر پیشانی که دختر رسیده دو شسته باشد
 در دعا لبته نباشد در کلوسه و لغویان خدا تعالی
 نمک شود و انیت بسم الله الرحمن الرحیم ^{سراج}
 شمسی شامی ^{ملک} یا حلیم یا عظیم اللهم یا کاف
 ۹۵۹۸ ۹۵۹۸ ۹۵۹۸ ۹۵۹۸
 فی

705

۱۱۶

۱۵۵

بختی محمد البری صلی الله علیه و آله و سلم علاج بوی بغل
 بگرد و در آسنگ و آهک بر آب حل کرده بکلاب در
 بغل طلا کند تا بکهنه بوی بغل دفع شود نوع دیگر
 مشک و صندل سفید هر دو را امیده کرده آرد
 چوبشازده ^{درم} و ^{درم} هم را بکلاب حل کرده تا دو هفته
 در روز مالده بوی بغل بر طرف شود نوع دیگر بکیر و
 مرد و آسنگ و یا سرکه کهنه حل کرده در بغل طلا کند
 بوی بغل بر طرف شود نوع دیگر تخم اسپند با خون
 آشته حل کرده در بغل کند بعد چند روز بوی بغل دفع
 شود نوع دیگر بکیر و زنج و مرد و آسنگ بکلاب حل کرده
 در بغل طلا کند دفع شود نوع دیگر اگر بوی بغل قوی باشد
 چنانکه ظاهر شود کوسه فلک کند و در حال شکم
 چاک کند و تخم برهنه شود و روده کرم را در زیر بغل
 گرفته و رجایی کرم برهنه چنانکه یاد بر و بر نهانک

باس روز باب کرم نشود بعد ضل مال و
 لغو مان خداست کلی و مع شود با است دوم
 در علاج دفع و مل و تخکی جراحی اگر کسی بخانه
 کیوتر و سرکین و اشتهای کمی حل کرده و گرم کرده
 بر دمل بندد در حال خسته شود و بطریق دریم برود
 نوع دیگر مرهم و مل جهت بخت جراحی است و
 بکیر و روغن کنجد و موم سفید موم سفید را در روغن
 بگذارد و بعد بکیر دست درم مردار سنگ میده کرده
 در روغن مذکور اندازد و دست بزند تا مرهم شود و بعد
 در دمل طلا کند لغایت نیک است نوع دیگر هر جراحی
 را که دهن بسته کرد و اگر خواهد که سر او بکیر در زرد بود
 و بسوزد و هم و زنی خاکستر آهک کند و در روغن تلخ
 بکشد و قدری از آن در دهن جراحی مالده و عسل
 بماند و دهن جراحی کشاده گردد نوع دیگر جهت تخکی

و اگر

در دهن جراحی

جراحی است که هیچ دارو قطع نشود بکیر و قدری نخل و
 قدری کل سرنج یکی کرده باب حل کرده چهارم
 روز با سنج روز طلا کند نیکو شود و دیگر بر کبوتر
 یا فاخته بسوزد و خاکستر را بکیرد و بار و غش کند
 مرهم کند و بر لشی مالده بشود و دیگر زخم و جراحی
 که هیچ چیز نیکو نشود شام ابرص را در میان روغن
 تلخ بریان کند تا بسوزد و بعد روغن صاف کند و
 در موضع جراحی طلا کند به شود و دیگر سنگ جراحی
 را با آب لب بند اگر آب او سفید باشد بعد آن
 سنگ را با کار دیند و در جراحی بر کند نزدی
 نیک شود و دیگر تخم سپید کهنه را با بند و در جراحی نکند
 نزدی نیک شود و محب است و در گوش که از سردی باشد
 علاج او بخیرمای کرم در گوش حکا کند مثل سداب و
 آب پیاز و آب سیر و آب با لونه و غیره و از روغنهای

علاج و سنگ در جراحی

کرم مثل کل و روغن زیت و روغن بادام تلخ در کوشش
 چکانند در کوشش که از باد غلیظ باشد علامت او است
 که گرانید در کوشش باید و آواز ما در سر علاج روغن
 ترب در کوشش چکانند بر طرف شود ساختن روغن
 ترب بکیر و آب ترب سه مشقال یا هفت مشقال
 روغن زیت اگر روغن زیت نباشد بد آن روغن
 کجاست و یا ده مشقال روغن کل یا آب ترب چکانند
 تا آب بر طرف شود و روغن شیر کرم چهار قطره
 در کوشش چکانند در دفع شود اگر در کوشش که از
 سر ما باشد علامت او است که با دسر و کوشش
 رسد و در خیزد علاج شراب خوردن فایده دارد
 و روغن کل و اندک افیون یا شیر حل کرده در کوشش
 چکانند در دیر و در کوشش که از بلغم باشد علامت
 او گرانید و در و اندک باشد و از چیزهای کرم کثرت
 بانی

یا قن علاج روغن فرقیون و باروغن شبت در کوشش
 چکانند سود دارد علاج کرم کوشش که از تری و باد یا بکیر
 مقداره عدس انگوزه در شیر عورت حل کرده در کوشش
 چکانند هر روز سود دارد دیگر سر کین اسب یا در کوشش
 ناز آب اول بشنید بکیر و در کوشش چکانند در کوشش
 و کرم کینه برود دیگر آب سیر بکیر و باز هره کوشند
 برابر با میزد و بچکانند و در کوشش چکانند کرم کوشش
 برود دیگر سر کین یکس یا شیر عورت حل کرده در کوشش
 چکانند در و کرم بر طرف شود علاج ریم کوشش
 بکیر و عمل صاف چهار قطره در کوشش چکانند برود دیگر
 اگر سوره فاخته را در ظرفی با در کاغذی بنویسد و
 در روغن بنویسد و در کوشش چکانند در کوشش
 برود و دیگر در و نکند علاج در کوشش که کهنه کوبند
 این دغا بنویسد صحت یابد اگر هر دو طرف آگاس کرده

باشد هر دو طرف نبولید و اگر یکی نب باشد در هر
 دو طرف نبولید اگر یکی نب باشد در یک طرف
 نبولید نیکو شود و دعا انیت اره که هر سوات بلاد
 منی طلبت و س سالک علیک ریم حق استغنی به طایا
 اللہ یا اللہ یا کریم یا رحیم دیگر ترکیبی سیاه بایستاید
 و بر کهنل طلا کنند و فو کت است کرد و مجرب است حکم تجربه
 کرده اند باب بیت شوم در علاج درد دندان و حکم
 شدن بیه دندان علاج اگر از گرمی باشد بیکر و سرکه
 و کلاب و رومانی و اگر کت کن نماید اندک کافور
 با کلاب و سرکه و عرق کافور زبانی و آب لسان
 التحمل که در و برک خیار و کزمار و چوشانیده باشد
 با سرکه در دمان گیرند فایده دارد و اگر روغن کل در
 دمان گیرند فایده دارد و اگر دردی قوی باشد افون
 در دندان گیرند فایده دارد و سرکه و نمک بهم آمیخته

در دمان

در دمان گیرند فایده دارد و دیگر این شکل بر کاغذی
 نبولید و بر دیوار بپزند و در یک حلقه میخ آهن بزنند
 در دمان کن شود و اگر در دمان کن نشو میخ دیگر در حلقه
 دوم بزنند و اگر نه در سیم و چهارم بزنند البته در دمان
 ساکن شود و شکل انیت  دیگر
 که با دافع درد دندان است هیچ چیز بهتر از این نیست
 دندان کودک که تحت بغضه آن دندان را در فم
 کرد و اگر زن بر خود لکهار دمان آن دندان بر آن باشد
 حل نکرد و اگر مرد با خود دارد درد دندان او را نشود
 و در چشم مردمان غیر نر باشد دیگر شالنگ کاودا
 سوخته و با سرکه حل کرده بر دندان طلا کنند در و بر
 شود دیگر زرد چوبه بر دندان بکشد و در و بر شود
 است دیگر بیه دندان بکشد و مصطکی مسیده کند با لسان
 و روغن ضم کرده حلوا بزند و قرصها سازد و در شب

با سحر و جادو

۴۲

علاج درد دندان

شکر

بهر کسی

نکته

در دمان

در دمان

در دمان

در دمان

در دمان

در دمان

در دمان

در دمان

در دمان

قرص در دندان گیرد آهسته بگذارد و بچ دندان
محکم شود و آب رفتن و ماز را بر طرف کند و بکر هر روز
دندان نیک نشوید بچ دندان محکم شود با حبس
در علاج ماسور و بواسیر علامت در مقعد و خارش
و خلیدن مقعد و چکیدن خون و زردی زنگ لشره
قراقرض شکم و گاه براند و گاه فضا کند و در وقت
حاجت آواز آید علاج بواسیر بکرید مسکه کاو و
کبیضه سیاه را امیده کرده با مسکه مذکور چهار تا هفت
هفته بخورد و به شود دیگر تلخی کاو نازه و شکر کرده
پنج روز چهار بخورد و بکلی دفع گردد و هر عتی که باشد
و زوافت دیگر ماز و کل و برگ هر دو تخم کله هم برابر
کوفته در یک کاسه آب جوشانیده در وی چند بار بشوید
بواسیر دفع شود دیگر بکرید کرمان بسیار در روغن
زیت یا روغن کبیضه اندازند و در شیشه کند و چهل روز
در آفتاب

در آفتاب بدارند بعد از این روغن در مقعد طلا کنند
ماسور دفع گردد و موجب است دیگر زهره ماهی بر مقعد
بواسیر برود دیگر از پیله غوک مقعد چرب کند بر طرف
شود و اگر استخوان ماهی دود کند بهی حکم دارد و اگر
انگشت دست چرب را یا روغن و نمک شک آلوده
کند و در مقعد مالند و در یک هفته نیکو شود و دیگر مکرر
کاوشش خشک را بسوزند و آن خاکستر را در زمان
قضا حاجت بجای آب در مقعد مالند در سه روز
نیکو شود و دیگر دفع بواسیر فلفل کرد و فلفل دراز
سها که یعنی شکر شکرت ^{درم ۹} همه را امیده کرده بعد از ^{درم ۹}
قضا حاجت بر مقعد مالند تا یک هفته بواسیر از میان
بر طرف شود دیگر بکرید مقل از ضیق و سند روس
پوست مار این هر سه دارد کوفته غلوه کند مقدار
نخود یک غلوه زیر مقعد دود کند بواسیر دفع شود

علاج ناسور بکیر و استخوان آدمی میده کرده مثل
 او صبر بکیر کند و ناسور طلا کند به شود دیگر استخوان
 سروده لبوزند و آن خاکستر ناسور باشد بر طرف
 شود و بکیر زبان سک و باز زبان کره خشک کرده و
 میده کرده ناسور باشد چند روز مد او مت ماند
 ناسور بکیر دفع شود بابت بیست و پنج در علاج قضیب
 قضیب بکیر و بلیله باب سوده بر قضیب طلا
 کند و میده که قضیب بر طرف شود علاج اما خصیه بیضه
 مرده سنگ را با نند و در حایه طلا کند آماس را و
 نند بابت بیست و ششم در علاج باد صرع بکیر تلخه
 شغال و بلیله کرد و روی اندازند و در و کوش و کین
 باد و بزند چون خشک شود و لکها دارند چون صرع بکیر

بکیر

و بخت

چهار بلیله میده کرده به پنج در مرد و سوراخ بینی او
 بدست دفع شود و بکیر بکیرند کور موش و در شکم
 او بلیله کرده بند دارند و بالند تا خشک شود و بعد
 از شکم او بستانند و سه چهار بلیله را میده کرده و در شکم
 در بینی او فرشته نیکو شود و دیگر اگر بکفته کین را در شکم
 بکیرند و در بینی او چکانند نیکو شود و بکیر بکیرند کافور
 و باب کدوی تلخ حل کرده در بینی او چکانند صرع چنانچه هر روز کان درم
 بر طرف شود دیگر از قول امام جعفر صادق و چهار در شکم زیاد
 رضی الله عنه سوره جمیع را بنویسد و بشویند و ناسور روزی یک بار
 آب را در بینی صاحب صرع ریزند بر طرف شود تا بدو درم
 دیگر اگر صاحب صرع را جگر کبک خوردن دهند
 نیکو شود و دیگر اگر کبک حبه زهره ماهی در بینی
 صاحب صرع چکانند و در شکم باب بیست و ششم
 در علاج باد خوره و ریش علاج آن موضعی که

موی بریزد کلاک زنند و بخراشد تا ثاب مرون
 و یک آید بعد به سبک بالند نازد آب مرون آید
 بعد به بگردنک شک و اشخی روز دچوبه و آهنگ
 همه را خوب میسده کرده و در آن موضعی ناست
 روز طلا کند رختی موی سر و ریش دفع شود دیگر
 در موضعی باد خوره بیا ز غصه بالند چنانکه خون
 بر آید چند روز چینی کند به شود دیگر سر کنی
 سفید باب حل کرده بالند چنانکه او نداند به شود
 دیگر بگردن روغن از هر دانه که تلخ باشد و با سیر
 حل کرده بر موضعی باد خوره طلا کند تا روز خشک
 شود بعد با کمر آدمی نشویند چنانکه خون مرون
 آید بعد به بگردن پیچ درم انگشت سوخته و زرنج زلف
 درم میسده کرده در سر که حل کرده در موضعی باد خوره
 طلا کند تا روز باد خوره بر طرف شود دیگر آب کا

اولی

که موی رنجته باشد اول بکرباسی آب نارسیده و بنویشت
 در شب بالند تا نیک سرخ شود بعد به روغن کل
 چرب کند تا در دماکن شود پیچ شش کرت
 همچنین مالند باد خوره دفع شود دیگر زرد چوبه را
 لبوزند و با سکه هندی یعنی سر که نیک ترش بود و او انیس
 حل کند اول موضعی باد خوره را خوب بجایم در ۲۰ شاهی
 بالند تا خون بر آید بعد در موضعی باد خوره طلا
 کند تا سه چهار کرت چینی کند باد خوره دفع
 گردد و موی بر آید لقلیت رونق اشبابیت
 باب بیست هشتم در علاج رشته بگردنکار
 سه حبه و بافتد به نهار بخورد تا زمانه که نیکو شود
 دیگر بگردنک و روغن زرد حل کند و در موضعی رشته
 بندد و در دو آکاس امروث اند کرد و بر گرد رشته

جامه خنثی شود که در وقت
 شکم شکم میمال کند و روغن
 کدو از کدو نیم
 بگردن روغن زرد
 نیم مار که در
 درم میسده

این اسما برین شکل نوبله اسما
 اینست و بکریه این شکل را از تیره
 کاغذ نوبله و هر روز لکان باره
 بشوید و بخورد صحت یابد و بکریه چون نشسته شود بر موضع
 رشته این نوبله نوبله دفع شود این شکل مجرب است
 بابت پنجم در علاج متهزه نوع خدام
 و برص بکریه و بلبه و امله هم را میده کرده و بختیه
 شصت و چهار درم و از چینه سازده درم میده کرده
 حله را یکی کرده حبه سازد و نه این حبه بخورد این حله
 انواع خدام و برص را دفع کند و کرم شکم و ماسور و لوباسیر
 و آماس هم را دفع کند دفع کرد و خارش بکریه زرد و جوبه
 و نک شنگ و زرنیچ زرد هم را برابرمیده کرده با کینه
 مادکا و با کوسفند حل سازند و در اندام طلا کنند کرو
 خارش و دمیده را که هم برود و دیگر نفقت از ریه عجز
 بکریه

نوعه فو لعه
 حله فو لعه

نوعه	فولعه
حله	فولعه

بکریه سر کین پوز و میده کرده در روغنی تازه بپوشاند
 و در اندام طلا کند هم عمر او را که و خارش و ذنل
 و غیره نشود و بکریه برفه مرغ و آب سفید ازونی
 بریزد و در میان زرده برفه سه درم کوکروسوده
 باندازند و بر آتش هند تا بخته شود و بعد در روغن
 زرد کا و اندازد و مرهم سازد و در اندام مالند و نماز دیگر
 اندام بشویند و دفع شود بابت ششم در سنجکی
 آتش و دماغ آن اگر همان زمان سوخته باشد و نافه
 بود آدمی را کالک زنند و خون او بکریه و در سنجکی مالند
 در حله بخته شود و رخم نکند دیگر روغن کجی کش کنده
 با دونه حل ساخته در سنجکی طلا کنند نیکو شود و دیگر سیه
 غوک یا باخه در سنجکی آتش طلا کنند نیکو شود و در حال
 درد بسیار آمد و سنجکی دفع کرد و دیگر طباشیر با شیر
 کوسفند حل ساخته در سنجکی آتش طلا کنند نافع باشد

علاج برص
 یک درم تخم اطر ملال
 و ربع درم عاقر قرقط
 بید و با غسل معوق
 و یک ساعت یا دو ساعت
 آفتاب نشیند خنده عرق
 کند همان زمان آبله زرد و آبله
 از آن روان شود و کرم شکم
 برنگ اصلی گرداند و از آن آبله
 بعضی تنها و بعضی با کمال
 عاقر قرقط استعمال نمایند
 شربت بکریه زیاد نه

دیگر اگر سوختگی ریش یا جراحی است شده باشد بروغن
کندن چرب کند بعد برک انار خشک بپزند و بر
سوختگی باشند یک هفته چنان کنند ریش جراحی است
دفع کرد و علاج دفع سوختگی که سفید شده باشد
بگردانند و بلبله و آمله همه را بر آب بپزند و آنرا طلا
کنند تا یک هفته بزنگ اصلی باز آید دیگر اگر از سوختگی
آتش داغ سفید شده باشد بگیرد بلبله و در بالار
آهن باله و در داغ سوختگی چند روز باله بزنگ
اصلی باز آید باب سی و دوم در علاج زخم تیر و تیغ
و غیره بگیرد و بر داغ و تیغ و آن خاکستر جراحی
باشند و به بندند تا بشود دیگر استخوان بخون کشند
و بر جراحی است ریزند فراهم آید دیگر سفاده سوده یا روغن
کامیش بسازند بر زخم بپزند تا آید دیگر اگر کسی را مار
گزیده باشد یا سگانی حیای مانده باشد بگردانند و خرد گوشتی

واندرون

واندرون وی تشنگانند و کرم در موضعی بکاف مانده
بمازگرته بکاف برون آید تا مار گزیده صحت
یابد دیگر قند را بر زخمی که میبندند نیکو نشود اگر
زخم را دهنی بسته باشد بکشاید و دریم برود و اگر
درین بسته باشد دیگر نقلت از رساله عجوزه در منافق
و آن هر که تبار فاخته بخواند و بر خود و مد از تیغ و تیغ
نیزه اینی باشد دیگر چهار قل و آینه الکسی بسیار
بخواند و بر خود و مد در جنگ از جمیع زخمها اینی باشد
و در رساله فتح همین حکم است باب سی و سوم در علاج
دفع زهر مار گزوم اگر کسی را مار گزیده باشد و حال
آن موضعی را کالک نزنند آب منی و یا خونی آدمی
آنجا بپاشند زهر کار نکند دیگر اگر تنگ مقدار و وجهه مار
گزیده را بخورون دهند صحت یابد و زهر مار کار نکند
دیگر از رساله عجوز نقلت که هر گاه گزوم بگزد بر نه بر

خمر سوار شود و اگر در کوشش خمر بگوید که مرا از دم گرفته یعنی
 حکم دارد دیگر نیک آب بر کزیده که از دم بماند زهر
 دفع شود دیگر معوذتین بخوانند و در آب بید و
 بدهند تا بخورد و شفا یابد دیگر بگوید کور لا موشی و نیم لوله
 پیلید دراز در دهن او بکشد تا در شکم او رود و بعد
 او را تا یک حبله در مورخی و دو خانه بیاورند تا خشک
 شود و بعد بکزند و مسده کرده لکا هارند تا بوقت
 حاجت بر بینی مار کزیده و پیچیده تا لکه لکند تا دارو
 در دماغ مار کزیده رود و صحت یابد و زهر بر طرف شود دیگر
 بکزند شیر خام و روغن گاوه هم بیاورند و بدهند تا
 بخورد و صحت یابد حکما هارند از اکثر خور و خوانند و دیگر
 بکزند تلخ آدمی و سه مسقال پیلید که در دروازه اندازند و
 در خانه او بخت لکا هارند تا یک خنده بر و بکزد و بعد

الک

و اگر کسی را مار کزیده باشد هفت پیلید مسده کرده در پی
 او بدمد تا دارو بدماغ او برود و زهر هارند و نمک شود
 و حکما هارند این ادویه را کمتر بزرگ خوانند و اگر کسی
 را زهر داده باشند بود و نه را یکو بد با شرباب بخورد
 زهر گاز نکند دیگر بکزند تلخ سوسمار که مردم هارند او
 را کواه می نامند و سه مسقال پیلید که در دروازه اندازند
 و دهن بسته در دو خانه تا چهل روز او بخت بدارند
 بعد بوجایت چند دانه پیلید که کور را خوب مسده
 کرده در بینی او لکند تا بدماغ او رود و زهر دفع
 گردد و دیگر بکزند تلخ طایوس و خشک کرده لکا هارند
 بوقت حاجت مار کزیده را در چشم کشند زهر فرود
 آرد و خوشایر گردد و دیگر اگر کسی را مار کزیده باشد
 بکیر و سر کین یوز و پرا آن موضع طلا کنند زهر را دفع
 گردانند دیگر بدانکه قانون زهر ماست خواهد مار کزیده

بران

باشد و خواه زهر داده باشند بکند روغن کاو و شیر و
آب بنم کرم همه را مخلوط کرده بخوراند تا قی کند که کنار
فایده مند است دیگر شیره تازه دهند تا قی کند که زهر
باشیر بر گردد دیگر مسکه و شیره تازه دهند تا قی آرد دیگر
بگرد پیل گرد مسکه کند و بار روغن بدهند زهر زد گردد
و بسیار شفقت کند دیگر بگرد گوشت بز سیاه و دودانک
که از میان لشت که هبلوی او استخوان باشد هم می دلاز
خشک کنند و نگاهد از خون کسی را مارگزیده باشد باز زهر
داده باشند پاره از آن بهمنی خشک و خام بخورد
زهر هیچ کار نکند و این از اسرار علمای بزرگ است
دیگر اگر کسی خواهد که ماران و کژمان در خانه او جای نگیرد
شرب یک درون خانه کوکند ماران و کژمان بگریزند
و هرگز نیایند دیگر دعای مارگزیده هفت بار بر دست
بخواند و در روی مارگزیده فرو برد و زهر فرو داند است

دفعه

دعای بزرگ

در علاج مارگزیده

لم تف نیمی تف نیمی کف دیگر اگر کسی را مارگزیده باشد
بگرد قدح چوبین و این دعا را بنویسد و پاره آب اندازد
و بخواند و مارگزیده را بخورد و دهد شفا یابد لقمان
خدا تعالی اگر مارگزیده دور باشد و نتواند آمد آنکسی
که خبر آورده است بنویسد او را بخوراند مارگزیده صحت
یابد دعا بزرگوار است

باب بیستم در علاج دیو

و پیری و گفتار اگر کسی است

دیو و پیری رسیده باشد و

بگرد تلخه ماد کا و و نمک سنگ

و پیل دلاز و پیل گرد و عمل

ر	ع	ر	د
ر	و	ر	ط
ح	ی	ی	لا
ا	ح	ی	اب

همه را یکجا سوده و عمل و از هر حل ساخته و در چشم کشند

دیو و پیری و گفتار را دفع گرداند از نموده است دیگر

فتیله بجهت دیو و پیری بگرد جامه نو پاکیزه که چوبار باشد

وبرو بنوب ودرش بنی آسب زده دو وکت این
 کلمات بنوب الا اطلع الاحمر و له املی علوم الدولی
 فاطرن ماساری کسای در و نفی فاحرف ویک
 هر کرا دیو بکرو و بهیج نوع را نماند هر دو شهرک
 انگس را محکم بکرو و گرفته باشد دیو خودتک آید و
 انگس را را نماند این نوع بسیار تجربه شده است
 دیگر اگر کسی آسب دیو و پری رسیده باشد این
 دعا معظم بخواند و برود و در حال نیکو شود اسناد
 این دعا بسیار است اما مختصر کردیم انیت لبم
 الرحمن الرحیم اللهم یا وایم الابد الابد الموص العود
 اللهم واهلک الجراد و العمل و الضفادع و الدم
 آیات مفصلات برکتک یا الرحیم الرحمن لبم
 الرحمن الرحیم اعوذ بکلمات اللہ التامات کلها
 عن کل عین لائمه و من شر کل شیطان مامت و من امت

المخلص

والله اعلم

والله اعلم لبم الله الرحمن الرحیم لبم الله انک و
 الله تشفیک و من کل سور یو ذیک و من کل وایطیک
 و نزل من القرآن ما هو شفاء و رحمت للیومین و
 لا یزید الطالین الا خسار و ان یکا و الدین کف و ا
 لبس لقونک بالصبر هم لما سمعوا الذکر و یقولون انه لم یجوز
 و ما هو الذکر للعالمین نقلت از طب سنجی دعاء
 دفع شر دیوان و پریان که تیم الفاریر شاه پریان
 آموخته بود انیت لبم الله الرحمن الرحیم یا دلیل
 المتجربین یا غیاث المستغیثین یا مجیب دعوت المظفرین
 یا الله العالمین تجی ایاک نعبد و ایاک نستعین
 دیگر دفع دیو و پری و کفتار بنوب و در کردن
 مصروع بند و عیده بشوید و آب او را بخوراند
 نیکو کرد و لبم الله الرحمن الرحیم قوس قوس سلام

المتجربین

یا الله

IPA

117

گرفتن حمل و دالستان او را بیت صحیح است از سلیمان
پیغمبر صلوات الله علی نبیا وعلیه السلام که دخترری
داشت و بشوهر داده بود و چهل ساله برآمده بود
و او را هیچ فرزندی نمی شد و حضرت سلیمان صلوات
الله علی نبیا وعلیه السلام ازین سبب غمناک می بود تا
روزی بفرمود که حمله دیوان و پریان را جمع کنید
پس بهم را جمع کردند بعد سلیمان علی نبیا وعلیه
السلام پرسید که سبب چیست که بعضی زنان را فرزند
نمی شود و مهتر پریان برپای خواست و گفت شش
علت در زنان نمی باشد که از سبب او فرزند نمی شود
یکی از سبب علت باد هر زنی که در زهدان او باد باشد
نشانی باد آن باشد که چون مرد با وصحت کند او را
اندک درد سر شود علاج او آنست که بکیر زهره
ماده کاو رسپاه و مسفال و زهره لطا آبی و مسفال

هر دو را بهم بامیزد و در پینه هند و شافه بر خود دارد
 بار گیرد و دوم هر زنی را که در زهدان او زردی
 باشد نشانی او آنست که چون مرد با وصیت کند
 ز زردی اندک درد بپلو گیرد علاج او آنست که بکند
 کند و و هلیله و بلیله و آمد و فتح عربی این همه را
 مسیده کند و در زهره ماد کاو حل کند و در پینه
 کرده شافه سازد و بر خود بدارد و بعد با مرد
 صحت کند لقمان خدای تعالی بار گیرد سیوم
 هر زنی که زهدان او باز کوزه باشد چون مرد با و
 صحت کند او را اندک درد پشت گیرد و علاج
 بکند و زهره زانغ آبی یا زهره بطا بر کرام که باید و
 زهره کاو و میشس یا زهره کاو و قرقفل این را حل
 کرده در پینه هند و شافه زکوه زن بر خود بدارد
 بعد با مرد صحت کند بیشک بار گیرد و چهارم هر زنی

را که در

علامت او

را که در زهدان او کوشنت زیادت شده باشد
 چون مرد با و صحت کند آن زن را اندک درد
 ناف گیرد و آب مرد با مرد نفیسه و اگر افتد که
 آن نارسیده از وی برود بسبب آنکه بی مایه باشد
 علاج بکند زهره ماد کاو و سیاه و زهره کنجک خانگی
 و زهره کرس آبی که از دهن او مایه بیرون می آید
 هم را یکی کرده بکند و در پینه شافه سازد و شب
 بر خود بدارد و بعد با مرد صحت کند بیشک بار گیرد
 پنجم آن هر زنی را که حیض بسته شود چون مرد با و
 صحت کند زردی اندک درد سینه پیدا شود علاج
 او آنست که زهره کنجک خانگی و زهره سک سیاه
 و زهره روباه همه را حل کرده در پینه بکند و شافه
 سازد و بر خود بدارد تا سه روز بعد با مرد صحت کند

بار کبر و ششم هر آن زنی که او را آفت دیوان
 و پریان رسیده باشد علامت او آنست که چون
 مرد با وصیت کند زن اندک ناخوش شود و دل
 او اندک بسوزد و در آرد یا میل بفری کند و چون حیض
 او را نیاید حیض او تنگ نماید و مایل بستر می بود و
 علاج او آنست که انگبین کهنه یا بول خویش آن
 زن بپایزند و نیمه از آن بر تارک سر خفه بند و نیمه
 دیگر لکها در د چون سر خود بپوشد بعد شش روز
 بول خود بان ای باقی مانده بار کند و بخورد بعد
 شب با مرد وصیت کند بفرمان خدای عز و جل بار گیرد
 علاج دیگر جوز بویه و کرماز و وزجه بلور پوست انار
 آن هر یکی یک مسفال بگیرد و همه را بپاورد و می کشد و
 شافه سازد و بر خود بردارد و بار گیرد بفرمان خدای

عز و جل

عز و جل نوعدیکر حکما گفته اند اگر زن بکشد بر روز
 آب بخورد بعد با حلال خود وصیت کند و در حال
 بار گیرد نوعدیکر بگیرد سر کین باز و یا شراب خل
 حل کند بعد با انگبین بپاورد و زن عقیقه را بداند
 تا بخورد و مرد با وصیت کند بار گیرد نوعدیکر
 بگیرد مغز ساق خر و مغز کنجک خاکینی و دو چشم
 شب پرک و قدری سر کین مکس همه را جبه کرده و
 بپایزد و از آن سه شافه سازد و هر شبی یک شافه
 بخورد بدارد و شب چهارم با حلال خود وصیت کند حل
 شود نوعدیکر بگیرد سر کین باز و یا شراب خل و تنه خر کوش
 و قدری مشک خالص همه را حل ساخته بر سر افکند و
 هر شبی یک شافه بر خود دارد و شب چهارم با مرد وصیت کند
 بار گیرد نوعدیکر امام جعفر صادق رضی الله عنه فرموده اند

3.

مرید مرید مرید مرید مرید مرید مرید مرید مرید مرید مرید

11/14/74

[illegible]

زین محفل پرورد

بدهند تا بخورد اگر هر دو نباشد زنی لب حمل
و اگر یکی ماده باشد دختر حمل کرد و بگر اگر خواهد
که حامله نشود باید بگوید حامله را تا غسل بگیرد زن
پس باید که حمل را کمتر از یک ماه باشد و بر توانی
چهل روز باشد و در هلوئی چپ عورت بپوشد
و در وقت نوشتن مرد و زن هر دو با وضو و
روزه باشد مرد در وقت نوشتن روی بپوشد
باشد و کوز کند این است بسم الله الرحمن الرحیم و انزلنا
بهذا القرآن علی جیل الزاریه خاشعاً منقذاً عامی
بسم الله الرحمن الرحیم و لو ان ذرأنا سیرت الی الجبل
او قطعت به الارض او کلم به الموت بل الله الا برحمتها
دیگر هر که از زنده غریزید بگریه کوفته بگریه
کمتر آن عورت که او را از زنده نمی ماند بسیار است
تر شود عیده زنج کشته و از خون او چهار رکنی تا

خط بکشد یا بکشد میباید که و انکشت شهادت
عجده این لغوی را بنویسد و آن زن را بدهد
تا بر بازوی بنهد و امید اگر دم خدای تعالی را است
که فرزند او بزید و عمر دراز یابد دعای اینست
بسم الله الرحمن الرحيم اعوذ بالواحد الصادق
من شر کل طارق بسم الله شافی بسم الله کافی
بسم الله الذی لا یطرح اسم شیء و هو السیم العظیم
بسم الله یو ذک و الله یفیک من کل دار یو ذک
و تنزل من اللوان ما هو شفاء و رحمته للمومنین و لا
یهد الا لما یبغی الا خسار اباب شیء یبغی و علاج
نار زن حمل عورت که بدروزه در مانده باشد
علاج بکشد و موی سر آدمی بسوزد و آن خاسته
با کلاب حل کرده بر سر زن طلا کند در حال از

در دره

در دوزه خلاص شود و بک این کلمات بنویسد و در شب
عورت بنده در زمان بارهنگد اما چون بارهنگد و
بالفعل بکشد و اگر نه هر چه در شکم او باشد همه فرو
افتد انیت لبم الله الرحمن الرحیم الشکور والشکور
لاحول ولا قوت الا بالله العلی العظیم دیگر آسمی امی
کهف بنویسد و در آن شب عورت بنده در حال
بارهنگد دیگر موی آدم بسوزند و بانه که حل کنند و
بر سه عورت مطلق کنند در حال بارهنگد دیگر اگر عورت
بدر دوزه در مانده باشد این شکل بنویسد و در آن

f	q	r
r	a	v
h	i	y

ب	ط	ر
ر	ع	ز
و	ا	ز

چپ او بند و لغمان
خدای تو را مازهند و خلاص

شود و این سنگل بسیار تجربه شده است و دیگر این سنگل
بر سینه آله آب نارسیده بتولید و ذرات عورت که

که بدروزه در مانده باشد و در حال بار حمل نهید و

ب	ط	ر	ح
۴	و	۵	۶

باب بیستم در علاج اسقاط و حمل و منع بکری و

پوست مار و عورت در زیر خود و دکن حمل بقیه

دیگر بکری و پودینه و میده کتد و شافه سازد و عورت

بر خود بدارد و در حال حمل بقیه دیگر اگر زن فستق حراف

که گشته شده پیوید حمل بقیه دیگر اگر سر کنی تو کتن

باشکم او همراه کرده زنی بخورد بقیه و اگر چه

در شکم نداشته باشد هر که حامله نشود و اگر با خود

دارد و هین حکم دارد و دیگر اگر زنی داشته بخورد هر که

حمل نگیرد و دیگر اگر کزدم زنده بکند و در جامه نخند

و در موم گریند عصبه در نقره بکند و زنی در کوفت

خوب بیاو نیز و تا مدامی که این در کردن باشد بجاورد

بناورد

بسیار تجربه کرده شده است باب سی و هفتم در

علاج افزونی شیر عورت که کم شده باشد بکری و

نمک شک و زیره سفید و ولان بزرگ با دوع

مادکاهیم بخورد شیر بفرزند دیگر بکری و زیره سفید

و اگر در پنج یا شش مادکاه و حریره کند و هفت روز

همین بی طریق پوسته بخورد چندان شیر شود که

بچه را شیر براد تواند داد و دیگر هر که سوره پس

در کاغذ بنویسد و باب بشوید و زنی را که در لیسان

او شیر اندک باشد بدهند تا بخورد سه روز بشوید

چنان کند اگر چه شیر در لیسان او خشک شده باشد

بفرمان خدای تعالی جوی شیر از لیسان گوران

شود و دیگر هر که سوره حجره عفران بنویسد و باب

بشوید و زنی که شیر در لیسان او اندک باشد

بدیند تا بخورد شیر در لیسان او بسیار شود و لغت
از طب عین الحیات دیگر بگیرد و مغزیننه دانه و میده
سازد و قدری قفل با نبات لب بد و با شیر ماد کاو
هر بره بز و زنی را که شیر کم شده باشد وقت
خفتن بد بد تا نبات مد و سه شب چنین کند و اگر تواند
با کهنه چنان پر شیر شود که چهار کودک دیگر را
شیر مبرد تواند داد و باب ششم در علاج
کرد آمدن و محکم شدن لیسان که گشت شده افکار
باشد و دراز کردن و محکم کردن ذکر درین باب
دو فصل است فصل اول در معیج کردن آمدن و
محکم شدن لیسان بگیرد پوست انار و لباید و بر
آب انداخته بچو شاند بعد آب را بر روغن تلخ
بچو شاند تا آب بر طرف شود و روغن خالص ماند

و از آن

و از آن روغن هر روز شیر کم بر لیسان مالد و لیسان را
محکم کند و بعد از چند روز لیسان سخت گردد و دیگر
بگیرد و حیض اول و خفتری که بالغ می شود و این خون
را در لیسان خود در مدت هر روز دو بار مالد و
لیسان را بند و همان مقداری که هست بماند و زیاده
نشود هر چند که عورت پیر گردد و دیگر بگیرد پوست انار
و چهار سیر روغن تلخ و نیم من آب یکجا بچو شاند و
چنانکه سه سیر روغن بماند بسیار سید و لکهار و
بعد از این روغن را شیر کم کرده هر روز در لیسان
مالد و محکم کند و لیسان محکم گردد و اگر از این روغن
هر روز بز و کر مالد سخت گردد و دیگر بگیرد و مسکه
کاوش و کونه و آسکنده برابر هم را حل کرده
بر لیسان طلا کنند لیسان خورد شود و دیگر بگیرد و بسیار

و شیراک یکی کرده نیک حل سازند و هر روز بر لبان
 طلا کنند اگر چه لبان عورت افتاده باشد البته
 شود و کرد و کرد و اگر اجهلی بر وی افتاده باشد
 بر طرف کرد و فصل دوم در معنی دراز و سخت
 کردن ذکر و فایده او آنست که نطفه را در رحم تواند
 رساند و عورت را نیک خوش آید و در اغی گردد
 دیگر بگرد و پیش شیر بر ذکر مالد قوی سخت گردد دیگر
 بگرد خراطن یعنی آن گرم سر خر که در زمین نم در
 بهار بر آید و در آردی وی مقدار پیچ شش انگشت
 می باشد و او را خشک کنند و پیچیده کرده بار و غنی
 کند حل کرده بر ذکر طلا کنند اول ذکر را باب گرم
 نیک بشوید تا سرخ شود و بعد این روغن صیاح
 و بیکاه بر ذکر طلا کنند و در هر طلا کردن ذکر را نیک
 نمود.

بشوید اگر کهنه اینچنین کند و در سخت و دراز و سطر
 کرد و دیگر بگرد خا به خرگوش و در وقت صبح و دیگر
 بند و نا آن در کمر باشد انزال نشود و مجرب و آزموده
 دیگر بگرد زهره گاو و پیاز ترکس و مویز و عاقر قرحه
 حذر را بگوید و در زهره مد کوره حل سازد و بر ذکر
 طلا کنند چنان سخت گردد که تا در آب سرد ماند و فرو
 نه نشیند محبت است دیگر بگرد شیر گاو و میش و چند روز
 نه بند تا کندید شود و هر روز ده بار بر ذکر طلا کنند
 و هر بار باب گرم نیک بشوید تا سرخ شود و بعد طلا
 کنند بسیار سخت و نریک کرد و علاج سستی ذکر
 بگرد سیر و بار و غنی بچو شانند و بر ذکر مالد سستی
 برود و بر طرف شود اگر آب کدر را با غسل
 بچو شانند و بخورد شهوت بسیار قوی گردد دیگر

علاج
 سستی

بکند و تخم کدریازده تخم مرغ نیم خسته نباشد یا باشد
 نامت یک هفته بخورد و هر یک که در یکس تواند نزدیکی
 کرد و دیگر اگر تیره تیزک بازهره بزکوهی بچشاند و
 بر ذکر مالد قوی گردد و دیگر هر که بر شهوت قادر
 بنویسد و تخم ترب و یار و غنی بچشاند و بر ذکر مالد
 و هم بخورد بسیار سخت و قوی گردد و دیگر هر که مغز
 کجک باشد یا میزد و بر ذکر طلا کند تا یک هفته بسیار
 قوی گردد و دیگر هر که از سر ذکر خون باید بکند
 تخم کشته باشد یا میزد و پنج روز چهار بخورد و خون باز
 آید و دیگر هر که تخم ترب و کشته و بیل بچشاند و
 چند لنگه حل شود بر بام بهند تا ماه و ساره بروی اثر
 کند یک هفته نباشد بخورد اگر مردی بسته ده ساله باشد
 که بکث بد و بد و خمر بک نزدیکی کند و دیگر هر که را ماه در کند

زهره کاو ببالد سود دارد و دیگر بکند و تخم نیاز و با
 روغن کل بریان و نباشد باشد بخورد یا بادی که
 در خایه باشد برود باب سسی^{۳۹} نیم در علاج زیاده
 شدن لذت در جها و تنک ساختن فرج و لبتی
 عورت که مردی دیگر بروی قادر نشود یعنی نزدیکی
 نتواند کرد و کث دن مردی که بسته باشد در سبب
 چهار فصل است فصل اول در رفع لذت جها بکند
 خون کتخک خاکی و عدس را میبد کند و بانی
 خون مدکور حل نمائد بر ذکر مالد و باز ن صحبت کند
 هر دو از ذوق بهوش شود و دیگر بکند و عدل و قفل
 یا شراب حل کند و بر ذکر مالد لذت بسیار معاینه
 کند مجرب است و دیگر بکند و سر کنی کپوت و نمک سود
 با عمل حل کند و بر ذکر مالد هر زنی که صحبت آن

زن از عشق او بیقرار و شید اگر دو مثل کینه نکاو
 شود دیگر بگرد گناه و در خنجر و زنجیر برورده
 و عمل هم را یکی کرده حل ساخته بر ذکر مالد و صحت
 کند و هر دور لذت بسیار حاصل شود و دیگر کرد
 و در چنجه میبده کرده و در دمان خود کند و در وقت
 جماع کردن قدری در ذکر مالد بوقت انزال لذت
 بسیار یابند و دیگر بگرد بهیچ کل سرج و بر ابرو و شکر
 هر دور را یکی حل ساخته بر ذکر مالد و بر هر زنی که
 صحت کند اگر چه زاهد باشد از عشق او صبر تواند
 کرد و اگر او را نیت دیوانه کرد و دیگر بگرد و نیکو کند
 خایه دار مانیه ماکان سیاه حل ساخته بر ذکر مالد و طلا
 کند و بر هر زنی که صحت کند آن زن از عشق او
 مجنون گردد و بی او آرام و قرار نگیرد و دیگر آنکه

اگر خورید

248

131

127

در این کتاب جمیع برشته ها علما اینده معین الله تعالی است طرفین را
 اگر خواهد که مرد و زن در صحبت لذت بی نهایت یابند
 چنانچه از غایت شوق هر دو بهوش شوند یکدیگر در ذکر
 و زنجیر و عاقر قرقه و کباب چنجه و مشک و روغن کینه
 بر ابرو هم را میبده کرده و از جامه گذرانند و با عمل
 خمر کرده بمقدار خود بچکان غلوه سازند و کلاه بدارند و
 و در وقت جماع کردن این غلوه ملکه را با بچال سازند و
 آب او را بر ذکر طلا کند و قدری هم در فرج زن بزند
 و صحت کند هر دو بهوش شوند و لذت بسیار یابند چنانچه
 بجز او هیچ مردی دیگر را میل نکند نیک محبت در
 بکند و نقل و زعفران و در چنجه هم بوزن برابر خوب
 بزند و از جامه بگذرانند و قدری مشک خالص سازند
 و با عمل هم بمقدار نیم درم غلوه سازند بوقت مباشرت
 یکی را در دهن گیرند و قدری از آن در ذکر مالد

چندان لذت نشود که هر دو بهوش شوند و آن
 زن به شوق و شغفه او گردد و دختر او مردی دیگر
 را نخواهد محبوب است دیگر بگوید در چنینی و گویا
 و زنجیل بوزن بر ابر لب بد و از جامه بگذرانند
 و با عمل مقدار نیم درم غلوه سازند بوقت مباشرت
 یکی در دهن کنند و صاحب او در ذکر مالند و قدری
 در فرج عورت بپسند چندان لذت یابند که بخود
 شوند و در زهدان عورت گرمی حاصل آید و مرد
 شوق غالب گردد که در مباشرت حریص شود و محبوب
 است دیگر بگوید کتیک خانگی نه عدد بر مای ایشان
 بر کند و بر در زینور خانه بیاورد و باز بنور آن بر نشیند
 بنزد نعبه در میان روغن لکها دارند بوقت مباشرت
 قدری روغن مذکور در آلت و در اندام نهایی

لذت طلاق

عورت طلاق کند در آن حال چندان لذت یابند که
 هر دو بهوش شوند و آن زن شغفه او گردد که
 غیر او هیچکس را نخواهد محبوب است فصل دوم
 در علاج تنگ ساختن فرج عورت که مثل دختر تنگ
 در جماع لذت دهد بگوید استخوان و کافور خالص و کر
 ماز و پوست بپنج تنج و با پوست ابار و منبر ستر
 کتیک خانگی از هر یکی یک مسقال هم را خوب بپزد
 و شافه سازد و بر خود دارد تا یک یا پس روز نعبه
 فرج خود را با آب گرم بشوید چون دختر بگردد دیگر
 بگرد کر ماز و ماز و وزج بلور و نیل خالص هم را بپزد
 و شافه سازد و زن بر خود بدارد چون دختر چهارده
 ساله شود دیگر بگوید شمشاد بانی که اول بار آورده
 باشد نعبه بگرد بپزد تا اگر با پس بار یک مسفته و در

همین نخسته با کرباسی بکشند و در سایه بپزند تا
 خشک شود تا ده مرتبه اینچنین کرده و در سایه
 خشک کنند بعد زن این شاقه را سازد و بر خود
 دارد و تا دو پاس بعد دور کند و آب گرم بشوید
 چون دختر بکر گردد و دیگر بکر در منفره کدوی تلخ و تخم
 او هر دو را نیک حل کنند از آن در فرج خود طلا کنند
 تا خشک شود بعد دور کند باز اینچنین کند تا سه
 مرتبه چون دختر بکر گردد و دیگر بکر در زاک زرد و
 میده کرده از حجامه گذرانند در جونا رسته شاقه سازد
 و بر خود بپوشد و بعد از دو پاس دور کند و آب گرم بشوید
 و بجای آن بکشد چون دختر گردد و دیگر بکر در کاله
 زنج بلور درست زن بر خود دارد و بجای آن بکشد
 چون دختر بکرده ساله گردد و دیگر بکر در شیر بادیا که

اول

اول روز گره آورده باشد چنانکه آن گره شیر
 نخورده باشد بانی شیر بکند و گوگرد میده کرده بعد
 بار کند و در حجامه شاقه سازد و عورت بر خود دارد
 تا دو پاس توقف کند بعد خود را با آب گرم
 بشوید و بجای آن بکشد سفید فرج خود را پاک کند
 بهمه از دختر ده ساله گردد و موجب است و دخول بدستوری بهتر
 کرده شود و دیگر بکر در پوست انار و در آب انداخته
 بپوشاند بعد کرباسی گفته در روی اندازد و چندانی
 بپوشاند که نیک تیره گردد و این بار چه گفته نیک
 کرد بعد از یک بر آورده و در سایه خشک کنند و از این
 بار چه در فرج خود در آورند تا یک است بدارد و بعد بدرد
 آرد و چون دختر گردد و دیگر بکر در پوست انار و پنجه بنده
 نیک میده کرده و در حجامه گذرانند شاقه سازد و

حاکم زبان

لا اله الا الله عورت بر خود بردارد و قدری در فرج طلاق کند تا دو

پاس بدارد بعد از آن دور کند و خود را با آب بشوید
بعد مرد با وی نزدیکی کند مثل دختر ده ساله لذت
کند در عفت عزا که بخورد و در وی فرج رود
و خوشبوی گردد دیگر ببرد علاج که باز و تنگ مسده
کند و بار و غن زرد گادی و غسل خالص هم یار کند
تا سه هفته عورت بخورد و خوشبوی در فرج عورت
خوشبوی گردد و گرم و خشک و تنگ گردد و مرد را
بسیار لذت بود چنانچه مرد و زن عاشق یکدیگر
گردند و ساعتی بی هم نتوانند بود آنچه ارسطاطلس
از برای حرم ذوالقونی ساخته بود انیت بگرد
موجرکس و افیون و زعفران و دارچینی و کبابه
و قزل و مستکی و عافره و اجودین بفرج هر دو
جوان و بازو و گز بازو و لانی خورد بفرج رسد

ولان

۱۳۵

130

ولان بزرگ بفرج زبیره سفید و سیاه دانه و کهنه و
پیل کرد و پیل دراز و زبیل این دارو را بوزن برابر
هم را نیک مسده کند و بوزن هم آرد مسده بریان کند
بر و غن زرد و بوزن هم شکر سرخ و یا شهید حلاط کند
چون لقوام آید داروهای مذکور در وی اندازد و بدهد
یک جوشی داده فرود آرند و در جای نوی اندازد
و لکان درند هر روز عورت بیکاه لکان پیاله بخورد
هر عورت زاهدان صاف و پاک و با قوت شود و
سودی زاهدان برود و گرم شود و بوی تنه برود
و چون دختر بکر گردد و مرد را لذت بسیار شود
اگر هر دو بخورند عاشق و مجنون یکدیگر گردند و این
را لذت النما خوانند که این استخراجه حکیم ارسطاطلس
است نیک عجیب و لطیف است فصل سوم در مریخ

آنکه عورت را شهوت منقطع گردد و با هیچ مردی
 رغبت نکند بکند بکند کافور و نیم درم سها که نفع بکند
 عورت را بدهند تا بخورد شهوت او کم شود و اگر
 چند کت چمن کند شهوت او منقطع شود با هیچ مردی
 مردی رغبت نکند و اگر مرد خورد او را هم شهوت
 نقصان گردد دیگر بکند فقیه کا و سرج که خفگی باشد
 خشک کند و میده کرده نکند دارد و بر هر عورتی که
 بخورد شهوت او بکلی منقطع گردد و صاحب شود دیگر
 اگر خواهی که مردی را ببندی که بزنی صحت نتواند کرد
 بکند روده کو سفید سیاه و ننگ نشوید و هفتاد گره
 بزند با طهارت و اگر هر هفت قیل ماله و کافور
 را بخواند و بر آن گره بدد چون هفتاد گره تمام شود
 آن روده گره زده را در زیر شک گراند هفتاد آن مرد
 بسته شود و فتح شهوت عورت بکند و هر چه گویند

و با کمال

و با کمال شک بسوزد آن خاک شتر روز یکشنبه بر هر عورت
 که بدهند تا بخورد و هیچ مردی بر او قادر نتواند شد دیگر
 ماد کاوی که یک شاخ او آب شده باشد و یکی افتاده
 هر دو سه شاخ را ببرد یکی خورد و یکی بزرگ تا شش
 آب شده و افتاده هر دو معلوم او شود چون خواهند
 که عورت را ببندد آن سرش خبی که افتاده است در
 سنگ بآب سلاب کرده بر قصب مالد و با عورت
 می محبت کند و قدری بدست خود مالد و از جانب
 شکم عورت فرود آورده بر اندام نهانی بر بند آن
 عورت بسته گردد و هیچ مردی دیگر بر وی قادر نشود
 و اگر خواهد که بکشد آن سه شاخ آب شده را با آب سبزه
 بر قصب مالد و می محبت کند و قدری بر دست مالد
 و از اندام نهانی عورت بخواب شکم بر دهن عورت
 کشده گردد و بعد بکشد این هشت حرف بر قصب

بنوبه و آغاز از جانب قضیب تا حشفه بنوبه و میوه
 کند آن عورت بسته گردد چنانکه هیچ مردی دیگر روی
 قادر نکردد و اگر خواهد بکشد بدو همی حروف از جانب
 حشفه آغاز کند تا بر قضیب بنوبه و میوه کند
 آن عورت کثرت ده گردد و اینست آنچه در
 دیگر بگرد و منظر طایوس و هر که را خوردن دهد خواه
 مرد باشد خواه زن در حال بسته گردد و اگر عورت
 باشد هیچ مردی رغبت نکند و شهوتش منقطع
 گردد و اگر مرد باشد بسته گردد که هیچ نوع باری
 مباشرت نتواند کرد فصل چهارم در منافع استنی
 عورت که مرد دیگر روی نزدیکی نتواند کرد و نوبه
 اگر نخواهد که عورتی را بر تنیدی که مردی دیگر روی
 جماع نتواند کرد دیگر دزهره ماکیان سیاه و پیه او
 که دخته یکی کند و مرد بزرگتر خود مالد بر هر زنی

که بدینا

که نزدیکی کند بجز آن هیچ مردی بر آن زن قادر نشود
 نوبه دیگر بگرد و روز یکشنبه خرگوش و سبیل کند و نوبه
 او بسته اند و بزرگتر طلا کند و بر هر زنی که صحت کند
 چون از آن شود عورت بسته گردد چنانکه هیچ مردی
 دیگر روی نزدیکی نتواند کرد و دیگر بگرد و نوبه
 که گنجی استاده باشد و یکی افتاده و هر دو شاخ را
 نشانه کند چنانکه تواند شست بعد هر دو شاخ را
 مقدار سه انگشت به ببرد و نکا بدارد و چون خواهد
 که عورت را به بند و بان صحت کند و بعد از جماع شامی
 که افتاده است در فرج عورت بزند چنانکه او نداند
 و چون دور شود چنان بسته شود که خود هیچ مردی
 دیگر روی قادر نتواند شد و چون خواهد که آن زن
 بکشد تا صحت نتواند کرد و اول شامی که استاده
 است اول در فرج کند آهسته در جماع شود اگر

اینچنین نکند خود هم صحبت نتواند کرد باز اگر خواهد
که آن عورت لبسته شود بعد از جماع باز سر شاخ
افتاده را در فرج آن زن بزند لبسته شود که نا آید
آن عورت لبسته ماند دیگر بگردش لبسته خفشی
خورد یعنی شب یک که در خانه های می باشد و خود
در مقام خالی برهنه شود و قدری بخت در زمینی
بهند بعد از این شب یک بر بالار او مال و بای
چپ در حلق او دهند و زیر کند چنانکه خون او از
دش بیرون آید و بخت خون آلوده شود و بعد
کوش چپ او را بریده بگیرد و هر دو را لکاید
و چون خواهد که عورت را بسند و قدری از آن
بخت بگیرد و با عجب خود یا آب ترکند و مال
چنانکه خون و آب آمیخته کرد و آن خون آب را
در زگر مال و در اندام نهانی عورت نیز بزنند

و با این

و با وصحت کند چون دور شود آن عورت لبسته
کرد و چون خواهد که آن عورت را بکشد آن کوش
چپ که بریده لکاید داشته است بان زن بدهد
و بگوید تا در زیر خود دو دکت و لپه که ترش اندام
نهانی خود را بشوید در حال کت ده کرد و شک
موجب است و از موده است نو عدد یک یک در خانه گریه
سیاه بریان کند و خشک کرده مسیده کند و در وقت
مجامعت با عمل عمل خسته در ذکر طلاق و برهنه
که مجامعت کند آن زن لبسته کرد که هیچ مرد دیگر
با وی صحبت نتواند کرد و چون خواهد که بکشد
زن را بگوید تا بدو ترش اندام نهانی و ظاهر
خود را بشوید کت ده کرد و دیگر بگردش یا کتان
سیاه و مرد را شک زد و یا مرد و زور بکشد

طایع آفتاب مقدار بخود کلان غلوه کند و لکاهه
 یونی خواهد که عورت را ببندد و در حال یکم که از
 سبیل کند و زهره او را بستاند و بان غلوه حل
 کند و بر قصب مالد و بان صحت کند فی الحال
 بسته گردد و به یکس بر وفادار نگردد و چون
 خواهد که رها کند آن عورت را بگوید تا اندام
 نهایی خود را با سر که برش و در زشتی بد کند
 کرد و نوعدیکر بگردن کوچک و در زشتی بد کند
 و خون او در قصب مالد بر عورتی که با شرم
 آن عورت بسته گردد و چنانچه به یکس بر وفادار
 نگردد و اگر خواهد که بکشد عورت را بگوید که
 اندام نهایی خود را با سر که برش و در زشتی بد کند
 کرد و مجرب است فصل پنجم در منع کن دن مردی

که بزرگتر

که بسته باشد بر خرد و وضو سازد و دو رکعت نماز
 نفل بگذارد به نیت کشادن عیده بر ران راست
 بنویسد که صیوصی و بر ران چپ بنویسد و بالهی از لاله
 و بالهی نزل و بر آن عورت نزدیکی کند کشته
 کرد و قدرت نوعدیکر بگردن خروس را و سبیل
 کند و خون او را بر عذران بیامیزد و این حرمت
 و آیت قرآن بر کاس بنویسد و بشوید و او را
 خوردن دهد در سعت بفرمان خدای تعالی
 کن ده کرد و حروف و آیه آیت لا اله الا الله
سقفص عنه عليه السلام محمد ص
محمد ص عليه السلام محمد ص
جاء نصر الله و الفتح و فتحي ابواب السماء يومئذ
فتحت السماء فكانت ابوابا و تنزل من اللقمان ما هو

۲۲۲

شفا و رحمت للمؤمنين ولا يزيد الظالمين الا خسارا
 ولا حول ولا قوة الا بالله العلي العظيم وصلى الله على
 خير خلقه محمد وآله واجمعين نوبه بکر بکر و دل بدهد
 را با فاسد هم بخورد سه روز بکن بد نوبه بکر بکر و
 سه بقیه مرغ اول روز یک بقیه را بخورند و
 پوست از دودور کند این آیت بنویسد و او را
 خوردن دهد آیت است دعا است لبم الله الرحمن
 الرحیم انما صنو کبد الی حم ولا یصلح الی حم حین
 آتی و اگر روز اول بکن بد فهو المراد و اگر نه بقیه
 بخورد و پوست او دودور کند و این آیت بنویسد
 آیت است لبم الله الرحمن الرحیم قال یا مویس
 ما جئتم به السحرا ان الله سطر له ان الله لا یصلح
 عمل المفیدین و اگر دوم بقیه هم بکن بد سگویم را
 : و نماند

بخورند و پوست او دودور کند و این آیت بنویسد
 لبم الله الرحمن الرحیم حم بکر بکر بکر بکر بکر بکر
 خوردن دهد و قدرت باید بفرمان خدای تعالی
 بکن بد نوبه بکر بکر عمل کند و این آیت در ران راست
 بنویسد مخصوص و بر ران چپ بنویسد و بالحق
 از نماند و بالحق نزل و با عورت صحبت کند لغمان
 خدای تعالی را مردی بسته کش ده شود دیگر بکر در زبان
 زبانه سیاه و تلخ او سوده و بار و غنی تاره بیا میرد
 و بزرگ مال مردی بسته کش ده شود و قدرت باید بکر
 بکر و غلبه از را خشک کند و لب بد و بر و غنی با سمنی
 بیا میرد و بزرگ مال مردی بسته کش ده کرد و دو
 می معیت قوت دهد نقابت از طب اسکندریه
 باب چشم در مغیبه خدای که باه بفراید و منی را

زیادت کند بکیر و بفضه مرغ ده عدد و نمز سر نیزه
دو ته این بفضه را شکسته در یک کوزه بپزد و بعد
بیت درم پیاز نیک ریزه کرده در وی بپزد و
بعد بکیر و بیت درم آب تره و بیت درم آب کحل
نروا اگر تر نباشد ز بخیل خشک اجوشانده آب آو
بکیر نه ده درم آب بپزد و شستی این همه یکی کرده
باروغنی بپزد و در یک اندازد تا بجخته شود
عجده بکیر و قرقفل پنج درم و دارچینی سه درم و لیمو
سه درم همه را امیده کرده در وقت فرو و آوردن
در یک اندازند و بنان فطیر این ادویه را حلهای
از برای حضرت سلیمان پیغمبر صلوات الله علی نب
وعلیه السلام ساخته اند بسیار مجرب است و آزموده
است نوع دیگر بکیر و کینوتزچه فربه که هنوز پرنیاورده باشد
آن مقدار که تواند بپزد و پاک کرده بنفشه
جد کند

جد کند و باروغنی کاه و بپزد و بعد بکیر و دو سیر بپزد
سفید ریزه کند دیگر بکیر و لیموهای سرخ یا کج و نیم کینه
کوفته همه را در یک کند تا محو شود و بعد بکیر نه ده
دارچینی و دو درم و خوالجیان بکیر و لیمو و دو درم
همه را امیده کرده در یک اندازد و فرو و آورد و
بنان فطیر بخورد بسیار لطیف است و گراستی کند
و منی بپزد و کرده را قوی کند و گرم گرداند و چندانکه
صحت تواند و تن را تقصای نباشد و در وقت ده
وقت ط آرد و دیگر بکیر و بید یک سیر و نیم من بشود
با هم در یک اندازد و بجوشانند تا هم شمر بر طرف شود
عجده پیل بیرون آرد و در سه خشک کند و امیده و
و هم وزن پیل امیده به نبات بپزد و هر روز ششی
شش درم بخورد تا بکهنه اگر حد زن داشته باشد که شش

بر وقت باده

خشنود تواند کرد و محبت و از موده است و بعد
بکرم و مغرور کنی و بزرگ طلا کند قوی عظیم سدا
شود و بعد بکرم و بیهوده با عسل بامزد و در آتش
بگذارد و بزرگ طلا کند قوی عظیم سدا شود و دیگر بکرم
زهره زان و بزرگ طلای کند قوی عظیم سدا شود و دیگر
بکرم و تخم خر نوره و با شکر یا بکرمه کوزد و قوی عظیم در
ذکر پیدا شود و چنانکه صفت تواند کرد و دیگر زهره مرغ
بامزد و در شک حل کرده بزرگ طلا کند در حال قیام شود
از موده است بکرم مغرور دانه و بگوید و با انگشت بزرگ
مالد زود بر خیزد و نادیری بدارد و دیگر بکرم و انگوزه و
با سفید بیهوده مرغ چند روز بهار کوزد و اگر شهوت رفته باشد
چون جوان چهارده ساله فوت باید و بکرم و تخم کدو
تخم ترب میوه کرده با روغن کبچ بپوشانند بزرگ مالدستی

را بپزند

را بر طرف کند و بکرم زهره کا و بعد بکرم و بپزند
و عاقر قره و مونزیم را بگوید و در زهره حل کرده بر
ذکر طلا کند سخت گرداند چنانکه صفت نماید تا مالد
که آب سرد بر ورزند فرو نشاند و بکرم و بپزند و بپزند
و خار از میان او دور کنند و ریزه کنند بکرم و در من
شیر و ده شیر روغن و این مجموع را در دیک انداخته
بپوشانند تا ده شیر شیر بماند بعد بکرم و تخم چهل درم
و عاقر قره چهل درم و زعفران سه درم و افیون
مصری دو درم و تخم خشخاش سبب درم و مصطکی
ده درم و خوالیانی ده درم همه را میوه کرده در دیک
اندازند و فرو و آورده سرد کرده در ظرفی کرده بدارد
و هر روز بهار کوزد و فوت صد مرد جوان ظاهر گردد و خوب
و از موده است نوعد بکرم بکرم و تخم و مصطکی و عاقر قره
۱۰ درم ۱۵ درم ۱۰ درم

و قفل و رغوان و خور و و افون و قفل کرد
 دراز و مشک این همه را امیده کرده لکا هار و بجه
 بکر و بکن کلاب و بگو شاند چنانکه ده سیر باند داروی
 مذکور در وی اندازد بجه و وسیع عمل باوی بار کند
 و در شبته کرده لکا هار و دو هر روز نهاده در دم بخورد
 و قوت قبل مست در وی ظاهر شود و سردی مشابه را ببرد
 و گرم گرداند و کرده را قوت عظم دهد و بکر و بانه
 پنج سیر حلاب ساخته بقوام آرد وانی داروهای مذکور
 در وی اندازد و لاجنی و قفل ناردان عود
 ساج هندی این همه را امیده کرده و در حلالی که بقوام
 نیک رسیده باشد باندازد بجه و فرود آورده در شبته
 گرفته لکا هار و دو هر روز پنج درم بخورد چنان قوت پیدا شود
 که شبی ببت عورت را خشنود تواند کرد و از ذکر او سلاب

روان شود

و بکر و بانه
 و بکر و بانه
 و بکر و بانه

بسیار است

روان شود و کرده را قوی کند و مغز سر را بکشد و بکر
 کسی را سستی ذکر است شده و در میان شرت نقصان
 رسیده این ادویه مذکور را جمع کند و هر روز آن مقدار
 که تواند بخورد بسیار نافع است ادویه مذکور است
 تخم کدو و تخم ترب و تخم شلغم و تخم پیاز و زنجبیل و موی
 سیاه و قفل دراز و قفل و عاقوره و خوالجانی و کباب
 چنی و دار چینی و لباس و جوز بویه از هر یکی پنج درم
 و مغز پسته و مغز حلغوزه همه را امیده کند و شکسته
 چندان دارو بقوام آرد وانی ادویه امیده کرده در وی
 اندازد و در جای گرفته لکا هار و دو هر روز بخورد مقدار
 ده مایه سفقور فایده دهد وانی نوع حکما تحقیق و
 امتحانی کرده اند و بکر و بانه را زی راست بدهد را
 بوقت جماع در جمعه نهاده از غی محبت مانده نشود و

همک انزال باشد دیگر خصه خمر کوشی را سوراخ کند
 و در کمر بند و تا از کمر دور نکند آزال نشود و دیگر ببرد
 زنجیل و دار حنسی و خوالی و حوز کوبه و قرفل و فلفل
 دراز و عود و صندل و هلمه زرد و بنبله و فلفل کرد
 و قاقله و مشک و زعفران از دار و مانی دیگر از هر
 یکی ببت درم هم را امیده کرده و چهار مقدار دارد
 از عمل خالص یکی کرده لکها دارد و هر روز چهار پنج
 درم بخورند و ربا به قوی عظیم دهد و زنک روی را
 روشن گرداند و ز روی روی و اندام زد کند و
 قویچ و ناسور را دفع گرداند و برص و جزام را از بطن
 کند و حافظه زیادت شود و از ذکر سیلاب رول
 شود و چنانکه اگر شی عورت باشد حله را تخم کند
 دیگر ببرد قاقله و کند و بز باز و فلفل دراز و زنجیل
 و بنبل

و بنبل از هر یکی ببت درم و روغن لبان هفت درم
 و غیره هفت درم هم را امیده کرده و روغن لبان
 بچوشاند و هم وزن دار ووشکر سفید آمیزند و با
 عمل معجون سازند هر روز چهار بار درم بخورند قوت
 حافظه زیادت شود و ربا به قوی عظیم دهد و زنک روی را روشن
 کند و فرج آرد و آب پشت و شهوت زیادت شود
 منافع این دارو بسیار است دیگر ببرد روغن بنبله وانه
 دو درم و سعده یک درم این هر دو را امیده کند و
 بعد ببرد و قدری روغن کتان و گرم کند و آن دارو
 مذکور در روی اندازند و بر ذکر مال جنان کرد که ده
 دختر بکیر الکارت زایل تواند کرد و نوع دیگر ببرد
 فلفل کرد و کوکورد زرد و هر دو را امیده کند و در
 عمل انداخته چهار بخور و تا یک هفته کرده را قوی کند

حضرت بنبله دانه

و آب منی بفراید و چند آن جماع تواند کرد که بکای
منی خون آید دیگر اگر بجهت زیادت شدن آب منی
بکده و جمع سنبل باشد شکر سه روز بهار بخورد آب منی
زیادت شود و بایه بفراید آورده اند که منتهای
صلوات الله علی نبیا و علیہ السلام هشتاد و زن داشت
و هر روز بوضیه مرغ بهار با شامیدی و در هر بوضیه
یکدم فلفل کرد و یکدم زنجبیل و یکدم دارچینی
و یکدم تخم ترب همه را یکی کرده و میده ساخته
در تخم مذکور بینداختی و با شامیدی و هر شبی با جمل
زن صحت کردی فصل دوم در غذای که منی
را زیادت کند و بایه بفراید حکما چنین آورده اند
گوشت گوسفند فربه گوشت بربه گوشت کبوتر تخم
گوشت پاکبان خورد گوشت ماهی تازه گوشت کبک

کتاب
در بوضیه

گوشت کبک

گوشت بط گوشت کنجک خانگی گوشت کلک گوشت
خروس سفید بریان بوضیه مرغ شکر گوسفند شکر ماد کاو
نان فطیر شقایق بلبلن امکوزه کدر شلغم نودنه
نخود لوبیا عدس شکر سرخ روغن گاو و فندق و انجیر
انگور سبک کشمش حواری مغز تخم خر نوزده مشک عود
زغوان نارنگ پنبه مضکی تخم کوبیده تخم ترب تخم پیاز
سیاه دانه مانند آنها بولاد کشته الماس کشته مروارید
کشته این غذای منفردات که جماع را قوت میدهد
هر یک را در غذای باز نموده شده است فصل سوم
در علاج الفاظ و امساک منی و ادویه لذت مرد و
زن در علاج الفاظ و امساک بکبر در دارچینی و زغوان
و عرق زره و خوالیجان و مصطکی از هر یکی ده درم هم
را آبک میده کرده و از کرباس گذرانده بود شکر سفید
سبزه درم و پیچیده درم با دام معتبر شکر مذکور را

در علاج
امساک
و الفاظ
در علاج
امساک
و الفاظ
در علاج
امساک
و الفاظ
در علاج
امساک
و الفاظ

جلا ب ساخته بالش نرم بقوام آرد لعده این دارو
مای و بادام منغر معفش و ریزه کرده در وی اندازند
و لعده چند جوش داده فرو آرد لعده تخته سنگی را
چرب کند بریزد تا سه دشت شود و لبته گردد لعده
بکار دی بر کالها آن مقداری که خواهد بر دو لکاه
دارد و هر روز سه درم بخورد و چهار و بالا آن شیر
کرم با نبات بخورد قوت بسیار دهد و الفاظ و امسا
آرد و طبع را خوشتر گرداند و از موده است دیگر
بگرد و دونه دشتی خشک میده کرده سنگی درم و خود
خالص و قرقفل و تسباس و عاقروه و خوالجان و
دار چینی و دانه آلاچی از هر یکی هفت درم و شکر
منفرد و سب و بیاه درم و بادام منغر معفش کرده
نیم سیر و شکر مذکور را جلا ب سنگ بقوام آورده
لعده دار و مارا کوفته و بیخته و بادام منغر درست

در وی

در وی اندازند هم بر طریق مذکور در بالا سنگ تخته
تخته مار بر گرد و هر روز مقدار هفت درم بخورد
قوت بسیار است باید و رنگ و روی سرخ گرداند و
نیک مجرب است نوع دیگر از برای سلاطین و ملوک
بگرد و مای سفید بگرد و زعفران و دودرم و عاقروه
دودرم و خوالجان دودرم و کباب چینی دودرم
و دار چینی دودرم هم دار و مارا کوفته و بیخته و
با عمل خالص مقدار بخورد غلظه کند بوقت حاجت
نیک غلظه بخورد الفاظ تمام آرد و باه منفرد
و شهبوت غالب گردد و رنگ روی سرخ گرداند
و اگر صد زن داشته باشند هم را خشنود کنند مجرب
و بسیار از موده است نوع دیگر بگرد و کباب و دار چینی
و خوالجان و جوز بویه و قرقفل و مشک خالص قارز
مشک یکم درم و از اقنوی یکم درم و از دار و مار دیگر

بجای اسکندریه

بجای اسکندریه

از یکی ده درم و شکر تری دو وزن از دار و ماهم را
 میده کرده و پخته هر روز چهار بار درم بخورد و
 بی الکه او را عملی کرده شود بایه بفراید و انساک
 الفاظ آرد و لذت در جماع بسیار دهد بقراط حکیم
 که از برای بادشاه آن عهد فرموده است تخم
 کدر تخم گنبد احوال احمد قنصل عاقر قره نزار
 فافله خود حمام هم را میده کرده و پخته و دو حنظل
 از دار و شکر تری با عمل خالص معجون ساخته در
 نیم ظرف در شیشه یا آوندی چرب کرده اندازد و
 هر روز شش درم بخورد و بایا راوشه بخورد و
 بیفراید و شهوت غالب کرد و بایسور و بلغم
 و صفرا و آب رفتن از دهن باز دارد و بقراط گوید
 که هر یک سال این معجون بخورد تا بهل سال او
 هیچ طبع حاجت نگیرد و اگر صد کثرت داشته باشد

یا در سینه

135.

بهمه رسد محبوب و از موده است فصل چهارم امسا
منی و رتی گنگه و کنگه زبان هندی است که در
وقت صحت کردن بازن او را در دهن بر اندازند
تا مادامی که او را در دهن دارد آب فرود
نیز آید و هر چند که خواهد صحت مسکنه و چون او را
از دهن بیرون اندازند آب منی فرود آید خلعت
راست کردن کنگه بیکر و بیضه غلیظ از در زمان که
بیضها نهاده باشد و سر او را خور و نسکاف بکند که
و سفیدی و زردی او بر آرد و بعد سه و نیم درم
زیستی یعنی سیاب باید از دو بیضه مرغ شکسته بر
سر او بپزند و به سفیدی همین بیضه نیک استوار
کنند و در میان بیضها غلیظ از هندی بعد در آشنای او
همیشه گوشت بپزند تا هشت بار بر سر بیضها نشاند باشد
پیوسته غلا الا نقالی

غلج باشد مرغلوشت ربا باشد و خوش کند
 رغن نیز گویند خادهم گویند و بعد بر خاد میزند
 گویند فرزند ۸۲

چون بجان بیرون آید آن برضیه را از آستانه او برگیرد
و نشکند کتکه شده باشد چون در دهن اندازد و اگر
چیز دور و سخت کند او را هیچ مانده نباشد و انزال
نمیشود چون از دهن بیرون آید انزال شود و صحت
این را حقیقی اینجی تجربه کرده اند و اگر خولای که جای
برود این کتکه را از دهن گیرد و زوری قریب بچاه
فرسنگ برود و مانده نشود و همچنین فرموده اند کتکه
نوع دیگر بگوید بضمه کنجک خاکی و از سر او قدری سوراخ
کند و سه نیم درم سیاه در میان او اندازد و بعد
دیگر یک بضمه و یک کتکه و بالا رسد او سر پوش کند و
بالا رسد او جامه به سجده بر آید و مقدار هفت انگشت
بعد بالا را او بضمه آرد و ماش بگرداند بالا را این جامه به
بهرین طریق تا هفت بار بکشد بعد بگرداند آهسته
بالی

یا مایه و یکسیر روغن تخم معصوم اگر بکشد انشود و درون
کمان و در کاسه مذکور اندازد و این قند مذکور در
وی ماند و در کبر اند تا تمام روغن لبوز و جیران
کشته شود بعد بیرون آید کتکه بسته باشد نوع دیگر
بگوید دراج سیاه یا یک یک یا مرغ و سه روز کرسنه دانه
تا تمام بچاله را بیرون اندازد و درون او صاف شود
بعد سه نیم درم سیاه در حلق او بریزد تا فرو برود
و سه روز دیگر کرسنه دانه چهارم روز برنج در شیر
تر کرده او را خوردن دهند چون خورده باشد خواهد
که پخیال کند اول همان کتکه بیرون افتد از دراج چون آن
کتکه در دهن باشد انزال میشود نوع دیگر بگوید زهره زاع
سیاه و در کرباس بند و بر آن کس بندد هر چند که خواهد
جاء تواند کرد دیگر اگر کسی زهره زاع را در جامه بندد

نوع غریبی است که مقدارش در خواص

و در کمر بند و هر چند که صاب کند مانده نشود مجرب است
 دیگر بیکر و پنجاه و پنه کیو تر و نیک سنگ عمل برابر
 نیک میده کرده با عمل حل کرده بر ذکر طلا کند و
 می معیت کند زود انزال نشود و چند آن لذت و
 ذوق دهد که هر دو بهوش شوند بیکر بیکر و علی روم
 مشک و زنجبیل در سلاب بند و مقدار نخود غلوه
 وقت کند و در صحبت در دهن گیرد و در اقای کند و نشط
 تمام آید و هر چند که خواهد صحبت کند مجرب است دیگر بیکر
 زهره کا و بعد به باز نرسد عاقر قره و مویز هم را برابر
 نیک میده کرده در زهره مذکور حل کند و بر ذکر طلا کند
 ذکر را قوی گرداند و فرج و نشط حاصل آید و لذت بسیار
 بیند فصل پنجم در ادویه لذت مباشرت مرد و زن
 بیکر و خون خروس سفید و با عمل حل کرده شکر گرم کرده بیکر

طلا کند و مال

طلا کند و مال لذت بسیار حاصل آید آزموده است
 دیگر بیکر و زهره کا سفید و در وقت می معیت بر
 ذکر مال لذت بسیار حاصل آید مجرب آزموده است
 دیگر بیکر و عاقر قره و مویز و عمل همه را برابر
 میده کرده در عمل حل ساخته بر ذکر مال و زمانه
 ماند تا خشک شود بعد می معیت کند چند آن لذت
 حاصل شود که بهیچر نیکند و بیکر بیکر و در حنی نو میده
 کرده لکاید او در وقت می معیت در دهن گیرد و
 از آن لغاب بر ذکر مال و می معیت کند لذت بسیار
 دهد دیگر بیکر و پنجاه کیو تر و با نیک سوده را بر
 با عمل مخلوط کرده بر ذکر طلا کند و زمانی ماند تا خشک
 شود بعد با زن صحبت کند آن زن عاشق و شفیقه
 او گردد و لذت عظیم حاصل شود دیگر بیکر و کافور و
 سیاب و بودنه و تخم تا تولد سوده یا پنجاه کیو تر همه را

یکی کرده بر ذکر طلا کند و با هر زنی که می‌موت کند هر
دو دست گردند از بسیاری لذت و آن زن مجنون
او گردد و دیگر بگرد خون خروسی و زهره زاع نسبه
با روغن گنجد حل کرده بر ذکر طلا کند و ساعتی وقت
کند بعد از هر زنی که می‌موت کند هر دو را لذت
بسیار حاصل شود چنانکه مت شونند دیگر بگرد و دار
چینی و کبابه و زنجیل میده کرده باشد غلوه کند مقدار
یک درم بوقت می‌موت یکی از آن در دهن گیر و در آن
سحاب بر ذکر مالد و می‌موت کند لذت بسیار و هر دیگر
بگرد یک درم انگوزه و دو درم حل کرده بر ذکر
مالد تا یک هفته دراز و قوی گردد دیگر اگر انگوزه در
مسوراج ذکر مالد سخت گردد و دیگر بگرد تلخه کاوشش با
کاوشم که کاوش ساخته بر ذکر مالد بوقت می‌موت
از لذت بسیار هر دو دست گردند و دیگر بگرد و نقل
و زلفان

وز عفران و عاقر قره هم برابر میده کرده و قدر
مشک بار کند و با عمل غلوه سازد بوقت می‌موت
یکی از آن در دهن اندازند چندان لذت حاصل آید
که آن عورت دیوانه مرد و مرد دیوانه عورت گردد
و بی یکدیگر نتواند بود و دیگر بگرد سپه آه و با عمل مرد
بوقت مباشرت بر ذکر مالد هر دو دست و بهوش گردند
از غایت لذت بسیار محبت و دیگر بگرد و دار چینی و
عاقر قره و کبابه و زنجیل هم برابر میده کرده و نخته
و با عمل بایزد و در وقت می‌موت بر ذکر طلا کند
چندان خوشی آرد که هر دو دست و بهوش گردند
و دیگر بگرد ماز و و کر ماز و ناسفته و قرقفل هم را میده
کرده یا شراب بپوشانند چنانکه مفسد حصه بر طرف
شود و یک حصه ماند شیر کرم در کاس گرفته مرد و زکر
و خصیه خود در آن اندازد و ساعتی توقف کند بسیار

بهفت

اینچنین بکنند و کربساخت کرد و در دو در صحت شفته
 هم کردند و اگر زن ازین آب مذکور شیر کرم درخت
 شافه ساخته بر دارد اما بهتر است که در بهمن آب
 شیر کرم نشیند چون دختر بزرگ شود و نقلت از طب
 سجری باب چهل و یکم در ساختن معجون و مفرحات
 صفت معجون پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم از حق تعالی
 هدیه یافت و این معجون را جبریل علیه السلام آورده
 است و حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم و
 امیرالمومنین ابابکر صدیق رضی الله عنه آموخته و
 حضرت صلی الله علیه و آله و سلم مقداری جواری بهار
 خورده اند و فرموده که درین فایده بسیار است و
 المومنین ابابکر صدیق گفت که منی این دار و بگردم و
 بپختن که حضرت فرموده یافته ام بعبه این نسخه
 کردم تا سیدگان خدای تعالی فایده گیرند و جمیع اطبا
 متفقند

متفق اند که هیچ چیز مراد میانی را ازین معجون نافع نیست
 بدانکه این معجون بجز مرکب هر علتی که باشد از ادویه
 کند و هر نیتی که بخورد و نمیشد آن برسد و چون پیغمبر
 صلی الله علیه و آله و سلم و صبی به کرام رضوان الله
 علیهم اجمعین بکرده اند هر آینه سنت شد و بکردن
 آن ثواب بسیار و شفا کامل حاصل آید اگر مسیر آید
 در سالی یک هفته بخورد و به هیچ رنج مبتلا نشود و آن
 هو الله معجون است بگردن خوالی از نخل جوز کوه
 علی بغدادی یوسف مصطکی دارچینی کبابه قرص عاوده
 خود نیک انهم دار و ناراکوفه و پخته و شکر سفید
 مقدار دار و کوفه بقوام آورده دار و مای میبه را
 در وی کرده و چند جوش داده فرود آرد و کوزه سبز
 گرفته لکان دارد و هر روز چهار مرتبه درم بخورد و چند
 این معجون در پانده فایده بیشتر دهد معجون مشمس

که در زمان ذوالقرنین علیه السلام با اتفاق جمهور حکما
جمع کرده بودند و بادشاهان روزگار سنگدگر تحفه میفرستادند
و آن جناب است که این ادویه را جمع کند و بگوید و بنزد
و معجون سازد و سبب غلوه کند و هر روز لکان
غلوه بخورد روی او همچون ماه تابان گردد و طبع او
لطیف گردد و حافظه زیادت شود و چون سه حبه
متواتر بخورد هر موی که سفید شده باشد از بین
سیاه شدن گردد و اندام بسته بماند و شکیج دروی
نفقه و شنوایی و بنیای و شهوت و قوت با نفواید
و قوت گردد و هائی انیت بگیرد و بلیله سیاه و بلیله
زرد و بلیله و آله از هر یکی دوازده درم باشد
خیار حیمه و فلفلین و زفت رومی از هر یکی بت درم
زعفران پنج درم انیون سه درم همه را کوفته و بخت
در روغن انداخته طریق حلوا سازد و بعد بگرداند

درم

درم نبات سفید حلاب کرده نیک بقوام آرد و این
حلوائی مذکور در روی اندازد و چند جوش داده فرو
آرد سبب و شصت غلوه کند و در ظرف کبود
انداخته لکان دارد و هر روز یک غلوه باشد
بهار بخورد و بنیت لطیف و مفید است و در راه
قوت قاهره و الله اعلم معجون مفرح که از خوردن
این خوف و خون و اندوه و غم و بیماری دل برود و
فرح و خوشی در دل پیدا آید و تن فریه کند و خوی
زیبار در لبه پیدا آرد و دهن را خوشبوی کند و
قوت باه بگیرد و کرده را قوتی عظیم دهد و ادویه
انیت بگیرد و کلینج سبب قوتی عظیم دهد و ادویه
پنج زعفران انیون قافله الاهی جوز قبه آله و
این همه را آمیخته کرده در هفت سیر آب انداخته
بجوشاند تا سه سیر آب بماند بعد فرو آرد و

صاف ساخته بگیرند و شکر سفید هفتاد درم در بن آب
اندازند و بقوام آورده معجون سازند و در کوزه سبز
انداخته نگاهدارند و هر روز بنهار مقدار هفت درم
بخورند بسیار نافع آید نوع دیگر و صندل و کافور
و جوزلوبه و کبابه و عاقرقره و قزقره و زعفران و
برنج و زنجبیل و دارچینی و دار فلفل و سیسج از
هر یکی پنج درم همه را سنگ بسازند و بنزد تعبده
شکر دو چند آن دار و بگرد و بقوام آورده دار و
در روی اندازند و کفچه زنند و فرو دارند تعبده
دو درم مشک در روی اندازند و در ظرف سبز
گرفته فرو دارند و نگاه دارند و همه روز صبح دو
درم بخورند باده بفرایند و در مجامعت قوت بسیار
دهند و شهوت غالب گردد و اگر چیزی بخورد
در شهوت چو جوان هر ده ساله شود و این سه
کوارش سلاطین خوانند و کوارش گرم تر خوانند

و این تلخ ماندا

و این بادشمانرا و ملوکانشاید که منفعت بسیار
است و شفا عظیم مرفایج و لقوح را در قوت اعفاء
و اشتها طعام و دفع باد و اخلاط و در بن کوارش
فواید بسیار است و الله اعلم باب چهارم و دوم در
علاج ساختن کلب بگیرد و بنج اندازد و بنج بادخا و بنج
نیل همه را برابر گرفته در سایه خشک کرده و همه را
مسیده کرده و از گریاس کذر اندوده در روغن کنجد
سیاه اندازند چنانچه روغن برابر همه دار و باشد و
این روغن بادار و در قمع اندازند و دهن او را
بافیه محکم کنند و روز یکشنبه در زیر آب روان کنند
و بعد از است روز سه روز آن آرد و این دار و را در
وریش مالند و بنج تر کرده در حمامه سفید گرفته در
دهن کنند چون بنج در دهن سیاه شود و بعد سروریش
را بشوید موی سفید سیاه کف چنانکه دیگر سفید نگردد

نوع دیگر که در هیلد تخته سنگ که درست هشتاد و عدد
و با شتر ماد کا و زرد در کوزه سبز کند و دهن
کوزه را محکم کند و تا چهل روز بدارد بعد بیرون
آرد و تخمها بیرون کند بعد که گوگرد در دهنش نهاده کرده
بگیرد و سحاب بگذرد و در میان هر یکی هیلد اندازد
و سر هیلد را بر لبان محکم بندد چنانکه سحاب بیرون
نشود و این هیلد را در خمره سبز اندازند و غسل
بالا و اندازند چنانکه هیلد در غسل عرق شده باشد
و سر خمره را استوار کرده تا مدت چهل و هفت روز
مانده و بکروز در افتاب و بکروز در شب بدارد
بعد هر روز لکان هیلد بهار بخورد موی سفید
از سر سیاه شدن گیرد و اما در مدت خوردن از
ترشی و تری پرهیز کند موی سفید بر سر و سیاه
شده بر آید نوع دیگر که بگوید که سیاه گیسو بر آید

بر کوزه

بر شده باشد بر مای او بپزند و بای و روده
او دور کنند و در کوزه آهنی بپزند از دونه درخت
نیم یک کر از زمین بر دعبه میانه او را بکنند
و این کوزه در روی بپزند و دهن او را بچونیک
استوار کنند چنانچه هیچ فرجه درو نباشد بعد
در بالا را و سر کین کا و باله چنانکه هیچ باد هوا
اندرون او در نیاید تا مدت شش ماه بگذرد
بعد بیرون آرد چون خواهد که بکار بندد بگذرد
سنگ ازین با برک تنبول هم بخورد اما در هوای
زمستان این دارو بخورد که بسیار گرم است علامت
اولست اول تب خواهد آمد در خمره حقیقه باشد
چون اول وقت خورده باشد نماز دیگر بهوش
باز آید بعد بر سر آب ریزد و شتر ماد کا و
بخورد بار دیگر خوردن این دارو حاجت نباشد

موی سفید همه بریزد و از پنج سبزه برآید و اندام
از ستر تازه و جوان شود اگر چه عمر او نود یا صد
سال باشد بخوردن این دار و موانع نیست و
چهار سال نماید محو است و این کلب از اسرار جوانان
ست نو عید یکروز در دجوب درست و در زهره
کاوانند از زهره و سر او را بشسته در سبزه بپاوند
چنانکه خشک شود بعد از آن زهره را بپروان آید
و بشوید بماند هفت روز شود و بعد بپزد زهره
و بکوبد زرد و خوب را در روی انداخته و بسته بپاوند
بعد بپروان آید و بشوید و هفت کند و باز در
زهره انداخته بپاوند و این تا پنج مرتبه کند
تا تمام زهره شده باشد بعد بپروان آید که
بمخون شکر و روغن شده باشد بعد کرد کرد

بکود

بیشتر و در سبزه خشک کند و میده کرده در روغن کافور
یک جوش داده فرو آید و هفت کند و نصف
شکر سفید بار کند و هر روز چهار درم بنهار تا هفت
بخورد و غذا بشیر بربخ و روغن سازد و از برقی و
جزای بادی با دانه احتراز کند لغایت تا فیت بسیار
امراض را دفع کند و برص و جزام و هتق و دمنیل
و کرا با لکل بر طرف شود و موی سفید سبزه کرد
و رنگ و روی و اندام همچون در تابان شود
و در راه قوتی عظیم دهد و الله اعلم بالصواب
باب چهل و نهم در منع خضاب و در باب خضاب
حدیث نبوی صلی الله علیه و آله وسلم در کتب مطهر
است و در شریعت الاحکام آورده است قوله
عليه السلام اخذوا فان الملاكة تبتشرون
و خضاب المؤمن بقوله عليه السلام ان النصار

بصورتی فی القوم از امام ابو یوسف القاضی رحمه
 الله علیه رسیدند ما نقول فی الخفاف قال
 کما یجوز ان تشترک الی یجها آن ازین لباس
 واجب باشد مرعقا را که در خصاب کوشند
 و دقایق آنرا شناسند بنابرین چند نوع خصاب
 مجرب درین مجموعه آورده شد خصاب زو بکرو
 مازو کلان مثلا مازو سه جزو ازین چهار دارو دیگر
 از هر یکی یک جزو هم کافیت و مازو را در زیر خاسته
 گرم کنند تا هم بطرف قد بر روی آرد بعد بکوبند در پنج
 و نوشاد و روتل و گسلا هم را یکی کرده و میده
 ساخته و از اول گذرانند در گانه آهن اندازند
 و سه که هندی در وی ریزند چنانکه لقوام مسکه شود
 و اگر سه که هندی نباشد سه که زرش انکور کند
 تا یکشنبه روز در گانه باشد بعد خوب دست نهند



در اول

و در اول شب در موی مالند و کرماسی بندند تا شب
 بگذرد چون صبح شود بار و غنی و خوات نشوید
 شک سیاه و براق گردد خصاب شکوفه بکرو
 شکوفه و آهنگ باب رسیده و صابون خشک و
 شکوفه و صابون را امیده کرده با آهنگ همراه
 کرده در شب اندازند بعد چند قطره روغن
 کچند انداخته و خوب حل کرده یکساعت بدارند
 و قدری ازین دارو بر روی ناخن مالند و نفی کنند
 که ناخن سیاه شدن گیرد در حال موی را نشویند
 و اگر دیر ماند اندام را مجموع کند بعد بار و غنی
 چرب کنند و با سه که هندی نشویند شک سیاه و براق
 شود و ضابطه خصاب بنظم آمد تا بحد نظریک تر
 باشد نظم چون و شکوفه و یا هر دو موی
 پس ز صابون مثل هر دو کبر سخی کنی روغن در و کنی

از این دارو

کچند خاسته

و بر سر و ریش مالده توقف کن یک عطر آنکه بشوی
 از سنج و بنی چرب کن از روغن مذکور و آنکه نشانه
 کن تا ز سر تا بی جوانی ای ببری کهن خضاب
 ببارد تو تک نور سیده پر کاله گندم خسته او دور سازد
 و پوست بلبله و پوست بلبله و آنکه یک سیر و ششیر نهیکه
 سیاه ده سیر لادویه مذکور در ششیر نهیکه اندازد و در
 و یک آهنی کرده زیر زبانی فرو برد و سر کین زبانی
 کرد بگردان و یک ایندازد و هر روز سر کنی تازه از آن
 تا چهل روز بعد کشیده خضاب کند بعد از ششیر نهیکه
 موی سفید بیرون آید اگر بار دیگر ببالد تا باقی عطر سیاه
 مانند محبت خضاب آهنی بکشد و سونش آهنی و بلبله
 و بلبله و آنکه هم هم روزی برابر و هم را آنکه صلا کند
 و در کینه کو سفید بیندازد و دور و دور و در و در و در
 فرو برد تا شکو برورده شود و آهنی گشته کرد و بعد

بمردن آرد

بیرون آرد و خوب حل کنند و با آب آمله و پوست
 اندازد تر کند و این دارو و بطور روی بماند چنانکه موی
 در زیر و روی پنهانی شود و یکپاس بدارد و بعد
 موی را بشوید بعد از روغن چرب کند و با گانغز
 بچیده یک ساعت بعد دور کند نیک سیاه و تراق
 کرد و خضاب مردار نیک ششیر و مردار نیک و یکپاس
 خاکستر که پوره آهنی و نیم خیز و آهیک است با رسیده
 و نیم خیز و اشخی را هم را امینده کرده در سر که مندی
 ترک کرده دور و دور بماند بعد در موی مالند و برب
 بید انجیر بچیده و و پاس بدارد و بعد سر و ریش
 بشوید با کله و روغن نیک سیاه و تراق کرد و دور و دور
 بکشد و قدری مردار نیک میده کرده در حجامه کرده و
 سر حجامه قایم کرده در سر که مندی بماند از و بعد
 بیرون آرد و ریح او آهیک و همان مقدار را اشخی را بکشد

خضاب کباب کلید ۱۴۳
 بلبله بلبله آمله
 ۱۰ درم ۱۰ درم ۱۰ درم
 فلفل دراز ختم بلیو خرب
 ۱۰ درم ۱۰ درم
 آب بنجره پوست انار
 ۱۰ درم ۱۰ درم
 دره شیر خشت نیک انداخته
 در آوند آهنی زیر زبانی
 یک ماه دفع بعد کشیده
 بر ریش ببالد تا پنج سال
 بماند و اگر دوسه بار ببالد
 تمام زرد کانی را کافی است

۳

و با سکه مذکور حل کرده در موی مالد چهار باکس بداد
بعده دور کند و با کل و روغن سر نشوید موی
نیک سیاه و براق گردد و خضاب باد بخان بگرد و سیخ
باد بخان و سیخ انار و سیخ نیل در سایه خشک کند و خدا
جدا نمیده کند و از جامه بگذراند و هم را بوزن برابر
بگیرد و مقدار آن را در روغن گنجد بکشد و در ظرف بگذارد
و این دارو را در روی اندازد و سر او را بپوشاند
بغیر خنک آب در آن و نباید و روز یکشنبه در آب
روان در زمین کند تا پانزده روز بعد بپوشد و آن
و این روغن را در سر و ریش مالد و در افتاب نشاند و
نخ خام در دهن بگذرد و سر را نیک بشوید و نیک
سیاه شده باشد دیگر بگرد و بپسند و بپسند و آنکه و
ریش آن بوزن برابر بپسند بکشد و بپسند تر کرده
بعده در سر و ریش مالد موی سیاه شود و اگر چه بچه

بسم الله الرحمن الرحیم
موسوی بن علی بن محمد
کتاب

لاذرا

خورد از این دارو در سر مالد موی دراز شود و هرگز
سفید نکند و نوع دیگر بگرد و بپسند و بپسند و آنکه و
آله در روی بپسند و هر دو را در یک سبک کند و سر او
محکم و در سر کنی کور کند تا چهار ماه بعد بپوشد و آن
و قدری آله از آن در کاسه کند و با روغن گنجد
حل کند و در افتاب بپسند تا دو روز بعد در سر و
ریش مالد موی سفید نیک سیاه گردد تا مدت بداد
نوع دیگر بگرد و بپسند و بپسند و آنکه و بپسند و آنکه
بندی ترکند در کاسه آهن تا یک هفته بدارد و بعد
در موی طلا کند نیک سیاه شود و نوع دیگر بگرد و بپسند
بپسند اگر از درخت تر باشد بهتر و خوب بپسند و موی
را بانی ترکند و بپسند تا خشک شود بعد از آن بکشد
نیل را با بپسند و ریش را بانی ترکند و بپسند بگذارد
بعده سر و ریش را بشوید نیک سیاه شود و دراز شود

سبک

نوع دیگر اگر کسی را بوقت سفید مشغول و تحمیل کند
 تنگ می‌دهد کرده در روغن تازه انداخته تا بپزد
 و راقب بدارند بعد تا سه هفته و هر روز دو
 قطره در دماغ چکانند و دیگر موی سفید نشود و الله
 اعلم باب چهل و چهارم در بیان حلوایا و شیره‌ها که مرد
 را قوت دهد و باده را بفراید و آب پشت زناوت
 گرداند و این حلوایا را در سطل طایس و دیگر حکما هم اتفاق
 کرده اند از برای اسکندری و القهرنی صلوات الله
 علیه ساخته بودند و درین حلوایا بید بسیار است و
 عاقلان و حکیمان دانسته حلوای کلاج بکیر و بکین شیره
 مادکاو بچو شاند تا مادامی که موازینه ریح نماند و سیر
 و شیره کرد و بعد روغن گاو موازینه پنج سیر در شیره
 مذکور اندازد و بچو شاند چنانکه بکذات کرد و بعد
 ده سیر نبات حلاب کرده و گذرانیده در وی اندازد

و بکین

و بچو شاند تا تنگ بقوام آید بعد بکیر و منفرست و منفر
 چغوزه و منفر با دام و منفر جوز ترنگ و منفر خوندل
 و خرماترنگ از هر یکی چهل درم هم ریخته کرده در روغن
 اندازد و بچو شاند و کفچ زنده تا تنگ شیره شود و بعد
 بکیر در عصاره و در روغن و کافور و قویض و مشک
 هم را می‌دهد کرده و گذرانیده در حلوای مذکور
 بنشیند از دو کفچ زنده تا بکذات کرد و بعد ده مجزه
 سیر گرفته لکاه دارد و لایق سلاطین و ملوک است
 هر روز چهار بخور و موازینه سنی درم ماه بفراید
 و رنگ و روی همچو زر گردد و پشت را قوت
 عظیم دهد حلوای شیره ماهی بکیر و شیره ماهی بکیر
 و از میانه خوب او بپز و ن کند و بر کاله بکند و بکوز
 در آفتاب بدارد اگر ده سیر گذرانیده بکین شیره بکند
 و بعد در دیک اندازد و بچو شاند چنانکه تمام شیره

در خور و بعد سه سیر روغن کاواندازند و بچو شاند
 چنانکه بکذات شود و بعد به پنج سیر شهد هم صلاب
 کرده در و اندازند و جوشانیده کفیه زنده تانک
 تیره شود و بعد بگرد حوز لویه و قفل و بز باز
 و در چینی و عاقر قره و قفل گرد و قفل دراز و
 زنجیل و کبابه چینی و مصطکی و صمغ از هر یکی پنج درم
 همه را سوده و پخته در و بیا میرد و کفیه زده لکاهه
 هر چهار و خفتن مقدار نیم سیر بخورد و از ترشی اقمراز
 کتد ماه بفراید و لشت را قوت دهد و آب نمکی
 را زیادت کند و کتد و کتد لشته را سرخ و روش
 گرداند و تن را فریه و تندرست گرداند و درین
 فواید بسیار است با ختن شترهای که دافع علتهای
 باشد و اشتها آرد و طعام بکوارد و وزنک و اول
 تازه و سرخ گرداند و باده بفراید قوت جوانی
 در آید

در آید ادویه که از برای سلطان سنجر ماضی رحمت الیه
 علیه ساخته اند چون سلطان سنجر را عمر هشتاد و سه
 لشت او خم شد و ضعف پیری روی غالب شد
 فرمود که تا هر کجی که اطباء را مهر و حکم کامل باشند
 جمع کنند چون جمع آمدند و تجربه بسیار داشتند این
 ادویه از برای او ساختند در خوردن این شربت
 او را قوت عظیم پیدا آمد و سیس و ضعف او طرف
 شد و عشرت در و چنان ظاهر شد که در هر ده
 سالگی نبود اطباء و حکما را الغام فاخر داد و خلوت
 کرانها به مشورت گردانید و آنرا شربت نیت پوری
 نام کرده اند ادویه مذکور است بگرد و خوالی
 و قفل و عاقر قره و بز باز و قافله و کبابه و قفل
 گرد و هر کدام نه درم اقیون مصری مصطکی و
 در چینی و پوست خشنش و تخم کوبچه و موصلی

و موصی سفید و آینه و سبزی و هلیله و جویان
 و اجود و بلبله و لایان بزرگ و لایان خورده و موشه
 و سبزه سوختنی و فلفل دراز و تخم و ما توره و عرقان
 هر کدام پخته درم و تخم کدو و زنجبیل آسکنده و
 جوز مغیر فارسی همه را کوفته و پنجه لکاه دارد بعهده
 بگرد و من قند و سه من آب جبهه اندک مایه بقوام
 آورده ادویه میده کرده در وی اندازند و لکاه
 دارند و هر روز آنچه می باید بخورند در غایت لطیف
 است محراب از موده است ساختن شربت برگ شنبول
 بنایزد شنبول آن مقدار که خواهد اما رنگ تخمه و
 سفید باشد خوب ریزه کرده و کوفته در آن بچشانند
 تا رفت او در آب آید بعهده بهالاید الکا حلاب
 نبات در وی آمیزد و بقوام آرد و عطران بیشتر
 با کلاب حل کرده در وی اندازد و بیز باز و

قرنفل

قرنفل میده کرده در وی بار کنند بعهده فرود آرد
 و در خمره سبزه بکشد و هر چند که تر کرد و قوی گردد
 هفتاد و دو علت را دارد و است شربت خوارزم
 که حکیمان بجهت خوارزم شاه در ایام بیری ساخته اند
 بکبر و عاقر قره و کبابه و خوالجان و بیز باز و لایان
 و جوز بویه و قرنفل و مشک و دارچینی و فلفل
 و فلفل دراز و زنجبیل و سیاه دانه و آینه و هلیله
 بلبله و پوست خشتی شش و موسی و تخم کوبیده و
 و لایان خورده و لایان بزرگ و سبزی از هر یکی نیم
 سیر و سبزه پنجه درم همه را نیک بنم کوب گرد
 در شش من آب انداخته بچوشانند چنانکه دومین
 ماند بعهده صاف کرده بگرد و قند و من در
 انداخته اندک مایه بقوام آورده در جای گرفته
 لکاه دارد و هر روز آن مقدار که خواهد بخورد و غدا

از آن چهره بایر کرد کجنگ خانگی و کبوتری و در اوج و
 ماکین جوان و نرغاله قریه و بقیه مرغ و روغن کاد و میخ
 کوسفند جوان و نان مید و فطیر کوز دایه بفراید و آب
 نشست زیادت کرد و قوتی جوانی در آید و هر چه
 بخورد حضم شود و هیچ زحمتی و علتی درش او نماند
 و این شربت را شربت خوارزمی خوانند و الله اعلم
 بالصواب باب چهل و نهم در منع ساختن سرکه مرض
 و مجور نافع بود بکیر و شیره انگور چهار من و در یک
 کرده نرم بچوشاند چنانکه سه من بماند بقیه صاف
 ساخته در سبوی نو کند و سه سبوی در آفتاب
 بدارد و در هر روز صاف سازد و در سبوی دیگر
 اندازد و در آفتاب نهاده و در هر هفته یکبار بپایند
 تا یک سال اینچنین کند سرکه پاکیزه آید و لایق سلطان
 و ملوک باشد و خوردن این سرکه اشتها آرد و

طعام کبوتری

طعام کبوتری و علت لطافت دفع کرد و در مرض و خمار
 نافع است و درین سرکه فواید بسیار است سرکه نشکر
 بکیر و شیره نشکر سیاه ده من و آتش میانه نرم بچوشاند
 تا هشت من بماند بقیه در سبوی نو کند و در آفتاب
 بدارد و در هر روز از جامه بگذراند تا چهل روز و
 اینچنین کند بقیه سرسته در آفتاب بدارد و در
 هر هفته یکبار بگذراند تا مدت یک سال اینچنین کند
 و اگر زمستانی آید در خانه خشک گرم بدارد و بپایند
 بعد از گذشتن سال سرکه مویز پاکیزه کرد و درین
 فایده بسیار است و در حکمتها و کار آید سرکه ناردان
 بکیر و انار ترش آن مقداری که خواهد و شیره اولیاد
 و در سبوی نو کند و در آفتاب بدارد و در هر روز از جامه
 گذراند تا مدت چهل روز سرکه ناردان لطیف و
 پاکیزه کرد و در هر چند که گفته شود خوبتر کرد و بپوش

سرکه کبوتری

خوردن طعام نخورند طعام بکوارد و موعده را صاف
سازد و اگر شربت جاشنی ازین سرکه بدهند
بجهت دفع خمار و کشدن گام مریض نافه است
سرکه خرمای بکند شیره خرمای در سبک کند و سر را بپوشد
در آفتاب مانند بعبه هر روز در حمام بگذرانند
تا مدت چهل روز بعد یک سال در آفتاب بدارند
و در هر هفته یکبار بکند رانند سرکه پاکیزه آید و در
خوردن این سرکه طعام بکوارد و طبیعت را بسیار نرم
کرواند و سلسل بول و سوزاک بول را دفع کند
حکما چنین تجربه کرده اند که یک کس مرید که معتمد
این کار شود که بخت نبود و کرد عورت نکرد که
سرکه کنده می شود و از هر میوه که سرکه سازند طاقه
انجین است و الله اعلم بالصواب باب چهل و هشتم

در سستی

و در سستی آچار را آچار لیمون بکند و لیمون بختد و
زرد شده آن مقداری که خواهد و تمام لیمون را
اندک چاک کند و در میان هر لیمون یک سنگ
یا هر یک سنگ که باشد بکند و دو سیخ خوب بچکاند
و در آوندی اندازد و بالار او شیره لیمون دیگر
ببندازد آن مقداری که شیره سه انگشت بالار او
باشد و در آفتاب بدارد تا یکماه آچار لیمون پاکیزه
آید و در خوردن این آچار فایده بسیار است
طعام نخوراند و بکوارد و خمار نشکند و مریض را
زمان بکشاید آچار نوزک بسیارند نوزک خام
که تخم نه بسته باشد از میان دو پر کاله بریند بده
بکند زیره و لالان بزرگ و سیاه دانه و نمک
هم را نیم کوب کرده در میان هر دو پر کاله مانده
و دو سیخ در زوی خلاند همه را برین طریق کرده

در روغن تلخ سرشفت و لاویند ارد و در آفتاب
 بدارد تا یکماه بگذرد هر چند ویر تر ماند لطف
 تر شود و از خوردن این طعام بگوارد و اشتها
 آرد و مریض صحت یابد و طبیعت بخت گرم شود
 آجاری که در بیکه و کدو آن مقداری که خواهد بود در از
 دل از تر و دوا و در کند و در آفتاب بدارد
 و خرد و نموده کرده در و طلا کند و در سر که تنه انگوری
 بانی که اندارد تا یک هفته در آفتاب بدارد و آجاری
 با کینه کرده و در وقت خوردن بار کند و بخور
 بسیار نافع است آجاری شلغم در از بیکه و شلغم و در از
 بیکه و بیکه و خرد و نموده کرده طلا کند و در
 آفتاب بدارد و در سر که اندارد آجاری با کینه آید بسیار
 نافع است آجاری بادشانی بیکه و بادشانی که تخم
 نداشته باشد دوباره کند نیم خوش بدهد و فرود
 آرد

آرد و در روغن تلخ سرشفت اندازد و برانی کند
 و در همانه سر که ترش اندازد و در دست روز
 آجاری رنگ آید آجاری فلفل در از رسیده و کلان
 باشد در و بیکه کرده نیم خوش بدهد و فرود آرد
 و سر کند و در سر که تر اندازد و بیکه موازنه
 اندازد و چهل روزه در آفتاب بدارد و آجاری با کینه
 آید طعام بگوارد و آتش میدهد را صاف کنند
 و تنگی نفس و سرفه را سود دارد آجاری ترب کبود
 آن مقدار که خواهد بود در از بیکه و یک خوش داده
 برون آرد و میان سر که تر اندازد و قدری
 نمک اندارد و تا یک هفته در آفتاب بدارد و آجاری
 با کینه کرده و در از خوردن او نمک کرده و نمک
 نشانه را سود دارد و طعام را تنگ حضم کند
 موجب است آجاری خیار تر هم بدین طریق دان

آچار آمله بگیرد آمله در دیک کند و آب انداخته
 در خوش داده فرو دارند تا مخفی شود و بده
 در سر که تیز اندازند و موازنه او نکند اندازند
 تا چهل روز در آفتاب بدارند آچار با کینه آید
 حرارت لطافه و خشکی کام و زبان را سهو دارد و
 و درین آچار فایده بسیار است عاقلان دانند
 آچار کبوترچه بگیرد آن مقدار که خواهد پس بکند و
 و پاک کند و در شکم او نهک و داروی گرم بپزد
 و در دیک کرده یک خوش بدهد و فرو دارد و
 در روغن کا و بریانی کند و در سر که تیز اندازند
 تا سه روز در آفتاب بدارند و نهک آچار آید و
 لاتی سلطان و ملوک است با طعام بخورند و مطبوخ
 باشد و خوش خوار و مریض را با این زبان بکشاید

بهدارند

و با رنگ باشد و اگر از دریا و کنجک
 و غیره بهترین طریقی کند نهک مقدس است
 آچار ماهی بپزند ماهی تازه پاک کند و بسیار
 بشویند ماهی او برود و در روغن بر شفت
 نهک بسیار داده بریانی کند و در سر که تیز اندازند
 و یکشنبه روز آچار شود با طعام و غیر آن بخورند و
 بسیار منفعت دهد و اگر چند روز بدارند تازه ماند
 و کنده نشود نعلت از طب قمری و الله اعلم
 باب چهل و نهم در معنی اختیارات سنی روز
 از آن قول پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم روایت میکند
 امیر المومنین علی ابن ابی طالب کرم الله وجهه از قول
 پیغمبر رسول صلی الله علیه و آله وسلم چنین میفرماید
 که این اختیارات سی روز است جهت دانستن سفر

خشکی و تری و کجای کردن و فرزندی در وجود
 آمدن و خرید و فروخت کردن و حمام نوریدن
 و پوشیدن و از سلطان و ملوک حاجت خواستن و
 دشمنی کردن و حاجت نمودن و در دانی
 رنجورها و آنچه مردم حاجت افتد اعلم عند الله
 لا یعلم الغیب الا الله اول روز از ماه عظیم مبارک
 است خدای تعالی آدم را صلوات الله علیه اندرین
 روز آفرید و نظر رحمت در وی نگاشت اگر فرزندی
 درین روز متولد شود متقی و مرد بزرگ شود و این
 روز یحیی و میمون است بر جمیع کارها و اگر خردگار
 کند یا برده بگریزد و زیاده باید و اگر درین روز
 بیمار شود و وصیت باید دوم روز از ماه نیک است
 که حواله از بهلویپ مهر آدم خدای غو جبل در وجه

الله

آورد و حقیقت آدم گردانید و این روز عظیم خسته
 است مرهم کارها را خاصه زن خواستی و فرزندی
 شدن بجلاله خود اگر فرزند متولد شود و فقیر و منعم
 و پارسا بود و اگر درین روز چندی کند یا برده
 بگریزد و زیاده باید و حاجت خواستن از بزرگان
 و سفر کردن و حمام بریدن و پوشیدن و بیع و شرا
 و اوعارت کردن و نهال کشتن این همه را نیک
 است فاما حاجت کشتن بد کرد و اگر درین روز بیمار شود
 دراز شود بعون الله تعالی آخر نیکو شود و سیوم
 از ماه نحس است و بیم ناک است زیرا که مهر آدم و
 حواریان درین روز از بهشت بیرون کردند و در
 مفارقت انداخته و پیش بزرگان نباید رفتن و هیچ
 کاری مشغول نباید کرد چهارم روز از ماه خسته است

مرهم کارها خاصه پیش بزرگان رفتن و زراعت
کردن و بوستان ساختن و حمام نو بریدن و پوشیدن
و لکاج کردن و نزد یک عورت شدن مرهم کارها را
نیک است فاما حاجت نباید کرد و چنانچه روز از ماه
نخست قایل درنی روز در وجود آمد و مراد در
خود بیل را بکشت و خون آن ناحی بر تخت و از پشت
آن کافران و منافقان شدند و درین روز هیچ کاری
مشغول نباید شدن و اگر درین روز فرزند متولد شود
بدخت و خون و عوان و فاسق باشد ششم روز از
ماه نیک است مرهم کارها را خواصه زن خواستی و
سفر کردن و زراعت و نهال اندن و پیش بزرگان
رفتن و حاجت خواستی و فرزند درمکت دادن و
علم آموختن اگر فرزند درین روز متولد شود در پنج

خبر

و بخت و اگر جنم کند و بر باید و اگر حاجت فرماید نافع
هفتم روز از ماه نخست هیچ کاری نباید مشغول بماند
شدن و اگر فرزند در وجود آید فقیر و مفلس شود و اگر
جنم یاکم کند باز نباید و اگر بیمار شود و بر کشد
و اگر حاجت کند در دپدا شود و هشتم روز از ماه
مبارک است مرهم کارها را خاصه حاجت خواستی از
بزرگان و لشکر کشی و حرب برداشتن کردن و شکار
رفتن و لکاج کردن و حمام نو بریدن و پوشیدن
هم نیک است و اگر فرزند در وجود آید فقیر گردد و
اگر بیمار شود و بر کشد نهم روز از ماه مبارک است
نهم روز بخیری نباید مشغول شدن بعد از نهم روز تا
شب هر کاری که کند نیک آید و اگر فرزند در وجود
آید فراخ روزی و صاحب شغل شود و اگر لقمه

رو دسود کند و اگر حاجت خواهد روان شود و اگر
بیمار شود زود صحت یابد و اگر جنبری کم کند زود
بباید و نهم روز از ماه خجسته است مرهم کار را را
و نوح پیغمبر علیه السلام درین روز در وجود آمد و
روز اندرین از طوفان نجات یافت و هر فرزندی که
درین روز متولد شود متقی و منعم شود و عمرش
دراز شود و سفر کردن و حاجت خواستن و جامه
نوبیدن و پوشیدن و نکاح کردن و
فرزند بکثرت دادن همه کارها را نیکوست و اگر بیمار شود
زود صحت یابد و حجت نماید کرد و یازدهم روز
از ماه نیکست مرهم کار را را پرنه باید کرد و اگر درین
روز فرزند متولد شود شراب خوار و فاسق گردد
و حجت نماید کرد و از دهم روز از ماه نیکست

نیکست

نیکست

نخست از همه کارها پرنه باید کرد هیچ کاری نباید
مشغول شدن و اگر درین روز فرزند متولد شود اهل
دیر گردد و اگر جنبری کم کند زود و نباید و اگر بیمار گردد
دراز شود و اگر حاجت کند بیمار گردد و سیزدهم
روز از ماه خجسته و هلالیون است مرهم کار را را خاصه
پیش بزرگان رفتن و زن خواستن و نکاح کردن و
بیع و شرا کردن و جامه نوبیدن و پوشیدن و ذرا
و پوشتن و عمارت و جهاد و لشکر فرستادن مرهم
کار را را نیکوست و اگر فرزند متولد شود هلالیون
و مبارک و میمون باشد و فراخ روزی بود اگر
جنبری کم کند زود ببارد و اگر بیمار شود زود صحت یابد
چهاردهم روز از ماه مبارک است مرهم کار را را
و اگر فرزند در روز متولد شود با دو نیکو روی

و نیکو روی
با دولت

باشد و متعنی گردد و اگر بیمار شود زود به منهد و اگر
چیزی کم کند زود باید و حاجت بدست که ضعیف گردد
باز و هشتم روز از ماه مبارک است مریهم کار را را
شمار دهم روز از ماهانه است تا و یاس روز بهیج
کاری نباید مشغول شد اگر فرزند در دو یاس اول
متولد شود ششم و فقیه گردد و مریهم کار را نیکو است
هفدهم روز از ماه نخست شهرستان لوط
پیغمبر صلوات الله علی نبی و علیه السلام درین روز
خراب شد بهیج کاری نباید مشغول شد و اگر فرزند
متولد شود بسیاری بیماری بسبب فاجحیت کردن
نیک بسیار است پیغمبر صلوات الله علیه و آله و سلم
فرموده که هر که درین روز حاجت کند او را بهیج
رحمت نشود و دهم روز از ماه مبارک است مریهم

پیغمبر صلوات الله علیه و آله و سلم

کارها و اسحاق پیغمبر صلوات الله علی نبی و علیه
السلام درین روز در وجود آمد اگر فرزند درین روز
در وجود آید منفی و برهنه کار و سه قوم گردد و اگر
حاجت کند بسیار نیک است و اگر بیمار شود و پیش
و از بزرگان حاجت نباید خواست نوزدهم روز
از ماه نخست است و بهیج کاری مشغول نباید شدن
و اگر درین روز فرزند متولد شود فاسق و عوان بود
و اگر چیزی کم کند هرگز نباید و اگر بیمار گردد و دراز
کشد و اگر حاجت کند نافع بود و بهیج دردی مبتلا
نشود بیستم روز از ماه خجسته و هایلون است بهیج
کارها اما سفر کردن ثانی خطر جان باشد و
یعقوب پیغمبر علیه السلام درین روز در وجود آمد
هر فرزندی که درین روز متولد شود مبارک قدم

۸۵

و فراخ روزی و سرگرمی باشد و اگر بیمار شود و
صحت یابد بیت یکم روز از ماه عظیم مبارک است
هر هم کارها را خاصه پیش بزرگان رفتن و سفر و
تجارت و بیع و شرا و حجامه نو بردن و پوشیدن
وزراعت کردن و پوشیدن سبزه ختن و فرزند در
مکتب دادن و عقد بستن هم نیک است و اگر فرزند
درین روز در وجود آید مرد بزرگ گردد و اگر درین
روز حرامی مرتکب کند تا ساله دیگر امن باشد و بگوید
بیت دوم روز از ماه نیکست هر هم کارها را خاصه
سفر و بیخ و خشکی رفتن بیع و شرا و حجامه نو بردن
و حاجت خواستن از بزرگان هم نیک است اگر درین
روز فرزند در وجود آید خجسته و مبارک بی و دراز
عمر باشد و اگر حرامی مرتکب آید از علتهای نجات یابد و

الکرم

۸۶

۱۶۴

۱۶۵

اگر برده بگریزد و در بیاید بیت سوم روز از
ماه بسیار مکرم است و غیرت است هر هم کارها را
سفر نماید رفت و آغاز دار و تانید کرد و فرزند
در مکتب نیاید داد و حرامی مرتکب درین روز نیک است
بیت چهارم روز از ماه بسیار نیکست و بیع
کاری مشغول نیاید شد و فرعون لعین را درین روز
در وجود آید و هر فرزندی که درین روز متولد شود
فاسق و عوان و شراب خواره گردد و اگر بیمار گردد
دراز کشد و حرامی مرتکب است بیت پنجم روز از
ماه بسیار نیکست بیع کاری مشغول نیاید شد و این
انروز است که بلا برای اهل مصر نازل شد و برادران
مهر یوسف را درین روز در جبه انداخته فاما سفر
بسیار نیک است و سود بسیار کند و سلامت یابد

386

بیشتر ششم روز از ماه بسیار عظیم مبارک است
 مریهم کار را و اگر درین روز فرزند متولد شود
 خوب صورت و نیک سیرت و دراز عمر باشد و اما
 اگر رنجور شود بیماری او دراز گردد و اگر خبری
 کم کند زود باید بست هفتم روز از ماه بسیار عظیم غریز
 و مکرم است از اول تا آخر دو باس شب حمله کار را
 ممکن است خاصه عقد لبن و زن خوارتن و بخانه آوردن
 و پیش بزرگان رفتن و حاجت خوارتن و حاجه نو
 بریدن و پوشیدن و نهال نشاندن نیک است اگر
 فرزند درین روز در وجود آید نیک است اگر فرزند
 درین روز در وجود آید نیک باشد و اگر حجامت کند
 او را هیچ رنجی نرسد و بیست و ششم روز از ماه نیک است
 و خطر ناک هیچ کاری نباید مشغول شد و اگر



درین روز

166

166

387

درین روز فرزند در وجود آید نیک و ظالم بود
 و درین روز و حال لعین در وجود آمده است
 روز از ماه نیک است و هیچ کاری نباید مشغول شد
 که نقاب ماه است بجمع چهره حکم دارد و حکم کردن
 ماه بر وجه است و بیست و ششم روز است و ده روز ماه
 نیک است و از آن شش روز لغایت نیک است
 و شش ابط آن نگاه باید داشت تا آخر شش ماه
 و آنچه اختیارات روز ماه پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم
 مروی بود درین مجموعه آورده شد تا کار همه نهان
 کند و بخیر و صواب آید الله تعالی باب هفتم
 در بایض خواص آشیانه و هر که در چشم کل باشد کف
 در بار بار و غن بنه دانه روی ماند کل چشم و چشم
 هر که اشکوفه باشد یک مسقال کف در بار بار که بیامزد

۳۸۵

دیگر ماورد نواز در هر دو نیم هر چو نه صدف هر چه را باب لیمو حل کرده

تنگس کند و شک کنده فرار عکس کند و پشتر شک کرده زهر بالا چون

داده چهار پاس آتش دهد فشرده کرده برارد و صاف کرده

در نیش کند و سماب معصوم براید و اس را مکر کرده بهفت

روز و هر رین دفن کند تبار گردد و بر سر را با لید و در

آتش اندازد معصوم حاصل شود دیگر شکلی از پشتراب صافی

بالد تا آنکه کلی دو دود شود

۱۶۸

در یک بار نواز در هر دو نیم هر چو نه صدف

خو نه صدف هر دو را تا آب لیمو حل کرده

مانی لیمو و خنجر نرده نزار و عکس کند

و پشتر شک کرده زهر بالا چون در آتش خنجر

آتش در هر دو فشرده نزار و صاف کرده

در نیش کند و سماب معصوم براید و اس را مکر کرده بهفت

روز و هر رین دفن کند تبار گردد و بر سر را با لید و در

آتش اندازد معصوم حاصل شود دیگر شکلی از پشتراب صافی

بالد تا آنکه کلی دو دود شود

در آتش اندازد معصوم حاصل شود دیگر شکلی از پشتراب صافی

بالد تا آنکه کلی دو دود شود

در آتش اندازد معصوم حاصل شود دیگر شکلی از پشتراب صافی

بالد تا آنکه کلی دو دود شود

در آتش اندازد معصوم حاصل شود دیگر شکلی از پشتراب صافی

تدوین و قیاس

۳۴۸

۱	۲	۳	۴
۵	۶	۷	۸
۹	۱۰	۱۱	۱۲
۱۳	۱۴	۱۵	۱۶
۱۷	۱۸	۱۹	۲۰
۲۱	۲۲	۲۳	۲۴
۲۵	۲۶	۲۷	۲۸
۲۹	۳۰	۳۱	۳۲

نام در خطرات و جانی از استادان با سوره

۳۴۸

BLANK PAGE

۳۴۶

من حی خفیم و هر که چو من اهل بود
می خوردن من نزد خرد سهل بود
می خوردن من حق از انزل میداد
که حی خفیم علم خدا کجیل بود

جواب
هر کس که چه من نزد خرد اهل بود
بشید جواب شبیه اش سهل بود
علم انزل علی علت عصیان بود
نزد عقلا نه غایت کجیل بود



فصل ۳۴۶



END OF REEL
PLEASE REWIND

